

گفتار معصومین علیهم السلام

جلد سوم

درس اخلاق آیت الله العظمی مکارم شیرازی
(دام ظلّه)

تدوین: سید محمد عبدالله زاده

فهرست

مقدمه	۵
۱. دوستی خدا و دنیا	۷
۲. تفسیر کلمه استرجاع	۱۱
۳. خستگی دل و رفع آن	۱۵
۴. دو فرمان آموزنده	۱۷
۵. ارزش دوست	۲۱
۶. استفاده از عمر محدود	۲۵
۷. فاعل خیر و فاعل شر	۲۹
۸. بهای جهاد با نفس	۳۳
۹. خیر چیست	۴۱
۱۰. بی‌نیازی در ترک آرزوهاست	۴۹
۱۱. پنج نکته از یک حدیث	۶۳
۱۲. سخاوت (پنج نکته)	۶۹
۱۳. دو دستور آموزنده	۷۹
۱۴. ارزش یقین (خوارج)	۹۱
۱۵. امر به سخاوت و حسابگری و نهی از اسراف و سختگیری	۹۷
۱۶. مستحب فدای واجب بشود	۱۰۵
۱۷. عیادت مریض	۱۱۱
۱۸. چهار صفت نیک	۱۲۱
۱۹. عفو کردن از سوی کسی که قدرت انتقام دارد	۱۲۹
۲۰. مشکلات پنج‌گانه مؤمن	۱۳۷
۲۱. قضا و قدر	۱۴۳
۲۲. عظمت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> (۱)	۱۵۱
۲۳. عظمت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> (۲)	۱۵۷
۲۴. عظمت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> (۳)	۱۶۳

۲۵. غفلت ۱۷۱
۲۶. توجه به چهار مطلب (معاد، حساب، قناعت و راضی بودن) ۱۷۹
۲۷. حفظ زبان و اصلاح آن ۱۸۷
۲۸. چهار جمله آموزنده عقل، جهل، ادب و مشورت ۱۹۷
۲۹. دوری از چهار طایفه (احمق، بخیل، فاسق و کذاب) ۲۰۹
۳۰. سنخیت در ایمان و محبت (حب و بغض و محبت اهل بیت علیهم السلام) ۲۱۵
۳۱. عامل پیروزی (انقلاب اسلامی) ۲۲۵
۳۲. چهار رکن ایمان و اسلام ۲۳۱
۳۳. واعظ درونی ۲۳۵
۳۴. نزدیک‌ترین مردم به انبیای الهی کیست؟ ۲۳۹
۳۵. معلومات اندک در مقابل مجهولات بی‌نهایت ۲۴۳
۳۶. فقیه واقعی ۲۴۷
۳۷. ارزش علم (حکمت) ۲۵۱
۳۸. مدح و ثنا ۲۵۵
۳۹. ارزش انسان ۲۵۹
۴۰. ارزش علم همراه با عمل ۲۶۳
۴۱. رابطه بین سکوت و عقل ۲۶۷
۴۲. اول اصلاح خود، بعد اصلاح دیگران ۲۷۱
۴۳. تأثیر دنیا بر انسان ۲۷۷
۴۴. بی‌نیازی و فقر در وطن ۲۷۹
۴۵. بشارت و انداز ۲۸۳
۴۶. شفاعت ۲۸۷
۴۷. انفاق ۲۹۱
۴۸. رعایت چهار نکته ۲۹۳
۴۹. احترام بیش از حد ممنوع! ۲۹۷
۵۰. نیاز به الگو ۳۰۱
۵۱. افراد با شخصیت و افراد بی‌شخصیت ۳۰۵
۵۲. آفت قلب ۳۰۷

مقدمه

کتاب حاضر مجموعه‌ای از گفتار چهارده معصوم علیهم‌السلام است که الگوی عملی در زندگی انسان‌ها می‌باشند، و گفتار اهل بیت علیهم‌السلام همان اخلاق و رفتار اسلامی می‌باشد که بر اساس دستورات خداوند پایه‌ریزی شده است و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام و همه بشریت برای سعادت خود نیاز به این دارند که روش زندگی آن حضرات را سرمشق خود قرار دهند.

این کتاب جلد سوم «گفتار معصومین علیهم‌السلام» است که براساس درس‌های اخلاق آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) تنظیم و به چاپ رسیده است تا تشنگان معارف بتوانند بیش از پیش از آن بهره‌مند شوند، از خداوند می‌خواهیم که این قلیل را از ما بپذیرد و توفیق عنایت فرماید تا بتوانیم بیشتر در خدمت این ستارگان فروزان آسمان امامت و ولایت باشیم. إن شاء الله

سید محمد عبدالله‌زاده

۱۳۹۰/۹/۱۰

دوستی خدا و دنیا

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «كَمَا أَنَّ الشَّمْسَ وَاللَّيْلَ لَا يَجْتَمِعَانِ كَذَلِكَ حُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ الدُّنْيَا لَا يَجْتَمِعَانِ؛ همان طوری که شب و آفتاب با یکدیگر جمع نمی‌شوند؛ محبت خداوند با محبت دنیا با هم جمع نمی‌گردند».^۱

برای فهم معنای حدیث باید معنای «حب» را بفهمیم. محبت جاذبه میان دو چیز و گاهی جاذبه میان دو جسم است؛ مثل آهن ربا و آهن و گاهی جاذبه میان دو روح است و هرچه این جاذبه بیش تر باشد، محبت بیش تر می‌شود. گاهی این جاذبه به اندازه‌ای است که هر دو را یکی می‌سازد و انسان به هر چیزی محبت و علاقه پیدا کند، در نظر او زینت خواهد یافت و نسبت به هرچه تنفر داشته باشد، در نظر او زشت خواهد بود.

محبت خدا و دنیا ضد هم هستند. اگر قلبی از حب دنیا مملو شد، از عشق خدا خالی می‌شود و اگر قلبی از عشق به خدا پر گردید، از حب دنیا خالی می‌شود. در یک دل دو محبت متضاد نمی‌گنجد، و آن‌ها که از هر دو دم می‌زنند، یا ضعیف‌الایمانند، یا منافق. محبت پدران و مادران و فرزندان و برادران و اقوام،

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۲۸.

بسیار خوب است و نشانه زنده بودن عواطف انسانی؛ اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خدا قرار گیرد، ارزش خود را از دست می دهد؛ لذا خداوند در آیه ۲۴ سوره توبه می فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادهش می ترسید و مساکن مورد علاقه شما در نظرتان؛ از خدا و پیامبرش و از جهاد در راه او محبوب تر است؛ در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند و خدا جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند.

به این نکته نیز باید توجه داشت که محبت تنها علاقه‌ای قلبی نیست، بلکه باید آثار آن در عمل انسان منعکس شود. اولین نشانه کسی که مدعی دوستی با پروردگار است، این است که از پیامبر و فرستاده او پیروی کند. در حقیقت این اثر طبیعی محبت است که انسان را به سوی محبوب و خواسته‌های او می کشاند. آن‌ها که سر تا پا غرق گناهند و عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت، تنها به قلب است و با عمل ارتباطی ندارد، از منطق اسلام بیگانه‌اند. لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما احبَّ الله من عساه؛ کسی که گناه می کند، خداوند را دوست نمی دارد». همچنین فرمود: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ، فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ؛ دل حرم خداست؛ پس، جز خدا را در حرم خدا جای مده».^۱
در روایات آمده است: کسی که فراوان به یاد مر باشد و یا از دنیا کناره‌گیری کند، خداوند او را دوست دارد.^۲

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. همان، ص ۲۱۵.

خداوند انسان با حیای بردبارِ پاکدامنِ با مناعت و نیز هر دل غمناک و هر بندهٔ سپاسگزار را دوست دارد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «محبوب‌ترین بندگان، نزد خداوند کسی است که به حال بندگانش سودمندتر و در ادای حقّ خدا کوشاتر باشد؛ کسانی که خوبی و انجام دادن کارهای نیک محبوب ایشان است».^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود: دروغ می‌گوید آن کس که گمان می‌برد مرا دوست دارد، اما چون شب فرا رسد، چشم از [عبادت] من فرو بندد. مگر نه این است که هر دلداده‌ای دوست دارد با دلدار خود خلوت کند؟!»^۲

رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيَّ أَوَّلَ النَّعَمِ. قِيلَ: وَمَا أَوَّلُ النَّعَمِ؟ قَالَ: طَيْبُ الْوِلَادَةِ وَلَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ؛ هر که ما خاندان را دوست داشته باشد، خدا را بر نخستین نعمت سپاس می‌گوید. عرضه شد: نخستین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت (حلال زادگی). ما را جز کسانی که ولادتی پاکیزه داشته باشند، دوست ندارند».^۳

ظهر یکی از روزها حارث همدانی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. حضرت پرسید: چه چیز تو را به این جا کشانده است؟ عرض کرد: به خدا قسم، علاقه به شما. حضرت فرمود: «إِنْ كُنْتَ صَادِقًا لَتَرَانِي فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: حَيْثُ تَبْلُغُ نَفْسَكَ هَذِهِ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ - وَعِنْدَ الصِّرَاطِ، وَعِنْدَ الْحَوْضِ؛ اگر راست بگویی حتماً مرا در سه جا خواهی دید: آن جا که جانث به گلویت برسد، و هنگام گذشتن از صراط و در کنار حوض [کوثر]».^۴

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۳۷.

۴. همان.

به راستی چه بجاست که در قنوت نمازها این دعا خوانده شود:
 «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَا تُحِبُّهُ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَالْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ؛ خدایا! روزی ام کن محبت و دوستی خودت را و دوستی آنچه را تو دوست داری و دوستی کسی را که دوستش داری و عملی را که مرا به دوستی تو می‌کشاند».^۱

در این جا این سؤال مطرح است که اگر محبت دنیا چیز خوبی نیست، چرا در قرآن می‌خوانیم: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۲؛ و در آن هم حسنات و نیکویی‌های دنیا و هم نیکویی‌های آخرت را از خداوند می‌خواهیم؟ جواب این است: دنیایی که برای ما جنبه وسیله را داشته باشد، برای سعادت آخرت، ممدوح و پسندیده است، اما اگر دنیا هدف باشد، توقفگاه انسان می‌شود و خود اصالت پیدا می‌کند، که در این صورت دنیا مذموم و ناپسند است. خدایا! تو را به حق محبوب‌ترین افراد نزد خودت، یعنی پیامبر رحمت قسم می‌دهیم، محبت خودت را، محبوب‌ترین چیز، نزد ما قرار بده! آمین یا رب العالمین.

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۱۴. ادامه حدیث: «واجعل حبك احب الاشياء الي».

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

تفسیر کلمه استرجاع

امام علیؑ شنید که مردی می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فرمود: «إِن قَوْلَنَا: «إِنَّا لِلَّهِ» إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَقَوْلَنَا: «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكِ؛ این که می‌گوییم: «إِنَّا لِلَّهِ» اقرار می‌کنیم که ما مملوک خدا هستیم و این که می‌گوییم: «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اقرار می‌کنیم که همه سرانجام از دنیا می‌رویم».^۱

این جمله امام علیؑ دو گونه تفسیر شده است: اول این که وقتی این جمله را می‌گوییم، اقرار می‌کنیم که عالم هستی ملک خداست و در واقع اقرار به مبدأ است و جمله دوم اقرار به معاد است که هلاکت مقدمه معاد است.

تفسیر دوم: این آیه اشاره به نفس ناطقه و روح انسان است مبنی بر این که روح از سوی خداست: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۲ ارواح قبل از بدن‌ها آفریده شدند و روح در عالم ماوراء طبیعت بود که آمد و در این کالبد قرار گرفت و دوباره به آن نشئه‌ای که قبلاً بود، بر می‌گردد؛ یعنی از سوی خدا می‌آید و به سوی خدا برمی‌گردد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۹.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

از این آیه و آیات قبل آن استفاده می‌شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده است که یکی در حدّ اعلای عظمت و دیگری در پایین‌ترین حدّ از نظر ارزش است.

جنبه مادی انسان را گِل بدبوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می‌دهد و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است فراهم می‌سازد. و می‌دانیم که خداوند نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا، اضافه تشریفی و دلیل بر این است که روحی بسیار با عظمت در کالبد انسان دمیده شده است؛ همان‌گونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش «بیت الله» می‌خوانند و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش «شهر الله»، یعنی ماه خدا می‌نامند، لذا اضافه روح به خدا به دلیل عظمت و بزرگی روح است؛ نه این‌که خداوند دارای روح یا جسم باشد.

به همین دلیل قوس صعودی انسان آن قدر بالاست که به جایی می‌رسد که جز خدا نبیند؛ و قوس نزولی‌اش آن قدر پایین است که از چهارپایان همه پست‌تر می‌شود و این فاصله زیاد میان «قوس صعودی» و «قوس نزولی» دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مخلوق است. همچنین این ترکیب مخصوص، دلیل بر آن است که عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادی او نیست؛ چون اگر به جنبه مادی‌اش نگاه کنیم، لجنی بیش نخواهیم دید. این روح الهی است که می‌تواند تجلیگاه انوار خدا باشد و به انسان عظمت ببخشد و تنها راه تکامل انسان این است که انسان آن را تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله‌ای برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود به کار گیرد.

از این حدیث امام علیه السلام سه نکته و پیام دریافت می‌شود:

اول: این‌که این آیه دنبال آیه مصائب است که می‌فرماید:

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

البته این مصیبت‌ها هم در آیه، مسبق به کمبودهاست؛ زیرا قبل از آن می‌فرماید: «وَلَنْبَلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و استقامت‌کنندگان را بشارت بده!^۱

این آیه به امتحان الهی و نیز به فقدان‌ها و بعد به مصیبت اشاره می‌کند و سپس شکیبایان را تسلّی می‌دهد یعنی همه ما ملک خدا هستیم و اموال و بچه‌ها امانتی از خداوند در دست ما هستند. به مواهب هستی به چشم امانت نگاه کنیم و اگر آن‌ها از ما گرفته شدند، فریاد نکنیم و کلمات خشن و کفرآمیز نگوئیم. در ادامه می‌فرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ این‌ها همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آن‌ها هدایت یافتگان هستند.^۲

دوم: پیام دوم این جمله آن است که مر به معنای فنا نیست، بلکه مر در واقع بازگشت به سوی مبدأ است. مر ، قوس صعودی و تولد، قوس نزولی است. حتی در قیامت که روح به بدن بر می‌گردد، به همین بدن بازمی‌گردد؛ اما در سطحی بالاتر که جسم نو و کامل و بینش و آگاهی انسان هم بیش‌تر می‌شود.

سوم: پیام سوم کلام امام علیه السلام این است که در این عالم، جاودانه نیستیم، زندگی در دنیا دائمی نیست و عدم توجه به ناپایداری دنیا، سر منشأ جنایت در عالم بشریت است. اگر کسی زندگی در دنیا را در حدّ پلّی برای رسیدن به آخرت بداند، هرگز دست به جنایت و خیانت نمی‌زند؛ باعث اذیت و آزار دیگران نمی‌شود؛ و آنچه برای خود می‌پسندد، برای دیگران هم می‌پسندد؛ سختی و مشکلات دیگران را سختی و مشکلات خود می‌داند و برای رفع آن می‌کوشد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۷.

خستگی دل و رفع آن

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَايْتَعُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ؛ این قلب‌ها خسته و افسرده می‌شوند، همچون بدن‌ها؛ پس، برای رفع ملالت آن‌ها، لطایف حکمت‌آمیز زیبا و جالب انتخاب کنید»^۱.
چند نکته از این حدیث استفاده می‌شود:

نکته اول: انسان بر اثر کار مداوم و یکنواخت، خسته می‌شود و این خستگی گاهی در جان انسان است و گاهی در جسم او که در هر حال به تجدید قوا نیاز دارد. اگر این خستگی متراکم شود، انسان کارآیی خود را از دست خواهد داد. این یک واقعیت و جزء طبیعت انسان است؛ منتها برای رفع خستگی جسمانی مدتی کار را ترک می‌کند. تا بدن در این مدّت قوای خود را تجدید سازد.

نکته دوم: انسان برای رفع خستگی جسمی و روحی خود به سرگرمی‌هایی نیاز دارد که سالم باشد. در روایات هم آمده است که مؤمن باید اوقاتش را به سه بخش تقسیم کند: بخشی برای کسب معاش، بخشی برای عبادت و بخشی برای استراحت. همچنین در برخی روایات آمده است که تفریح سالم برای ساعات

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۱.

مناجات با خدا و ساعات کار به انسان کمک می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَهُوَ الْمُؤْمِنِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: التَّمَتُّعُ بِالنِّسَاءِ وَ مَفَاكِهِةِ الْإِخْوَانِ وَ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ؛ سرگرمی مؤمن در سه چیز است: بهره بردن از همسرش، خوش صحبتی با دوستان و خواندن نماز شب».^۱

نکته سوم: در این حدیث، امام علیه السلام برای رفع خستگی راهی را نشان می‌دهد و آن استفاده از نکته‌هایی است که حکمت‌آمیز، جالب توجه و شیرین باشد.

علمای بزرگ ما کتاب‌هایی نوشته‌اند که فکاهی و شعر و داستان است و این بدان خاطر بود که این کتاب‌ها بغل دست آن‌ها باشد و در موقع خستگی با خواندن آن‌ها استراحت کنند.

تفریح باید سالم باشد؛ زیرا شیطان خیلی اوقات از طریق تفریحات ناسالم در انسان نفوذ می‌کند؛ چنان‌که در جوامع امروزی، تفریحات ناسالم به عامل فساد اخلاق تبدیل شده است.

یکی از تفریحات، مزاح و شوخی کردن است که در این زمینه دو دسته روایت داریم:

یک دسته از روایات می‌گوید که شوخی نکنید؛ زیرا هیچ انسانی مزاح نمی‌کند، مگر این‌که مقداری از عقل خود را از دست می‌دهد. در جای دیگر آمده است: مزاح نکن که نور تو را از بین می‌برد.

بر اساس دسته دیگر از روایات، مزاح پسندیده و مطلوب است؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام هم مزاح می‌کردند. جمع این دو دسته از روایات این است که مزاح بر دو نوع است: مزاح صحیح و مزاح ناصحیح. مزاحی که از حدود ادب و شرع خارج شود، ممنوع است و الا صحیح به حساب می‌آید. انسان در زندگی نه بایستی خشک باشد و نه شور شور، بلکه در حد تعادل پسندیده و مطلوب باشد.

۱. خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۶۱.

دو فرمان آموزنده

امام علی علیه السلام می فرماید: «إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا وَ الْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي؛ هنگامی که تحیت و احترام و دعایی به تو بگویند، به صورتی بهتر از آن پاسخ بگو، و هنگامی که هدیه‌ای برای تو بفرستند، آن را به بهتر از آن مقابله کن. با این حال، فضیلت از آن کسی است که به این امور ابتدا کرده است».^۱

«اسدیت» یعنی هدیه فرستاده شد و «یربی» به معنای افزایش است.

امام علیه السلام در این کلام دو دستور مهم می‌دهد که با هم رابطه دارند:

اول این که اگر کسی تحیتی برای تو فرستاد تو آن را به بهتر از آن، پاسخ بگو و دوم این که اگر هدیه‌ای برای تو فرستاد پاداش تو اضافه بر آن باشد و در عین حال فضل برای کسی است که این کارها را شروع کرده است.

«تحیت» در لغت از ماده «حیات»، به معنای دعا کردن برای حیات دیگری است؛ خواه این دعا به صورت سلام عليك و یا حياك الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن باشد؛ ولی معنای آن، وسیع‌تر است و هر نوع اظهار محبت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶۲.

لفظی را شامل می‌شود؛ ولی از بعضی روایات استفاده می‌شود که تحیت اظهار محبت‌های عملی را نیز در بر می‌گیرد. امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «إِنَّ الْمُرَادَ بِالتَّحِيَّةِ فِي الْآيَةِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْبِرِّ؛ منظور از تحیت در آیه (نساء، ۸۶) سلام و هرگونه نیکی کردن است»^۱.

در کتاب مناقب آمده است که کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد و امام علیه السلام در مقابل، آن کنیز را آزاد نمود، و هنگامی که از علت این کار سؤال کردند، حضرت فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا»؛ وقتی به شما تحیتی داده شد، بهتر از آن، پاسخ بگویید».

سپس فرمود: تحیت بهتر، همان آزاد کردن اوست.^۲

این حدیث امام علی علیه السلام در واقع ضرورت حق‌شناسی را به انسان توصیه می‌کند؛ منتهی حق‌شناسی در دو بعد لفظی و عملی است. اگر کسی با لفظ به تو «خوش آمد» گفت، بهتر از آن را به او بگو، و اگر کسی عملاً به تو نعمتی داد، با بهتر از آن مقابله کن؛ نه این‌که خدای نکرده وقتی به کسی احتیاج داریم، اظهار محبت کنیم؛ اما همین‌که احتیاجمان برطرف شد، خدمات او را فراموش نماییم. انسانیت انسان و وجدان بیدار او اقتضا می‌کند که این دو دستور را در زندگی خود اجرا کند؛ چرا که اگر این نکته در زندگی اجرا شود، چنان صفا و صمیمیت در جامعه حکم فرما می‌شود که همه مردم نسبت به محبت و ورزیدن علاقه پیدا می‌کنند؛ چون می‌بینند که محبت گم نمی‌شود.

بعضی با کمال تأسف در مقابله به مثل بدی‌ها مقید‌ترند؛ که این البته نشانه عقب ماندگی و پایین بودن سطح فکر است؛ ولی اسلام برعکس این شیوه را

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۳.

دستور می‌دهد؛ زیرا می‌فرماید بدی‌ها را فراموش کن و خوبی‌ها را به یاد بیاور و هر موقع توانستی نیکی را به نیکی جواب بده.

امام علیه السلام در آخر کلامش به این نکته اشاره دارد که وقتی امری را به وجه بهتری مقابله می‌کنی، خیال نکن که برتر هستی، بلکه کسی که خدمت بهتر را شروع کرد افضل است و تو نباید خود را طلبکار بدانی، بلکه بدهکار هستی؛ لذا سعی کن که اول خدمت بکنی و جواب ببینی.

اما کسانی هستند که خدماتی به ما کردند؛ ولی ما نمی‌توانیم مقابله به مثل کنیم، مثل اولیای خدا و ائمه اطهار علیهم السلام که خدمات شایانی به ما انجام دادند؛ اما ما نمی‌توانیم پاسخ بدهیم. در این موارد باید کاری کنیم که رضایت و خشنودی آنها جلب شود و این تنها با پیروی از مکتب آنها حاصل می‌شود تا زحمات آنها به باد نرود. باید پاسداران ارزش‌های والای آنها باشیم.

برای سپاسگزاری از نعمت‌های خداوند فقط می‌توانیم نعمت‌هایش را در جای خود صرف کنیم که بهترین شکر نعمت، همین است.

از خداوند توفیق شکر نعمت‌هایش را می‌خواهیم!



ارزش دوست

امام علی علیه السلام می فرماید: «فَقَدْ الْأَحِبَّةَ غُرْبَةً؛ از دست دادن دوست، غربت است».^۱

«احبه» جمع «حبيب» و حبيب به معنای دوست می باشد. انسان بر اثر خیانت، بی وفایی، خشونت و در امتحانات موفق نشدن، دوستان خود را از دست می دهد و تنها می شود. گویا این که در غربت قرار می گیرد.

بشر دارای روح اجتماعی و زاینده اجتماع است و تنهایی برای او مشکل ساز خواهد بود. لذا یکی از مجازات های سخت، زندان های انفرادی است که اگر مدت آن طولانی شود، انسان به بیماری روانی دچار می شود. انسان باید دارای دوست باشد تا نیاز فطری او برآورده شود. علاوه بر این که مشکلات زندگی در جامعه زیاد است و شخص به تنهایی از عهده حل آن ها بر نمی آید. باید انسان ها دست به دست هم بدهند تا بر مشکلات فایق آیند.

این مسأله گرچه ضروری است، در برخی موارد بسیار خطرناک است؛ زیرا دوستان خوب مایه نجات و دوستان بد مایه بدبختی می باشند. قرآن کریم تعبیر

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶۵.

جالب توجهی دارد مبنی بر این که انسان در روز قیامت در ارتباط با رفیقی که باعث انحراف و سقوط او شده است، می گوید: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»؛ ای کاش فلانی را به عنوان دوست انتخاب نمی کردم؛ زیرا تمام بدبختی من از اوست»^۱.

پیک هدایت در خانه من آمد؛ اما این دوست ناباب مرا گمراه کرد. دوست انسان برای او سرنوشت ساز است. بیش تر کسانی که دست به جنایت می زنند، به خاطر همنشینی و مصاحبت با دوستان بد است. لذا انسان در انتخاب دوست باید بسیار دقیق و حساس باشد، مخصوصاً جوانان که باید بدانند: «یار بد، بدتر بود از مار بد؛ زیرا:

مار بد تنها تو را بر جان زند یار بد هم جان وهم ایمان زند
 وطن جایی است که مولد انسان است. لذا وطن را به مادر تشبیه می کنند که
 طفل در دامانش پرورش می یابد و از آب و خاکش تغذیه می کند و به آن دل
 می بندد و مانوس می شود.

غریب در غربت است؛ گویی کسی است که مادرش را از دست داده باشد.
 امکاناتی در وطن هست که در غربت نیست و علاقه به وطن عیب نمی باشد.
 پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از مکه بیرون آمد، ناراحت شد و گفت: ای مکه! تو را دوست
 دارم. اگر مشرکین نبودند تو را ترک نمی کردم. آیه چنین نازل شد: کسی که قرآن
 را بر تو فرو فرستاد، تو را به مکه بر می گرداند: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ
 مَعَادٍ»^۲.

با این توضیحات، معنای حدیث روشن می شود؛ مبنی بر این که اگر کسی
 دوستان خود را از دست بدهد، همان احساسی را می یابد که شخص در غربت

۱. سوره فرقان، آیه ۲۸.

۲. سوره قصص، آیه ۸۵.

پیدا می‌کند؛ یعنی چنین شخصی حالت بیگانگی و تنهایی دارد. سعی کنیم دوستان خوب را از دست ندهیم. به دست آوردن دوست آسان است؛ ولی از دست دادن آن‌ها مشکل‌ساز خواهد شد.

احادیث درباره دوست بسیار فراوان است که در ادامه نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

رسول خدا ﷺ فرمود: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ؛ آدمی بر آیین دوست خود است؛ پس، هر یک از شما مواظب باشد که با چه کسی دوستی می‌کند».^۱

امام علی علیه السلام فرمود: «الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقْرَابِ؛ دوست، نزدیک‌ترین نزدیکان است».^۲

و نیز فرمود: «مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا زُحْرَ لَهُ؛ کسی که دوستی ندارد، اندوخته‌ای نخواهد داشت».^۳

همچنین فرمود: «أَكْثَرُ الصَّلَاحِ وَالصَّوَابِ فِي صُحْبَتِهِ أَوْلَى النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ؛ بیش‌ترین صلاح و دوستی، در همنشینی با خردمندان و صاحب‌دلان است».^۴
نیز فرمود: «مَنْ دَعَاكَ إِلَى الدَّارِ الْبَاقِيَةِ وَأَعَانَكَ عَلَى الْعَمَلِ لَهَا، فَهُوَ الصَّدِيقُ الشَّفِيقُ؛ هر که تو را به سرای جاویدان فراخواند و در راه کار کردن برای رسیدن به آن سرا یاری‌ات رساند؛ او دوست دلسوز است».^۵

امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ کس را دوست خود مخوان، مگر آن‌که در سه چیز او را بیازمایی: او را به خشم آوری و ببینی که آیا این خشم او را از حق به باطل می‌کشاند. در درهم و دینار، و در سفر کردن با او».^۶

۱ و ۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۹۶.

۳. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۹۶.

۴. همان، ص ۳۰۱.

۵. همان، ص ۳۰۲.

۶. همان، ص ۳۰۰.

همچنین فرمود: با کسی یار شو که به او آراسته شوی. با کسی یار مشو که به تو آراسته شود.^۱ (مراد امام این است که با کسی همنشینی کن که همنشینی اش مایه آراستگی هر دو نفر شما باشد و با کسی که تو مایه آراستگی او هستی و او موجب آراستگی تو نمی شود، همنشینی مکن).

از مجموع روایات به دست می آید که نباید با کسی دوست شد که آنچه برای خود می بیند و می پسندد برای تو نمی پسندد. و در مبارزه با نفست به تو کمک نمی کند.

از دوستی با افراد فاسق، فاجر و متظاهر به معاصی دوری کن. از دوستی با آدم نادان و احمق و کسی که قطع رحم کرده و حسود است، اجتناب نما.

امام صادق علیه السلام فرمود: «دوست واقعی کسی است که این شرایط را داشته باشد: ۱. ظاهر و باطنش با تو یکی باشد؛ ۲. آبروی تو را آبروی خودش بداند و عیب و بی آبروی تو را عیب و بی آبرویی خودش به حساب آورد؛ ۳. مال و منصب، او را نسبت به تو عوض نکند؛ ۴. هر کمکی از دستش برآید، از تو دریغ نکند؛ ۵. در هنگام گرفتاری ها تو را تنها نگذارد».^۲

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۰۱.

۲. همان، ص ۳۱۰.



استفاده از عمر محدود

امام علی علیه السلام می فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفس‌های انسان گام‌های او به سوی مرگ است».^۱

درباره پایان زندگی و مرگ انسان، شاید تعبیری جامع‌تر و گویاتر از این تعبیر دیده نشود که نفس‌های انسان گام‌های او به سوی اجل و سرآمد عمر اوست. در عالم هستی، نامحدود، فقط خداست. و غیر او همه چیز محدود است. در عالم بی‌جان هم همین‌طورند؛ مثلاً میلیاردها سال از عمر خورشید می‌گذرد و این توانایی را دارد که سالیان درازی نیز باقی بماند؛ ولی بالاخره روزی می‌رسد که ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ خورشید خاموش می‌شود. در عالم انسانیت نیز همه عمر محدودی دارند؛ به طوری که اگر انسان هیچ بیماری‌ای هم نداشته باشد، قلب او خود به خود از کار می‌افتد؛ مثل ماشین که وقتی آخرین قطره بنزینش تمام شد، می‌ایستد. بدن انسان هم همین‌طور است؛ روزی فرا می‌رسد که آخرین نفس‌هایش را می‌زند و مرگش فرا می‌رسد. هر نفسی که انسان می‌زند، یک گام به

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

آن سرآمد و اجل نزدیک می شود و این همان معنای «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ»^۱ است. اگر انسان بخواهد از این خسران نجات پیدا کند، باید عوض این نفس که می زند چیزی باقی بگذارد. اگر سرمایه ای داشته باشیم و کسی هر روز مقداری از آن را بردارد و بدون عوض باشد، آن سرمایه تمام می شود؛ اما اگر با عوض باشد، پابرجا می ماند و آن خسران، جبران می شود. درباره عمر انسان هم این نکته مصداق دارد؛ یعنی «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۲ اگر انسان ایمان و عمل صالح داشته باشد، دیگر خسران نکرده، بلکه گذر عمر او جبران شده است.

کتاب‌هایی که درباره منازل الآخرة نوشته شده است، گویای آن هستند که اولین منزل، همان مرگ است که قرآن اسم آن را «یقین» گذاشته است: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۳ در خصوص آمدن مرگ تردیدی نیست و همه مردم طعم آن را خواهند چشید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»^۴.

در روایات فراوانی به مباحث مرگ پرداخته شده که برخی را بیان می کنیم:

۱. درباره خود مرگ، امام علی علیه السلام فرمود: «الْمَوْتُ بَابُ الْآخِرَةِ» مرگ دروازه آخرت است.^۵

و نیز فرمود: «مَنْ مَاتَ عَلَىٰ شَيْءٍ بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ هَر كَسٍ بِأَ شَيْءٍ [از اعمال و صفات] بمیرد، خداوند او را با همان [اعمال و ویژگی‌ها] بر می انگیزد»؛ یعنی انسان با محبوب خود محشور می شود.

۲. امام علی علیه السلام در یکی از سفارش‌هایش به امام حسن علیه السلام در خصوص یقین به مرگ می فرماید: بدان ای فرزندم! که تو در حقیقت برای آخرت آفریده

۱. سوره عصر، آیه ۲.

۲. سوره عصر، آیه ۳.

۳. سوره حجر، آیه ۹۹.

۴. سوره جمعه، آیه ۸.

۵. تمام این روایات از میزان الحکمه، ج ۹، ص ۲۲۵ به بعد گرفته شده است.

شده‌ای، نه برای دنیا، دنیا برای رفتن است، نه برای ماندن؛ برای مردن است، نه برای زیستن. تو در منزلگاهی کوچ کردنی و در سرایی ناپایدار و عاریتی و در راه آخرت و فراری و تعقیب شونده از سوی مر هستی؛ مرگی که نه فراری‌اش را از چنگ آن رهایی‌ای است و نه مطلوبش از دست او به در می‌رود، بلکه مر بالاخره به او می‌رسد. پس، بترس از این‌که مر تو هنگامی به تو رسد که در حال گناهی باشی که خودت را به توبه از آن وعده داده‌ای و مر نگذارد که توبه کنی. آن‌گاه است که خود را به هلاک درافکنده‌ای.

امام، در جای دیگر فرمود: شما فراریان از مر هستید. اگر برابرش بایستید، شما را می‌گیرد و اگر از آن بگریزید، به شما می‌رسد. او از سایه شما به شما پیوسته‌تر، بلکه مر به پیشانی‌های شما گره خورده است: «الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمُ».

۳. زمان کوچ کردن نزدیک است. امام علی علیه السلام فرمود: «الرَّحِيلُ وَشِيكُ».
همچنین فرمود: هیچ غایبی نزدیک‌تر از مر نیست: «لَا غَائِبٌ أَقْرَبَ مِنَ الْمَوْتِ».

۴. درباره تفسیر مر ، از امام سجاد علیه السلام سؤال شد. آن حضرت فرمود: «مر برای مؤمن، چون کندن جامه‌هایی چرکین دارای شپش از تن است و همچون از هم گسستن کند و زنجیرهای گرانبار و جایگزین کردن فاخرترین و خوشبوترین جامه‌ها و به دست آوردن راهوارترین مرکب‌ها و امن‌ترین منزل‌هاست؛ اما مر برای کافر، به منزله کندن جامه‌هایی فاخر از تن و جایگزین کردن آن‌ها به کثیف‌ترین و خشن‌ترین جامه‌ها و منتقل شدن از منزل‌هایی امن، به وحشتناک‌ترین منزل‌ها و بزر ترین عذاب است».

۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مر مؤمن فرمود: «مر دسته گل خوشبوی مؤمن است؛ «الْمَوْتُ رِيحَانَةُ الْمُؤْمِنِ».

آن حضرت در جای دیگر فرمود: «تُحَفَّتُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ؛ مر ، ارمغان مؤمن است».

۶. رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله درباره یاد مر فرمود: «مر را فراوان یاد کنید؛ زیرا هیچ بنده‌ای آن را بسیار یاد نکرد، مگر این‌که خداوند دلش را زنده کرد و مردن را بر او آسان ساخت».

امام هادی علیه السلام فرمود: «به یاد آور هنگامی را که پیش روی خانواده‌ات در بستر افتاده‌ای و نه طبیب می‌تواند از مردنت جلوگیری کند و نه دوست به کارت می‌آید».

۷. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه پس از مردن همراه انسان می‌رود، فرمود: «يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ: أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ، يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ؛ سه چیز همراه مرده می‌رود: خانواده‌اش، مالش و کردارش؛ اما دو مورد از آن‌ها بر می‌گردند و یکی می‌ماند: خانواده و مالش بر می‌گردند و عملش می‌ماند».

امام صادق علیه السلام فرمود: «شش چیز است که ثواب آن‌ها بعد از وفات مؤمن، به او می‌رسد: فرزندی که برایش از خداوند طلب آمرزش کند؛ کتاب و نوشته‌ای که از خود بر جای بگذارد؛ نهالی که بکارد؛ صدقه‌آبی [مثل نهر و قنات] که جاری سازد؛ چاهی که حفر کند و سنت [و کردار نیکی] که [او پایه‌گذاری کند و] بعد از او به کار بسته شود».



فاعل خیر و فاعل شرّ

امام علی علیه السلام می فرماید: «فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ؛ کسی که کار نیک انجام می دهد، خودش از آن کار بهتر است و انجام دهنده کار شرّ، از آن کار بدتر است»^۱.

سؤالی که مطرح است، این که دلیل این بهتر بودن چیست؟ شاید یکی از این سه نکته یا هر سه نکته که عرض می کنیم در این مسأله دخیل باشد:

۱. فلاسفه می گویند: علت همیشه از معلول قوی تر است؛ چون معلول چکیده و تراوشی از علت است لذا در حدیث آمده است: فاعل خیر که علت خیر و نیکی می باشد، از معلول بهتر است.

۲. شاید حدیث بیش تر به این نکته اشاره داشته باشد که براساس روایات، به امام علیه السلام عرض کردند: چرا مؤمنان در بهشت و کافران در جهنم جاودانه هستند، با این که مؤمنان در دنیا زمان کوتاهی را اطاعت و کافران چند سالی را معصیت کردند؟ امام جواب فرمودند که نیت این ها بیش از آنچه بود که انجام دادند و اگر در دنیا جاودانه و همیشگی هم بودند، کار خوب یا کار بد انجام می دادند و همین

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲.

رویه را تا همیشه در پی می‌گرفتند.

دامنه نیت‌هایی که در دل فاعل نهفته شده، از دامنه عملش گسترده‌تر است؛ چون کسی که کار خوب انجام می‌دهد، دلش می‌خواهد که خیلی از کارهای نیک دیگر را هم انجام دهد؛ اما اسبابش فراهم نیست و یا نیت‌هایی دارد که دستش به تحقق آن‌ها نمی‌رسد.

در ذیل آیه ۸۴ سوره اسراء که می‌فرماید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَةً» در اصول کافی، امام صادق علیه السلام «شاکله» را به «نیت» تفسیر کرده است: «النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا وَانِ النِّيَّةُ هِيَ الْعَمَلُ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَةً» يَعْنِي عَلَيَّ نِيَّتِهِ؛ نَيْتٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلٍ أَيْ أَصْلًا نَيْتٌ، هَمَانِ عَمَلٍ أَيْ «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَةً» رَأَى قِرَاءَتَ فَرْمُودٍ وَأَضَافَهُ كَرَدَ: «مَنْظُورٌ مِنْ شَاكِلَةٍ، نَيْتٌ أَيْ»^۱.

تفسیر حضرت از این آیه، نکته جالب توجهی را در بر دارد و آن این که نیت انسان که از اعتقادات او بر می‌خیزد، به عمل او شکل می‌دهد و اصولاً خود نیت، امری مقید کننده است.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ» و اسلام هر عمل را براساس رنگ نیت و انگیزه آن می‌پذیرد.

۳. عمل یک مسئله گذراست و این که فاعل و ایمانش ملاک است به آن دلیل است که ایمان و نیت امر ثابتی است و امر ثابت بهتر از امر گذراست. در این جا لازم است به آیه ۲۶۱ سوره بقره اشاره کنیم که می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مثل کسانی که در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند یک دانه گیاه است که هفت خوشه از آن بیرون می‌آید و در هر

۱. نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۱۴.

خوشه‌ای صد دانه است...».

آیه نمی‌گوید کار خوب مثل دانه گندم است بلکه آدم خوب را مثل دانه گندم عنوان کرده است؛ لذا فاعل و نیت او را ملاک گرفته است. در انفاق، قبل از آن‌که عمل نموّ کند، فاعل آن، نموّ می‌کند؛ نموّ اخلاقی و روحی.



بهای جهاد با نفس

امام علی علیه السلام می فرماید: «جِهَادُ الْهَوَى تَمَنُّ الْجَنَّةِ؛ جهاد با هوای نفس بهای بهشت است».^۱

در آیات قرآن، گاهی «جَنَّت» به عنوان یک شیء و بها معرفی شده و متاعی که در مقابل آن داده می شود، جان، مال و سرمایه های وجودی انسان است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»؛ خداوند، از مؤمنان جان ها و اموالشان را خریداری می کند که [دربرابرش] بهشت برای آنان باشد.^۲ خداوند در این آیه، متاع را مال و جان قرار داد و ثمن آن را جَنَّت مقرر نمود؛ ولی در این حدیث برعکس است؛ زیرا جَنَّت به عنوان متاع معرفی شده و ثمن آن، جهاد در برابر هوا و هوس قرار داده شده است. البته این چون یک مبادله است، هر کدام می تواند ثمن و مضمن واقع شود که به دو اعتبار مطلب صادق است.

در این حدیث جَنَّت به عنوان متاع گران بها معرفی شده و جَنَّت مواهب

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۳۹، به نقل از غرر الحکم.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

و نعمت‌های آن، آن قدر زیاد است که نه کمیت آن برای ما روشن است و نه کیفیت آن.

از روایات استفاده می‌شود که برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم با آن عظمتش مواهب بهشت کاملاً روشن نبود. در آن روایات که می‌فرماید:

«فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ در بهشت چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده است.»

ظاهر حدیث اطلاق دارد و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم شامل می‌شود. طبیعی است انسانی که در این عالم ماده است، نمی‌تواند جزئیات آن عالم را درک کند، حالا در این حدیث، بهای بهشت با آن عظمتی که دارد، جهاد با هوای نفس قرار داده شده که این عظمت و ارزش جهاد با نفس را می‌رساند. ما در این جا ابتدا مختصری از عظمت بهشت و سپس درباره اهمیت جهاد با نفس، آیات و احادیثی را ذکر می‌کنیم.

خداوند، در قرآن در یک مورد سه صفت برای باغ‌های بهشتی ذکر می‌کند و می‌فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ»^۱.

صفت اول باغ‌های بهشتی این‌که آب‌های جاری از زیر درختان باغ‌های بهشتی می‌گذرد.

دوم این‌که میوه‌های آن دائمی و همیشگی است.

سوم این‌که سایه آن‌ها همیشگی است.

همچنین در سوره مریم، آیه ۶۲ می‌فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»؛ آن‌ها هرگز در آن جا گفتار لغو و بیهوده‌ای

۱. سوره رعد، آیه ۳۵.

نمی شنوند و جز سلام در آن جا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آن‌ها در بهشت مقرر است».

در آن جا نه دروغی است، نه دشنامی؛ نه تهمت‌ی و نه زخم زبانی؛ نه سخریه‌ای و نه حتی سخن بیهوده‌ای. تنها چیزی که در آن جا مرتب به گوش می خورد، سلام است. در آن جا سلام به معنای وسیع کلمه رواج دارد که این نکته بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دلالت دارد. سلامی که نشانه محیطی امن و امان است؛ محیطی مملو از صفا و صمیمیت و پاکی و تقوا و صلح و آرامش.

در آیات دیگر نیز همین حقیقت با تعبیرات مختلفی آمده است؛ چنان‌که در آیه ۷۳ سوره زمر آمده است: «وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»؛ خازنان بهشت به هنگام ورود به آن‌ها می‌گویند: سلام بر شما! همیشه خوش و خوشحال باشید؛ پاک و پاکیزه باشید و بفرمایید وارد بهشت شوید و در آن جا جاودانه بمانید!».

همچنین در آیه ۳۴ سوره ق می‌خوانیم: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ»؛ با سلام و سلامت وارد آن شوید. امروز روز خلود و جاودانی است!».

خداوند نیز به بهشتیان سلام می‌فرستد؛ چنان‌که در سوره یس، آیه ۵۷ آمده است: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»؛ سلام بر شما باد! این سلامی است از پروردگار مهربان به شما بهشتیان!».

امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند در روز قیامت در خصوص بهشتیان می‌گوید: به عزت و جلالم سوگند و به علو و بلندی مقامم قسم، من پنج چیز را به آن‌ها می‌بخشم: آن‌ها همیشه جوانند و پیر نمی‌شوند؛ تندرستند و بیمار نمی‌گردند؛ توانگرند و فقیر نخواهند شد؛ خوشحالند و اندوهی به آن‌ها راه نمی‌یابد و در آن جا همیشه زنده‌اند و نمی‌میرند».^۱

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۳۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بدون استثنا منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد. کافران، منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می‌برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را».^۱

از آیات و روایات، بخوبی استفاده می‌شود که بهشت دارای درب‌هایی است و این درب‌ها، به اعمال و کارهایی اشاره دارد که سبب ورود شخص به بهشت می‌شوند؛ لذا در پاره‌ای از اخبار می‌خوانیم که بهشت درب‌هایی به نام‌های مختلف دارد؛ از جمله دربی دارد به عنوان باب المجاهدین (درب مجاهدان). مجاهدانی که در راه خدا جهاد کردند، از آن درب وارد بهشت می‌شوند. در حقیقت نام برخی از درب‌های بهشت بر اساس عملی است که باعث ورود شخص به بهشت می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «واعلموا انّ للجنة ثمانية ابواب عرض كل باب منها مسيرة اربعين سنة؛ بدانید که بهشت هشت درب دارد که عرض هر دربی به اندازه چهل سال راه است».^۲

در قرآن برای جهنم، هفت درب ذکر شده است: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»^۳ و در روایات برای بهشت، هشت درب عنوان شده که این نشانه آن است که راه رسیدن به سعادت و بهشت از راه رسیدن به جهنم بیش تر است؛ چنان‌که رحمت خداوند بر غضب او پیشی گرفته است: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ».

امام علی علیه السلام فرمود: «انّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ: بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَ الصَّادِقُونَ، وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ، وَ خَمْسَةٌ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شَيْعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا... وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ

۱. همان، ج ۲، ص ۳۱.

۲. خصال صدوق، ابواب الثمانية.

۳. سوره حجر، آیه ۴۴.

يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ بهشت هشت دروازه دارد: دروازه‌ای که پیامبران و صدیقان از آن وارد بهشت می‌شوند؛ دروازه‌ای که شهیدان و صالحان از آن داخل بهشت می‌شوند و پنج دروازه دیگر که شیعیان و دوستان ما از آن‌ها وارد بهشت می‌شوند... و یک دروازه مخصوص که دیگر مسلمانانی است که به یگانگی خدا گواهی دهند و در دلشان ذره‌ای دشمنی نسبت به ما خاندان نباشد، از آن به بهشت می‌آیند.^۱

در روایات برای ورود به بهشت عواملی ذکر شده که فهرست وار بیان می‌کنیم:

انجام دادن کار نیک و شایسته، دل برکندن از دنیا، گفتن لا اله الا الله، خدا ترسی و خوش خلقی، کوتاه کردن آرزو، مر را در مقابل دیدگان خود قرار دادن، شرم کردن از خدا چنان که شایسته است، شرکت کردن در جهاد، انفاق کردن در تنگدستی، انصاف داشتن، حفظ زبان و شهوت، خلف وعده نکردن، در امانت خیانت نکردن، پوشیدن چشم از حرام.

بر طبق روایات، بهشت بر این گروه‌ها حرام است: منت گذارنده بر خداوند، غیبت کننده، میگسار، حيله گر و خیانت کار.

بهشت دارای درجاتی است که برخی بر دیگری برتری دارند و نیز دارای منازلی است که با هم تفاوت دارند. امام سجاد علیه السلام فرمود: «با قرآن باش؛ زیرا خداوند بهشت را آفرید و درجات آن را به اندازه آیات قرآن قرار داد؛ پس، هر کس قرآن بخواند، قرآن [در قیامت] به او می‌گوید: اِقْرَأْ وَ اِزُقْ؛ بخوان و بالا برو. و هر کس از این افراد وارد بهشت شود، در آن جا بلند مرتبه‌تر از او نخواهد بود، مگر پیامبران و صدیقان».^۲

۱. خصال صدوق، باب الثمانیة.

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۳۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: «دارایی کم‌ترین فرد بهشت چنان است که اگر جن وانس میهمان او شوند، همه را از خوراک و آشامیدنی پذیرایی می‌کند و از آنچه دارد، چیزی کم نمی‌شود».^۱

کسانی که تمایل دارند احادیث مربوط به بهشت را ببینند، به میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۰ به بعد مراجعه کنند.

اما بحث جهاد با نفس:

در روایات، سه عنوان برای جهاد بیان شده است:

۱. جهاد اصغر ۲. جهاد اکبر ۳. اجتهاد در طاعت خداوند.

اما روایات در زمینه «جهاد اصغر» که با دشمن بیرونی صورت می‌گیرد، فضایل فراوانی برشمرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که برای عبادت به کوهی رفته بود و خانواده‌اش او را نزد پیامبر آورده بودند، فرمود: اگر مسلمان یک روز در میدانی از میدان‌های جهاد پایداری ورزد، برایش از چهل سال عبادت کردن بهتر است.^۲

امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفَ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ؛ جهاد شریف‌ترین کارها بعد از اسلام است».^۳

اما «جهاد اکبر» که جهاد و مبارزه با دشمن درونی و نفس است:

امام علی علیه السلام فرمود: «جِهَادُ النَّفْسِ مَهْرُ الْجَنَّةِ؛ جهاد با نفس کابین بهشت است».^۴

امام علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به جنگ اعزام کرد. وقتی برگشتند، فرمود: خوشامد می‌گویم به مردمانی که جهاد اصغر را گذراندند؛ ولی

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱.

۳. نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۰۸.

۴. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۳۹.

جهاد اکبر همچنان بر عهده آنان باقی مانده است. عرض شد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». امام علیه السلام فرمود: «برترین جهاد، جهادی است که انسان با نفس نهفته در میان دو پهلوی خود صورت دهد».^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «[اگر] با خواهش های نفس خود بستیزید، دل هایتان را حکمت فرا می گیرد».^۲

و نیز آن حضرت فرمود: «جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ، تُظِلُّكُمْ وَالْمَلَائِكَةُ وَيَفْرُقُ عَنْكُمْ الشَّيْطَانُ؛ با کم خوردن و کم آشامیدن به جنگ نفس های خود بروید. فرشتگان بر سر شما سایه می افکنند و شیطان از شما دور می شود».^۳

اما قسم سوم که «اجتهاد در طاعت خدا» است:

امام صادق علیه السلام فرمود: «بدانید که میان خدا و بندگانش نه فرشته مقربی واسطه می شود، نه پیامبر مرسل و نه هیچ کس دیگر؛ مگر طاعتشان از خداوند؛ پس، در طاعت خدا بکوشید».^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَشَدُّ النَّاسِ إِجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ؛ سخت کوش ترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند».^۵

امام باقر علیه السلام در پاسخ به کسی که به آن حضرت عرض کرد: من در عمل ناتوانم و نماز و روزه کم به جا می آورم؛ اما سعی می کنم جز حلال نخورم و جز با حلال نزدیکی نکنم؛ فرمود: «وَأَيُّ إِجْتِهَادٍ أَفْضَلُ مِنْ عَقِيَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؛ چه جهادی برتر از پاک نگه داشتن شکم و شرمگاه است؟!»^۶

از خداوند توفیق موفقیت در این سه جهاد را خواستاریم.

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۳.

۴. همان، ص ۱۴۶.

۵. همان، ص ۱۴۸.

۶. همان.

خیر چیست

از امام علی علیه السلام سؤال شد که خیر و خوبی در چیست؟ حضرت فرمودند: «لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمَدَتَ اللَّهُ وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتَ اللَّهُ وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِلرَّجُلَيْنِ رَجُلٌ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ وَرَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ؛ خوبی و خیر در این نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شوند؛ بلکه خیر و خوشبختی آن است که علمت افزون گردد و حلمت زیاد شود و با پرستش پروردگار بر مردم مباحات کنی و اگر نیکی کنی، شکر خدا به جا آوری و اگر بدی کنی، طلب آمرزش نمایی. دنیا فقط برای دو کس خوب است: کسی که گناهی کرده است و می خواهد با توبه جبران کند و کسی که به انجام دادن سرعت به کارهای نیک مشغول است».^۱

در این جا لازم است مقدمه‌ای را ذکر کنیم و آن این‌که: ما سلسله مفاهیمی داریم، به نام «مفاهیم ارزشی» که گویای ارزش هاست؛ مثل خوب، بد، سعادت، شقاوت، خوشبختی، بدبختی، فضیلت و رذیلت و کلاً از مسائلی که جوامع

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۴.

انسانی را از هم جدا می‌کند و جوامع مذهبی را از غیر مذهبی مجزا می‌سازد؛ همین تمایز مفاهیم ارزشی است و از مسائلی که برای آن انقلاب می‌شود، همین مسائل ارزشی است؛ زیرا انقلاب برای دگرگون ساختن ارزش‌هاست. سعادت از دیدگاه ما با سعادت از دیدگاه ماتریالیسم فرق می‌کند. یک سلسله مفاهیم هستند که سرنوشت جامعه را تعیین می‌کنند. تحقق همین مفاهیم، هدف انبیا و اولیاست بحث‌های اخلاقی نیز سراغ همین مفاهیم ارزشی می‌رود.

با ملاحظه این مقدمه، باید گفت که امام در این حدیث، به همین مسئله مهم می‌پردازد و می‌فرماید:

خوبی این نیست که پول و فرزند زیاد داشته باشی. این جمله امام علیه السلام همان ارزش‌هایی را نفی می‌کند که در زمان جاهلیت ارزش به حساب می‌آمد: «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا»^۱ مشرکین افتخار می‌کردند که مال و اولادشان زیاد است؛ زیرا مال و اولاد مایه قوت و نیروی آن‌ها بود؛ لذا وقتی شنیدند پیامبر صلی الله علیه و آله که فردی یتیم و بی‌پول است به پیامبری رسیده، تعجب کردند و گفتند: چرا قرآن بر یک فرد با شخصیت نازل نشده است؟! چون در نظام ارزشی آن‌ها شخصیت مساوی بود با ثروت و نفرت زیاد. این تفکر را امام علی علیه السلام نفی و نظام صحیح اسلام را جانشین آن می‌کند. میدان نظام ارزشی اسلام در پنج چیز است:

اول: آگاهی‌ها، علوم و دانش‌ها زیاد شود؛

دوم: حلم و تحمل زیاد شود؛

سوم: مباحثات به عبادت مباحثات گردد، نه به مال و ثروت و اولاد؛

چهارم: اگر کار خوب انجام داد، شکر خدا را به جا آورد؛

پنجم: اگر گناه کرد، از خداوند طلب بخشش نماید.

رابطه‌ای منطقی بین این پنج مورد وجود دارد: علم، حلم، عبادت، شکر

۱. سوره سبأ، آیه ۳۵.

و استغفار جدای از هم نیستند، بلکه یک مجموعه‌اند، و آن رابطه این است که اولاً برای حرکت به سوی اهداف و نظام ارزشی اسلام، در درجه اول آگاهی لازم است (علم لازمه عمل است) و ثانیاً در عمل انسان با مشکلات خاصی برخورد می‌کند که برای رویارویی با آن‌ها باید حلم و بردباری داشته باشد؛ و الا شکست می‌خورد؛ ثالثاً هدف حرکت را قرآن بیان می‌کند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ انتهای حرکت انسان به سوی خدا و تسلیم شدن به فرمان الهی است و در این مسیر اعمالی از انسان سر می‌زند که بعضی مثبت و بعضی منفی است. عکس العمل شخص در مقابل این دو نوع عملکرد چگونه باشد؟ اگر مثبت است خدا را شکر کند و اگر منفی و نقطه تاریک است با طلب آمرزش، آن نقطه تاریک را محو کند.

قبل از اسلام شخصیت مال ابوجهل و ابوسفیان‌ها بود که آدم پولداری بودند؛ اما بعد از اسلام ارزش مال سلمان، مقداد، عمار و بلال سیاه پوست است. جامعه‌ای که برای مسلمان ارزش قائل است، مسلمان‌ها در آن پرورش پیدا می‌کنند و جامعه‌ای که برای ابوسفیان ارزش قائل است، ابوسفیان‌ها در آن پرورش پیدا می‌کنند. آن‌ها که دم از عدالت و کارگر می‌زدند، کاخ کرملین داشتند؛ اما امام خمینی علیه السلام با خانه، حسینیه و لباس ساده، از عدالت و مساوات دم می‌زد و در عمل و گفتار یکسان رفتار می‌کرد.

اموالی که در مسیر جهاد و خدمت باشد، خیر است مثل ثروت خدیجه علیها السلام. امام علی علیه السلام در بخشی از این حدیث می‌فرماید که زندگی در دنیا برای هیچ کس فایده ندارد، مگر برای دو گروه: اول کسانی که گناهی کردند و در باقی مانده عمر از فرصت استفاده کرده و با توبه جبران می‌کنند. و دوم برای کسانی که به سرعت در خیرات عمل می‌کنند.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

از دیدگاه اسلام، بعد از آفرینش این جهان، گل سرسبد آفرینش انسان است و انسان برای قرب الی الله و تکامل و پیشرفت در مدارج انسانیت آفریده شده است. از دید اسلام، عالم دنیا تنها یک گذرگاه است، پل است، مسیر است، وسیله است، نه هدف و جایگاه حقیقی سرای آخرت است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^۱ «جنة الخلد» و «جنة المأوی» و «دار السلام» آن جاست و ما خلق شدیم تا از این دنیا، برای حرکت به سوی آن مقصد و مقصود استفاده کنیم.

بعضی از اهل معرفت برای زندگی دنیا چنین مثال می‌زنند: غواصان وقتی می‌خواهند جواهراتی را از اعماق دریا بیرون بیاورند، چیزی سنگین به پای خود می‌بندند و با دستگاه مخصوص پایین می‌روند و جواهرات را می‌گیرند؛ اما برای بالا آمدن از قعر دریا چیزی که به پایشان بسته بودند و سنگینی می‌کرد، باز می‌کنند و بالا می‌آیند. ارواح انسان‌ها که به عالم ماده آمده‌اند، شبیه غواصانی است که از بالا به اعماق دریا رفتند و بعد از این‌که آن ارواح، جواهراتی از ارزش‌های انسانی برچیدند، این جسم را رها کرده و بر می‌گردند و در قیامت که معاد جسمانی است، در سطح بالاتر و والاتری قرار می‌گیرند. ملاحظه می‌شود که برای غواص بستن جسم سنگین مقصد نیست، بلکه مقصد همان صید جواهرات است. برای انسان هم دنیا مقصد و مطلوب نیست، بلکه صید ارزش‌های انسانی مطلوب و پسندیده می‌باشد.

غیر از این دو طایفه که ذکر شد، مابقی انسان‌ها در زندگی ضرر کردند. حدیث معروف از امام علی علیه السلام می‌تواند تفسیر حدیث مورد بحث باشد. آن حضرت فرمود: «مَنْ تَسَاوَا يَوْمَاهُ فَهُوَ مَعْبُونٌ؛ کسی که دو روزش با هم مساوی باشد زیان کرده است». «وَمَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ؛ و کسی که در سراسیمگی نقصان قرار دارد، مر برای او بهتر است». چون مر نقطه‌ای پایانی است که شخص از

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴

سقوط بیش تر باز می ماند. همچنین دعای مکارم الاخلاق امام سجاده علیه السلام شاهد گفتار ماست که عرضه می دارد: «وَعَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبِكَ عَلَيَّ؛ خدایا! عمر مرا تا زمانی که صرف طاعت تو شود، دراز گردان و هرگاه عمرم چراگاه شیطان گشت، جانم را بستان و به سوی خود ببر، پیش از آن که خشم تو به من رسد و غضب تو بر من مستحکم گردد».^۱

وقتی امام سجاده علیه السلام با آن عظمت این گونه با خداوند سخن می گوید، تکلیف بنده و شما روشن است؛ لذا انسان همیشه باید اعمال خود را محاسبه کند. اگر گناه وارد زندگی او شد، توبه کند و اگر در خیرات سبقت گرفت، شکرگزار خدا باشد. گناه به انسان خسارت وارد می کند و روح او را آلوده و قلب را چرکین سازد و توبه جبران کننده آن خسارت و زیان است. برای جبران گناه، باید آن قدر اعمال خیر انجام دهد تا آثار سوء گناه از قلب او پاک شود.

نکته دیگری که در حدیث مورد بحث به آن اشاره شده، این است که در کارهای خیر سرعت می گیرند. امام علیه السلام نمی گوید که خیرات کنید؛ چرا که این مهم وظیفه همگان است، بلکه سرعت گرفتن در خیرات مهم است و بر دیگران پیشی گرفتن واجد ارزش می باشد. از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یکی از عوامل استجاب دعا، سرعت گرفتن در خیرات است؛ چنان که قرآن کریم در سوره انبیا، آیه ۹۰ می فرماید: «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ...». سال ها بر عمر زکریای پیامبر گذشت و برف پیروی بر سرش نشست؛ اما هنوز فرزندی نداشت. از سوی دیگر دارای همسری عقیم و نازا بود. زکریا علیه السلام در آرزوی فرزندی بود که بتواند برنامه های الهی پدر را تعقیب کند و کارهای تبلیغی اش نیمه تمام نماند و فرصت طلبان، بعد از او بر

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

معبد بنی اسرائیل و اموال و هدایای آن (که باید صرف راه خدا شود) پنجه نیفکنند. در این هنگام، با تمام وجود به درگاه خدا روی آورد و از خداوند فرزندی صالح و برومند تقاضا کرد. عرضه داشت: «پروردگار من! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی!» خداوند دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت و امید به استجابت زکریا را اجابت کرد و فرمود: «ما دعای او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسر نازای او را اصلاح و نسبت به آوردن فرزند توانا کردیم، به خاطر این که آن‌ها در کارهای خیر سرعت می‌گرفتند و در هر حال، چه خوبی و چه بدی ما را می‌خواندند».

آن‌ها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلت‌ها و غرورها نمی‌شدند و در هر حال نیازمندان را فراموش نمی‌کردند و در خیرات، تسریع به عمل می‌آوردند. امام سجاد علیه السلام در دعای بیستم صحیفه سجادیه، وقتی زیبایی‌های اهل تقوا را می‌شمارد، می‌فرماید: «وَاسْتِقْلَالَ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي؛ کارهای خیر در گفتار و رفتار خود را که بسیار باشد، اندک شمرم».

افراد نسبت به انجام دادن کار خیر به پنج گروه تقسیم می‌شوند:

۱. کسانی که از انجام دادن کارهای خیر بدشان می‌آید؛
۲. کسانی که نه تنها از اجرای کارهای خیر بدشان می‌آید، بلکه از کار خیر دیگران جلوگیری می‌کنند؛ مثلاً شخص خودش به مسجد نمی‌آید و دیگران را هم از رفتن به مسجد منع می‌کند؛ یا خودش کمک به مستمندان نمی‌کند و دیگران را هم از این کار برحذر می‌دارد؛
۳. کسانی که کار خیر انجام می‌دهند؛
۴. آن‌ها که در انجام دادن کارهای خیر از دیگران سبقت می‌گیرند. «فَاسْتَبَقُوا

الْخَيْرَاتِ»؛

۵. کسانی که دیگران را به کار خیر دعوت می‌کنند.

این ملاک که ما از کجا بفهمیم اهل خیر هستیم و عوامل رسیدن خیر دنیا و آخرت چیست؛ در روایات فراوانی آمده است از مجموع آن‌ها چنین به دست می‌آید: کسی که زبانش به ذکر خدا گویاست؛ دلش سپاسگزار است و از همسر شایسته و رازدار بهره‌مند است. با نیکوکاران دوست است و به قضای الهی راضی است. بر بلا و گرفتاری‌ها صبور است. در هنگام آسایش و رفاه شکرگزار است و دارای خوی خوش و نیت پاک می‌باشد و راستگو و امانت دار است. عفت شکم دارد. در دین فقیه است و به دنیا اعتنا ندارد و به عیب‌های خود بیناست و در زندگی قانع و صرفه جو و پاکدامن است. خداوند خیر دنیا و آخرت را به چنین شخصی عنایت کرده است.

همچنین در روایات نهی شده است از این‌که انسان کار نیک را دست کم بگیرد؛ چون خُرد کار نیک هم بزرگ است و اندک آن بسیار: «فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ»^۱.

طالبین می‌توانند این روایات را در میزان الحکمه، جلد ۳، صفحات ۱۹۹ به بعد ملاحظه فرمایند.

خدایا خیر دنیا و آخرت را به همه ما عنایت فرما!

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۲.

بی‌نیازی در ترک آرزوهاست

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى؛ بهترین غنا و بی‌نیازی ترک آرزوهاست».^۱

در ذیل این حدیث به دو موضوع می‌پردازیم: یکی غنا و بی‌نیازی؛ دوم آمال و آرزوها.

موضوع اول: غنای حقیقی برای بشر وجود ندارد؛ زیرا غیر خدا محتاج هستند. تنها یک وجود در عالم غنای بالذات است و آن هم خداست. بقیه موجودات نیازمندند؛ ولی درباره انسان‌ها غنایی نسبی تصور می‌شود؛ مثلاً کسی که از نظر مالی ثروت فراوانی دارد، به او غنی گفته می‌شود؛ کسی که علم و دانشی دارد و مشکل علمی را بدون نیاز به دیگران حل می‌کند، غنی نسبی است. البته در میان بی‌نیازی‌ها و غناها، بعضی بی‌نیازی‌ها خوبند و بعضی دیگر خوب‌تر و برخی شریف‌اند و برخی شریف‌ترند و یکی هم اشرف الغنی است. بدون شک غنای مادی خوب است؛ زیرا کسی نمی‌گوید که فقر و بینوایی ارزشمند است؛ چون که جامعه فقیر، جامعه خوشبختی نیست، بلکه جامعه‌ای ذلیل و آلوده

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۴.

و فاسد است. جوامع اسلامی باید خودکفا باشند تا محتاج بیگانگان نشوند؛ ولی از آن بالاتر، غنای معنوی است؛ به طوری که روح انسان احساس بی‌نیازی کند. تا غنای روحی نباشد، غنای مادی بی‌فایده است؛ حتی اگر انسان دنیایی ثروت داشته باشد، باز دنبال کلاه گذاشتن سر دیگران است؛ چرا که روح او گرسنه است. تا زمانی که روح سیراب نشود، غنای ظاهری فایده ندارد. اگر روح اشباع نشود؛ ولی تن اشباع باشد، باز گرسنه است.

از دانشمندی پرسیدند: حقیقت غنا و بی‌نیازی چیست؟ گفت: این است که آرزوهایت کوتاه شود و به آنچه خدا به تو داده است، راضی شوی. در حدیثی که هم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است، می‌خوانیم:

«حَبِيرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ؛ بهترین بی‌نیازی، بی‌نیازی روح انسان است».^۱
 «الْغِنَى فِي الْقَلْبِ، وَالْفَقْرُ فِي الْقَلْبِ؛ غنا و بی‌نیازی در درون جان انسان است. فقر و نیاز نیز در درون جان اوست».^۲

چنانچه روح گرسنه باشد، حتی اگر تمام دنیا را به انسان بدهند، فقیر است و اگر روح بی‌نیاز و سیراب گردد؛ حتی اگر تمام جهان را از او بگیرند، احساس بی‌نیازی و سیراب شدن دارد.

اما موضوع دوم درباره «مُنَى»، یعنی آرزوها: اصل داشتن آرزو و امید، نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه در حرکت چرخ‌های زندگی و پیشرفت در جنبه‌های مادی و معنوی بشر نقش بسیار مهمی دارد. امید و آرزو و نیروی محرکه، ماشین زندگی بشر است. اگر امید و آرزو را از زندگی بشر حذف کنیم، انسان موجودی مرده خواهد بود. انسان با امید زنده است. اگر آرزو در دل مادر

۱. امالی صدوق، ص ۳۹۴؛ غرر الحکم، حدیث ۴۹۴۹.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۸.

نباشد، فرزندش را شیر نمی‌دهد و انواع زحمت‌ها و ناراحتی‌ها را برای پرورش او تحمل نمی‌کند، بلکه مادر به امید آن است که فرزندش بزرگ بشود و کمک کار او گردد. باغبانی که زحمت می‌کشد، به امید آن است که محصول زحمتش را ببیند. در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضِعَتْ وَالِدَةٌ وَ لَدَهَا وَ لَا غَرْسٌ غَارِسٌ شَجَرَهَا؛ امید و آرزو برای امت من رحمت است و اگر امید و آرزو نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت».^۱

اگر کسی بداند که عمرش رو به پایان است و چند روزی بیش‌تر زنده نیست، از همه کارها دست می‌کشد و موتور زندگی او خاموش می‌شود و چرخ‌های زندگی‌اش از کار می‌افتد. شاید یکی از دلایل مخفی بودن پایان عمر و عدم اطلاع افراد از آن، همین باشد که چراغ امید در دل انسان خاموش نشود و به زندگی خود ادامه بدهد. در حدیثی از حضرت عیسیٰ ﷺ آمده است که در جایی نشسته بود پیرمردی را دید که با بیل مشغول کشاورزی است، حضرت به خداوند عرض کرد: خدایا! امید و آرزو را از او بگیر. ناگهان پیرمرد بیل را کناری گذاشت و روی زمین دراز کشید و خوابید! بعد از مدتی حضرت عیسیٰ ﷺ عرض کرد: خدایا! امید و آرزو را به او برگردان. ناگهان پیرمرد برخاست و مشغول بیل زدن شد. حضرت از او پرسید: چه شد که بیل را به کنار انداختی و خوابیدی، اما دوباره بیل را به دست گرفتی و مشغول کشاورزی شدی؟! پیرمرد جواب داد: در مرحله اول با خود فکر کردم که پیر و ناتوانم و دیگر عمری برایم باقی نمانده است. چرا این همه به خود زحمت بدهم؛ لذا بیل را کنار انداختم و روی زمین دراز کشیدم؛ ولی بعد از مدتی این فکر به خاطرم رسید که شاید سال‌ها زنده بمانم و انسان تا زمانی که زنده است، باید برای خود و خانواده‌اش تلاش کند؛ لذا

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۳.

برخاستم و به کار مشغول شدم.^۱

اما نکته این جاست که امید و آرزو باید در حد معتدل و معقول باشد؛ زیرا اگر از حد بگذرد، مایه مر است. هر چیزی در دنیا این گونه است که اگر از حد متعارف و معقول بگذرد، جز زیان و خسارت چیز دیگری به دنبال ندارد. نسیمی که می‌وزد، حد متعادلیش باعث تهویه و بارور شدن درختان و گیاهان و حرکت ابرها و سیراب شدن زمین‌های تشنه خواهد شد؛ اما اگر از حد متعارف و لازم بگذرد، طوفانی می‌شود و همه چیز را نابود می‌کند. اگر امید و آرزوی انسان به «طول امل» و به آرزوهای موهوم تبدیل شود، باعث بدبختی انسان می‌گردد؛ به طوری که با یک سلسله خیالات، برای چندین برابر عمرش نقشه می‌کشد و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طول امل را یکی از دو دشمن خطرناک برای انسان‌ها شمرده، به همین دلیل است: «إِنَّ أَشَدَّ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خِصْلَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَاِمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَعْدِلُ عَنِ الْحَقِّ، وَاِمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَإِنَّهُ يُحِبُّ الدُّنْيَا؛ شَدِيدَتَيْنِ شَيْئِي كَيْفَ مِنْكُمْ أَزِيدُ عَنِّي، بَرَّ شِمَا مِي تَرَسَم، دُو خِصْلَتِ اسْت: پیروی از هوا و نیز آرزوی دور و دراز. چون هواپرستی، شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دور و دراز، شما را به دنیا حریص می‌کند».^۲

خداوند در قرآن در آیات متعددی طول امل و نتیجه ناپسند آن را بیان می‌کند که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. در سوره حدید، آیه ۱۴ می‌خوانیم: «يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ».

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۹.

۲. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۴۵.

در این آیه سخن از گفت و گوی مؤمنان و منافقان در روز قیامت است که منافقان خود را در صحنه محشر در تاریکی می‌بینند؛ در حالی که مؤمنان در پرتو نور ایمان به سوی بهشت در حرکتند. در این حال، منافقان از مؤمنان تقاضا می‌کنند که اجازه بدهید ما هم از نور شما استفاده کنیم؛ ولی ناگهان دیواری بلند میان این دو گروه فاصله می‌شود. این جاست که منافقان فریاد می‌زنند: آیا ما در دنیا با شما نبودیم؟! چرا از ما جدا می‌شوید؟! مؤمنان جواب می‌دهند: آری ما با هم بودیم؛ ولی شما خود را فریب دادید؛ در انتظار بروز حوادث ناگوار برای مسلمانان بودید؛ پیوسته در معاد و دعوت پیامبر ﷺ شک و تردید می‌کردید و آرزوهای دور و دراز، شما را مشغول ساخته بود تا زمانی که فرمان مرگ شما از سوی خدا فرا رسید.

در تفسیر منهج الصادقین و تفسیر قرطبی در ذیل این آیه، حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده است و آن این‌که آن حضرت در حالی که اصحابش را موعظه می‌کرد، خط‌هایی موازی هم بر زمین می‌کشید. سپس خطی عمودی بر همه آن‌ها رسم فرمود و گفت: می‌دانید این خطوط چه معنی دارد؟ اصحاب عرض کردند: نه، یا رسول خدا! حضرت فرمود: این خطوط همانا آرزوهای دور و دراز انسان‌هاست که حدّ و مرزی ندارند و آن خط عمودی همان مرگ و پایان زندگی است که بر همه آن‌ها کشیده می‌شود و همه آمال و آرزوهای انسان را باطل می‌کند.

در نقل دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ مربعی رسم فرمود و خطی هم در وسط آن رسم کرد و آن را به خارج مربع ادامه داد و سپس خطوط کوچکی در طرف راست و چپ آن کشید و فرمود: خطی که در وسط مربع است، انسان است و این مربع اجل اوست که به او احاطه دارد و ادامه خط در خارج از مربع، آرزوهای اوست که از اجل و مرگ او هم فراتر می‌رود و این خطوط کوچک

عوارض و حوادثی است که او را احاطه کرده، اگر اجل خطا کند این حوادث و عوارض او را از بین می‌برند و اگر این حوادث و عوارض خطا کنند، اجل، او را از میان بر می‌دارد.^۱

۲. قرآن کریم در سوره حجر، آیه ۳ خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و با اشاره به کفار و مشرکان می‌فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ بگذار آن‌ها بخورند و از دنیای مادی بهره گیرند و آرزوهای آن‌ها را غافل سازد؛ ولی بزودی خواهند فهمید که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند!».

تعبیر به «ذره‌م» (آن‌ها را رها کن) به این معنی است که دیگر امیدی به هدایت این گروه نیست و گرنه پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز مأمور نمی‌شد که آن‌ها را رها سازد. چگونه می‌توان به هدایت گروهی امید داشت که هدف آن‌ها همچون حیوانات خور و خواب است و آرزوهای دراز به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که لحظه‌ای به پایان زندگی و به خدایی که این همه نعمت‌ها را به آن‌ها داده است، فکر کنند؟!

طول امل در روایات:

چون طول امل و آرزوهای دور و دراز بر زندگی معنوی و اخلاقی و حتی مادی انسان‌ها تأثیر منفی و مخرب‌ی دارد؛ در روایات اسلامی با تعبیرات گوناگون از آن مذمت شده و علل منطقی آن هم بیان گردیده است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَرْبَعَةٌ مِنَ الشَّقَاءِ: جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَطُولُ الْأَمَلِ وَالْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا؛ چهار چیز نشانه شقاوت و بدبختی انسان است: خشک بودن چشم‌ها، سنگدلی، آرزوهای دراز و حرص بر دنیا».^۲

۱. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۱۷.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. امام علی علیه السلام در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَ تَغَيَّبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْدِرَةُ وَ تَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ؛ اقوامی که پیش از شما بودند و گرفتار عذاب شدند، فقط به دلیل داشتن آرزوهای طولانی و فراموش کردن اجل و سرآمد زندگی‌شان بود تا آن‌که عذاب موعود فرا رسید؛ همان عذابی که با فرا رسیدنش معذرت خواهی رد می‌شود و درهای توبه بسته خواهد شد».

۳. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: «أَكُلُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟؛ آیا همه شما دوست دارید وارد بهشت شوید؟» گفتند: «نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ آری، ای رسول خدا!» حضرت فرمود: «قَصِّرُوا مِنَ الْأَمَلِ وَاجْعَلُوا آجَالَكُمْ بَيْنَ أَبْصَارِكُمْ وَاسْتَحْبِبُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؛ آرزوها را کوتاه کنید و مر را در مقابل چشم خود قرار دهید و از خداوند آن‌گونه که شایسته است، شرم کنید».^۱

۴. امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْأَمَلَ يُذْهِبُ الْعَقْلَ، وَ يَكْذِبُ الْوَعْدَ، وَ يَحِثُّ عَلَى الْعَفْلَةِ وَ يُوْرِثُ الْحَسْرَةَ؛ آرزوهای دراز، عقل انسان را می‌برد و وعده آخرت را دروغ می‌شمرد و انسان را به غفلت و سرانجام آن، حسرت و ندامت است».^۲

آثار و پیامدهای طول امل:

آرزوهای دراز در زندگی انسان آثار مخرب فراوانی دارد که چند نمونه را بیان می‌کنیم:

۱. آرزوهای دراز منشأ بسیاری از گناهان است:

انسان در بسیاری از موارد از طریق غیر مشروع و حرام و غضب حقوق

۱. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۴۶.

۲. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۰۳.

دیگران و خوردن اموال یتیمان و کم فروشی و رباخواری و رشوه و امثال این‌ها به آرزوهایش دست پیدا می‌کند. به همین دلیل در روایات آمده است که آرزوهای دور و دراز اصولاً باعث فساد عمل می‌شوند؛ چنان‌که:

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ؛ کسی که آرزویش را طولانی کند، عملش را بد خواهد کرد».^۱

همچنین فرمود: «أَطُولُ النَّاسِ أَمَلًا أَسْوَأُهُمْ عَمَلًا؛ آن کس که آرزوهایش طولانی‌تر است، عملش زشت‌تر خواهد بود».^۲

در مقابل آن، چنین آمده است: «مَنْ قَصَرَ أَمَلُهُ حَسُنَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزویش کوتاه باشد، عملش نیک خواهد بود».^۳

۲. آرزوهای دراز یکی از اسباب مهم قساوت قلب است.

انسانی که دارای آرزوهای طولانی است، از خدا غافل و به دنیا حریص است و آخرت را به فراموشی می‌سپارد و این‌ها همه، اسباب سنگدلی و قساوت و دوری از خداست. خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «يَا مُوسَى لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمَلَكَ فَيَقْسُوا قَلْبَكَ وَالْقَاسِي الْقَلْبِ مِني بَعِيدٌ؛ ای موسی! آرزوی خود را در دنیا طولانی نکن که قسوی قلب خواهی شد و قسوی قلب از من دور است».^۴

۳. آرزوهای دراز باعث زندگی پر رنج می‌شود.

هرچه آرزوهای شخص طولانی‌تر باشد، زندگی‌اش با درد و رنج و سخت‌گیری بر خود و خانواده‌اش همراه می‌شود؛ چون تحقق آرزوهای طولانی، مستلزم تهیه مقدمات بیش‌تر و صرف وقت فراوان‌تر برای حفظ اموال و ثروت‌ها خواهد بود. به همین جهت در احادیثی از امیرمؤمنان، علی علیه السلام نقل

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۶.

۲. غرر الحکم، حدیث ۳۰۵۴.

۳. غرر الحکم، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۷۲۶۳.

۴. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۴.

شده است که فرمود: «مَنْ كَثُرَ مَنَاهُ كَثُرَ عَنَائُهُ؛ کسی که آرزوهایش زیاد باشد، تعب و رنج او فزونی خواهد یافت».

همچنین فرمود: «مَنْ اسْتَعَانَ بِالْأَمَانِيِّ أَفْلَسَ؛ کسی که از آرزوهای دراز کمک بگیرد، فقیر و مفلس می‌شود».^۱

کسانی که آرزوهای دور و دراز دارند، نه تنها همیشه در رنج هستند، بلکه برای رسیدن به آرزوهای موهوم خود، ناچارند تمام یا بخشی از شخصیت انسانی خود را از دست بدهند و برای رسیدن به مقصود خود، در برابر هر کس و ناکس خضوع و دست‌التماس به سوی این و آن دراز کنند و به زندگی ذلت‌بار تن دهند.

این افراد غالباً در استفاده از نعمت‌های زندگی به صورت افراط صرفه‌جو یا سخت‌گیر هستند تا به آرزوهای دور و دراز خود برسند؛ لذا نسبت به همه حتی نسبت به خود و فرزندان‌شان بخیل خواهند بود که البته این شیوه باعث می‌شود از نعمت‌های الهی محروم شوند و در عین برخورداری از امکانات فراوان، زندگی فقیرانه و کشنده‌ای داشته باشند.

۴. آرزوهای دراز سبب کفران نعمت می‌شود.

داشتن آرزوهای دراز باعث می‌شود که انسان به آنچه ندارد و شاید هرگز به آن‌ها نرسد، دل ببندد و آنچه را از نعمت‌های الهی در دست دارد، کوچک بشمرد و نسبت به آن بی‌اعتنا شود که این، همان کفران نعمت است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «تَجَنَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُدْهِبُ بِيَهْجَةِ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ، وَ تُلْزِمُ اسْتِصْغَارَهَا لِدَيْكُمْ، وَعَلَى قَلَّةِ الشُّكْرِ مِنْكُمْ؛ از آرزوهای دراز بپرهیزید که زیبایی نعمت‌های خداوند را از نظر شما می‌برد و آن‌ها را نزد شما کوچک می‌کند و به کمی شکر از سوی شما منتهی می‌شود».^۲

۱. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. تصنیف الغرر، ص ۳۱۴.

اسباب وانگیزهای آرزوهای طولانی:

مهم‌ترین چیزی که سبب آرزوهای دور و دراز می‌شود، جهل و بی‌خبری است. انسان به سبب بی‌خبری از وضع خود و عدم توجه به این نکته که هر لحظه ممکن است پایان عمرش فرا برسد و با بروز عوارضی مثل سکته قلبی یا سکته مغزی یا حادثه‌ای مثل زلزله و تصادف و عوامل دیگر، زندگی او پایان یابد؛ آرزوهای طولانی دارد. جهل و نادانی نسبت به ناپایداری و بی‌وفایی دنیا و عدم عبرت از این که دنیا نه به صغیر رحم می‌کند و نه به کبیر و نه به جوان و نه به پیر، و نادیده گرفتن این نکته که چه افراد قدرتمندی که در یک روز به افراد ضعیف تبدیل شدند و ثروتمندان در عرض یک شب فقیر و تهیدست شدند؛ انسان را به گرداب آرزوهای موهوم و طولانی می‌افکند.

جمله‌ای از سلمان فارسی نقل شده است به این مضمون: سه کس مرا در شگفتی فرو برده تا آن‌جا که به خنده واداشته است: کسی که دنیا را آرزو می‌کند، در حالی که مر در پی اوست و کسی از اجل خویش غافل است، در حالی که اجل از او غافل نیست و کسی که با تمام وجودش می‌خندد، در حالی که نمی‌داند پروردگار جهانیان از او راضی است یا نه؟^۱

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَيْقَنَ أَنَّهُ يُفَارِقُ الْأَحْبَابَ وَيَسْكُنُ الثَّرَابَ وَيُوَاجِهُ الْحِسَابَ وَيَسْتَعْنِي عَمَّا خَلَّفَ، وَيَقْتَرِ إِلَى مَا قَدَّمَ كَانَ حَرِيًّا بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَطُولِ الْعَمَلِ؛ کسی که یقین دارد از دوستان جدا می‌شود و در زیر خاک مسکن می‌گزیند و با حساب الهی روبه‌رو می‌شود و از آنچه بر جای گذاشته است، بی‌نیاز می‌گردد و به آنچه از پیش فرستاده است، محتاج می‌شود؛ سزاوار است که آرزو را کوتاه و اعمال صالح را طولانی کند».^۲

۱. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۷.

آن حضرت در حدیث دیگری فرمود: «اتَّقُوا خِدَاعَ الْأَمَالِ، فَكَمْ مِنْ مُؤَمَّلٍ يَوْمٍ لَمْ يُدْرِكْهُ، وَبَانِي بِنَاءٍ لَمْ يَسْكُنْهُ، وَجَامِعٍ مَالٍ لَمْ يَأْكُلْهُ؛ از فریب آرزوها بپرهیزید! چه بسیار کسانی که آرزو داشتند روزی را در ناز و نعمت بگذرانند و هرگز به آن نرسیدند. چه بسیار کسانی که خانه و قصری ساختند، ولی هرگز در آن ساکن نشدند و چه بسیار کسانی که اموال زیادی جمع کردند، ولی هرگز از آن نخوردند».^۱

دستاورد کوتاه کردن آرزوها، بهره‌مندی از شیرینی و لطافت زهد و وارستگی است. در این زمینه امام باقر علیه السلام فرمود: «اسْتَجْلِبْ حَلَاوَةَ الرَّهَادَةِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ؛ شیرینی زهد را با کوتاهی آرزوها به دست آور».^۲

درمان طول امل:

راهکار درمان و ریشه کن کردن بیماری درازی آرزو، آن است که انسان از یک سو خود را بشناسد و بداند که موجودی است آسیب‌پذیر و فاصله میان مر و زندگی او بسیار کم است. اگرچه او امروز سالم است، فردا ممکن است دچار بیماری و گرفتاری شود. او امروز قوی و بی‌نیاز است؛ اما فردا ممکن است ضعیف و فقیر شود. از سوی دیگر باید درباره بی‌اعتنایی دنیا جداً بیندیشد؛ زیرا: «از نسیمی دفتر ایام بر هم می‌خورد».

از سوی سوم باید بداند که ما به معاد و حساب و کتاب و پاداش و کیفر اعمال اعتقاد داریم و این جهان منزل‌گاهی است تا رسیدن به آن جهان. در واقع این جهان محل آماده شدن و اندوختن زاد و توشه برای آخرت است؛ نه محل اقامت همیشگی. در امتداد همه این‌ها بیندیشد که جمع کردن مال و ثروت هرگز مایه

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۳۱۳.

۲. تحف العقول، ص ۲۰۷.

سعادت انسان نیست و بداند که مهم‌ترین و ارزشمندترین آرامش، آرامش روح و وجدان است که آن، تنها از طریق تقوا و پرهیزکاری و توکل به خداوند به دست می‌آید، نه از طریق حرص و آمال و آرزوهای طولانی؛ چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خُذْ مِنْ دُنْيَاكَ لِآخِرَتِكَ وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ وَمِنْ صِحَّتِكَ لِسُقْمِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ عَدَا؛ از دنیایت برای آخرت بهره بگیر و از زندگانی‌ات برای مر و از سلامتت برای زمان بیماری استفاده کن؛ چرا که نمی‌دانی فردا نام تو چیست [و آیا تو را زنده می‌نامند یا مرده، سالم می‌گویند یا بیمار].

بدون شک از مهم‌ترین راهکارهای درمان آرزوهای دور و دراز و درمان این بیماری خطرناک آن است که انسان به نزدیک بودن زندگی با مر ، بی‌اعتباری دنیا و ماهیت آن بیندیشد و بداند که دنیا محل عبور است، نه اقامتگاه دائم. یکی دیگر از عوامل آرزوهای دراز هواپرستی و عشق به دنیاست. طبعاً هرچه از این علاقه کاسته شود، آرزوها کوتاه‌تر می‌شود. از مهم‌ترین ابزارهای رسیدن به این هدف، یعنی کوتاه کردن آرزوها، یاد مر است که پرده‌های غفلت را از جلو چشم انسان کنار می‌زند و واقعیت زندگی را برایش آشکار می‌سازد. به همین دلیل است که امام علی علیه السلام در پایان خطبه ۹۹ نهج البلاغه می‌فرماید: «أَلَا فَادْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ وَمُنْعِصَ الشَّهَوَاتِ وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ؛ به هوش باشید و به یاد چیزی بیفتید که لذت‌ها را در هم می‌کوبد و شهوات را بر هم می‌زند و آرزوها را قطع می‌کند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «عُدَّ نَفْسَكَ فِي أَصْحَابِ الْقُبُورِ؛ خودت را جزء مردگان حساب کن [تا گرفتار طول امل نشوی]». ^۱
 آن‌ها که آرزوهایشان بیش‌تر است، کم‌تر به یاد مر می‌افتند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۲۲.

آرزوهای مثبت و سازنده:

به این نکته باید توجه داشت که آرزو همواره جنبه منفی ندارد. اگر آرزوها در جهت تحقق ارزش‌های والای انسانی و یا ایده‌های مردمی و اجتماعی باشد و در مسیر تکامل و پیشرفت انسان‌ها و راه‌یابی به درجات کمال قرار گیرد؛ نشانه کمال و شخصیت انسان است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام به آرزوهای مثبت اشاره شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوَجْهُ الْخَيْرِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نَيْتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ؛ بنده فقیر مؤمن می‌گوید: خدایا! به من آن روزی را عطا کن تا فلان کار خیر و نیک را به جا آورم. پس، هرگاه خداوند در او صدق نیت ببیند، تمام اجر و پاداشی را که در صورت رسیدن به این آرزو و انجام دادن آن کارهای خیر استحقاق پیدا می‌کرد؛ برای او نوشته می‌شود؛ هرچند هیچ یک را انجام نداده باشد. هر آینه رحمت خداوند گسترده و کریمش بی‌پایان است».^۱

به امید این‌که با داشتن آرزوهای سازنده روحمان را تکامل ببخشیم.

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۱.

پنج نکته از یک حدیث

امام علی علیه السلام می فرماید: «عَيْنُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ؛ عیب تو پنهان است، مادام که دنیا رو به سوی توست».^۱

از این کلام امام علیه السلام پنج نکته استفاده می شود که به اختصار بیان می کنم:

اول: این که بدانیم هیچ انسانی از عیب خالی نیست. بی عیب فقط خداست؛ مثلاً ما محدودیم و همین محدودیت عیب ماست. خداوند وجودی است نامحدود و هیچ نقصانی در ذات او راه ندارد. او کمال مطلق است و از هر نقص و عیب مبرا. حساب معصومین علیهم السلام جداست. آن حضرات هم کمال بی انتها نیستند و ممکن الوجودند؛ اما در میان موجودات امکانیه، آن ها منتهی الکمال هستند. بنابراین، نباید هر انسانی را به دلیل داشتن عیب حذف کرد. آنچه مهم است این که باید کمالات او رجحان داشته باشد. متأسفانه ما انسان ها این گونه نیستیم، بلکه مثلاً اگر کسی ۹۹ بار به ما نیکی و خوبی صورت بدهد، اما یک بار در حق ما بدی بکند، تمام خوبی های او را کنار گذاشته و همان یک عیب را می گیریم و آبروی او را می بریم!

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۱.

امام علی علیه السلام در حکمت ۲۰ نهج البلاغه جمله بسیار جالب توجهی دارد و می‌فرماید: «أَقْبِلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ فَمَا يَعْتُرُّ مِنْهُمُ عَاثِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ؛ از لغزش مردم نیک و با شخصیت چشم پوشی کنید؛ چرا که هیچ یک از آن‌ها لغزشی نمی‌کند، مگر این‌که دست خدا به دست اوست و او را بلند می‌کند [و نجاتش می‌دهد].»

امام علیه السلام در این حدیث، یک اصل مهم اجتماعی به همه ما آموزش می‌دهد، مبنی بر این‌که اگر از کسی که در محل زندگی و در اجتماع دارای شخصیت و وجهه اجتماعی است و نزد مردم دارای ارزش است و مردم برای او احترام قائلند، لغزشی سر زد، به خاطر یک لغزش و اشتباه، آبروی او را نبرید؛ چرا که این فرد علاوه بر داشتن احترام نزد مردم، نزد خداوند هم دارای احترام است و خداوند دست او را می‌گیرد و نمی‌گذارد اشتباه دوم را مرتکب شود. درسی که از این حدیث می‌آموزیم، این است که انسان نباید منفی بین باشد و همیشه سراغ ضعف دیگران برود، بلکه باید جنبه‌های مثبت و خوب آن‌ها را نیز ببیند و همیشه در صدد آن باشد که خوبی‌های دیگران را بیان کند تا دیگران هم خوبی‌های او را بیان کنند؛ چرا که دنیا دار عمل و عکس العمل است، یعنی همان‌گونه که با دیگران عمل کنیم، با ما عمل می‌شود. اگر با مردم خوبی کنیم، با ما خوبی می‌کنند و اگر با آن‌ها بدی کنیم، با ما بدی می‌کنند؛ مثل این‌که انسان در دامنه کوه، اگر به کوه سلام بکند، از طرف کوه صدایش منعکس می‌شود و گویی کوه به او سلام می‌کند، اما اگر به کوه بگوید: «مر»؛ کوه هم جواب می‌دهد: «مر».

انسان در زندگی خود باید عمدتاً مثل زنبور عسل باشد که روی گل، می‌نشیند؛ نه مثل مگس که سراغ کثیفی و پلیدی می‌رود. انسان باید در ارتباط با دیگران، سراغ خوبی‌های آن‌ها برود، نه سراغ بدی و زشتی دیگران.

به عبارت دیگر، اگر بخواهیم به کسی نمره بدهیم، هر دو جنبه مثبت و منفی

زندگی، عملکرد و شخصیت او را نگاه کنیم، نه این که فقط جنبه‌های منفی او را نگاه کنیم به عنوان یک مصداق، شیطان گمراه شد به خاطر این بود که به زعم و پندار خود، به جنبه منفی آدم نگاه کرد که از خاک آفریده شده است و جنبه دیگر آدم را نظر نکرد که خداوند می‌فرماید: «... وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»؛ «و هنگامی که آن را نظام بخشیدم، و از روح خودم [روح شریف و ممتازی را که آفریده‌ام] در او دمیدم. همگی برای او به خاک بیفتید و سجده کنید!»^۱

آورده‌اند که روزی حضرت عیسی عليه السلام با حواریون از جایی رد می‌شدند. در راه، سگی را دیدند که مرده است. هر کدام از اصحاب حضرت عیسی برای سگ عیبی بیان کرد. یکی گفت: چقدر بویش بد است! دیگری گفت: چقدر کثیف است! و همین‌طور هر کدام یکی از معایب سگ مرده را بیان کرد؛ اما وقتی نوبت به حضرت عیسی عليه السلام رسید، فرمود: چه دندان‌های قشنگی دارد! اصحاب تعجب کردند و گفتند: یا روح الله! این حیوانی کثیف و نجس العین است؛ سراغ دندان‌هایش رفتی؟! حضرت فرمود: وقتی درباره کسی، حتی حیوانی مثل سگ قضاوت می‌کنید، جنبه‌های مثبت او را هم در نظر بگیرید. شما جنبه‌های منفی سگ را گفتید، اما نقطه مثبتی که داشت، نادیده گرفتید.^۲

امام علی عليه السلام فرمود: «مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ؛ هر کس عیب‌های مردم را ببیند و آن‌ها را زشت شمارد و همان عیب‌ها را در خودش بیسندد، احمق واقعی است».^۳

نیز فرمود: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ؛ بزرگ‌ترین عیب آن است که از چیزی خرده‌گیری بکنی که مانند آن، در خودت وجود دارد».^۴

۱. سوره ص، آیه ۷۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳.

همچنین آن حضرت فرمود: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ؛ خوشا به حال کسی که پرداختن به عیب خودش، او را از پرداختن به عیب‌های مردم باز دارد».^۱

نیز فرمود: «أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ كَانَ بِعَيْبِهِ بَصِيْرًا، وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيْرًا؛ خردمندترین مردم کسی است که به عیب خود بینا باشد و به عیب دیگران کور».^۲ همچنین فرمود: «مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شُغِلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ؛ کسی که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد».^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه دیدید کسی گناهان مردم را می‌جوید و گناهان خودش را از یاد برده است، بدانید که گرفتار مکر خدا شده است».^۴ نیز آن حضرت فرمود: «سودمندترین چیزها برای آدمی، این است که در رسیدگی به عیب‌های خود بر مردم پیشی گیرد. [و پیش از پرداختن به عیوب مردم، به عیب‌های خود پردازد]».^۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عیب پوشی فرمود: «مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ سَيِّئَةً فَسَتَرَهَا، سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ هر که از برادر خود گناهی بداند و آن را بپوشاند، خداوند در روز قیامت گناهان او را خواهد پوشاند».^۶

در این زمینه امام باقر علیه السلام فرمود: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً؛ مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد که هفتاد گناه بزرگ او را بپوشاند».^۷

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۴۱.

۳. تحف العقول، ص ۸۸.

۴. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۴۰.

۵. همان.

۶. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۴۵.

۷. همان، ص ۱۴۶.

نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي؛ محبوب‌ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه کند».^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عیب‌های مؤمنان را جست و جو نکنید؛ زیرا هر که دنبال عیب‌های مؤمنان بگردد، خداوند عیب‌های او را دنبال کند و هر که خداوند تعالی عیوبش را جست و جو و دنبال کند، او را رسوا می‌سازد، گرچه درون خانه‌اش باشد.^۲

امام علی علیه السلام فرمود: «لَا تَبْتَهِجَنَّ بِخَطَايَا غَيْرِكَ، فَإِنَّكَ لَنْ تَمْلِكَ إِلَّا صَابَةَ أَيْدِيهِ؛ از خطای دیگران هرگز شادمان مشو؛ زیرا تو نیز برای همیشه از خطا کردن مصون نیستی».^۳

و فرمود: «مَنْ عَابَ عَيْبَ، وَمَنْ شَتَمَ أُجِيبَ؛ هر که عیب جوئی کند، عیبجوئی شود و هر که دشنام دهد، [همان‌گونه] پاسخ شنود».^۴

دوم: نکته دیگری که از این حدیث استفاده می‌شود این است که انسان اول باید خود را اصلاح کند و بعد امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ چون اگر انسان خود را اصلاح نکند، امر به معروف و نهی از منکر وی اثر نخواهد داشت؛ لذا ابتدا رفع عیب‌های خود شروع کند؛ ولی مشکل این جاست که انسان عموماً عیب خود را نمی‌بیند، و در واقع حبّ ذاتی که دارد، مانع او از دیدن عیب خودش می‌باشد. نه تنها عیوب خود را نمی‌بیند، بلکه گاهی آن عیوب را توجیه می‌کند و در مرحله‌ای بالاتر، عیب‌های خود را از محاسن به حساب می‌آورد!

مثلاً افرادی که تنبل هستند، تنبلی خود را نمی‌بینند و چنین توجیه می‌کنند که این، زهد و بی‌اعتنایی به دنیا است! این جاست که علمای علم اخلاق به ما

۱. تحف العقول، ص ۳۶۶.

۲. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۱۴۸.

۳. غرر الحکم، ص ۳۰۱.

۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۰.

سفارش می‌کنند دوستانی داشته باشید که مثل آینه، صادقانه و دور از غرض و مرض عیوب شما را به شما بگویند. لذا انسان باید نسبت به خودش سوء ظن داشته باشد و کارها و عیب‌هایش را توجیه نکند.

سوم: نکته دیگر این‌که دوستان باید با تذکرات بجا، دوستان خود را اصلاح کنند، نه این‌که با ملاحظه کاری حرفی نزنند که مبادا رنجشی پیش بیاید.

چهارم: یکی از صفات خداوند، «ستار العیوب» بودن و پرده پوشی است. بندگان خدا باید پرتویی از صفات خدا را داشته باشند؛ چرا که صفات خداوند فقط جنبه معارفی ندارد؛ به این عنوان که او را بشناسیم؛ بلکه جنبه تربیتی هم دارد؛ به این معنا که به اخلاق و صفات او متخلق و متصف و آراسته بشویم.

ستار العیوب بودن در جای خود و بیان عیوب دوست هم به جای خود؛ مثلاً نباید در میان جمع عیوب او را تذکر داد؛ چرا که باعث بدبینی مردم نسبت به او می‌شود و طبعاً آن شخص هم وقتی فهمید که مردم از عیب‌هایش آگاهند، کم‌کم بی تفاوت می‌شود و دست از آن گناه بر نمی‌دارد؛ لذا تا قبل از آن‌که مردم متوجه عیوب کسی شوند، اصلاحش آسان است.

پنجم: نکته پنجم این‌که امام علیه السلام می‌فرماید: «عیب تو مستور است تا آن‌جا که بخت با توست». این مطلب به یک واقعیت اشاره دارد و آن این‌که خیال نکنی که اگر عیبی داشته باشی، می‌توانی تا ابد آن را بپوشانی. این خیالی باطل است؛ کاری کن که عیوب خود را رفع کنی و به گونه‌ای زندگی کن که اگر اعمالت را با صدای بلند، در معرض دید دیگران درآورند، خجالت نکشی و اگر پرده‌ها کنار برود، هیچ نگرانی نداشته باشی.

نکات پنج‌گانه‌ای که عنوان شد، پنج درس مهمی است که از حدیث امام علی علیه السلام می‌آموزیم.

از خداوند ستار العیوب می‌خواهیم که عیب‌های ما را در دنیا و آخرت بپوشاند!

سخاوت (پنج نکته)

امام علی علیه السلام می فرماید: «السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ؛ سخاوت آن است که ابتدایی [و بدون درخواست] باشد و اما آنچه در برابر تقاضا داده می شود، از روی حیا و برای دفع مذمت است».^۱

در توضیح این حدیث، بیان چند نکته لازم است:

نکته اول: عنوان «سخاوت» در مورد خداوند به کار نمی رود؛ چون اسماء الله توقیفی است و باید در کتاب یا سنت آمده باشد و خداوند خودش می داند که شایسته چه نامی است. شاید عدم به کار رفتن عنوان سخاوت در مورد خداوند مبنی بر این باشد که «سخی» به کسی گفته می شود که آنچه مورد حاجت اوست به دیگران می دهد (و اگر شخص وسیله ای را که نیاز ندارد، به دیگری بدهد، عنوان سخی به او تعلق نمی گیرد)، پس در عمق کلمه سخاوت، نیاز قرار دارد و چون خداوند بی نیاز مطلق است، نمی توان کلمه سخی را در مورد خداوند اطلاق کرد. اما کلمه «جواد» به خداوند اطلاق می شود: «يَا جَوَاداً لَا يَبْخُلُ» جواد، بخشش بدون درخواست است که در عین حال، بخشش خود را کوچک بشمارد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۳.

جواد و جود مرحله بالاتر از سخاوت است. در هر حال، جود و سخاوت از فضایل مهم اخلاقی و نشانه ایمان و شخصیت والای انسان است.

نکته دوم: اگر درست دقت کنیم، خواهیم دید که عالم هستی بر اساس بخشش استوار است؛ مثلاً آفتاب مهم‌ترین منبع انرژی در عالم ماده است؛ به طوری که بیش‌تر برکات عالم ما به نور آفتاب بر می‌گردد؛ درحالی که این منبع انرژی به صورت رایگان، منابع برکت را در اختیار ما می‌گذارد و در هر شبانه روز سیصد میلیون میلیارد تن از خورشید کم می‌شود؛ اما از بس خورشید بزرگ است، در ظاهر نشان نمی‌دهد. جرم خورشید می‌سوزد؛ تجزیه اتمی می‌شود، به انرژی تبدیل و در عالم هستی پخش می‌شود. اگر خورشید تمام وجودش را حفظ می‌کرد و نم‌پس نمی‌داد، این برکات وجود نداشت؛ در حالی که خورشید به صورت رایگان انرژی خود را به کره خاک تقدیم می‌کند.

زمین، آنچه از مواد و منابع دارد، رایگان در اختیار ما می‌گذارد. هوا، دریاها، صحراها، ابر و باد و باران، گیاهان، درختان و موجودات زنده دیگر همه و همه از خودشان مایه می‌گذارند و بخشش می‌کنند. اگر بخشندگی آن‌ها نباشد، ما یک روز هم نمی‌توانیم زنده بمانیم. با این حساب، آیا ما انسان‌ها می‌توانیم در این مجموعه بخشندگی‌ها، آدم بخیلی باشیم؟! آیا وصله بخل با نظام پر از جود و سخاوت هستی ناهماهنگ نیست؟! آیا انسان بخیل موجودی نادر و شاذ نمی‌شود؟! و آیا این با اشرف مخلوقات بودن انسان می‌سازد؟! لذا باید آنچه داریم از مال، علم، فکر و نفوذ اجتماعی برای بهره‌مند شدن دیگران بذل و بخشش کنیم تا بتوانیم به اخلاق الهی و اوصاف پروردگار متخلق بشویم؛ چرا که بخل خلاف قانون عالم آفرینش است.

قابل ذکر است که در بند ۹ دعای جوشن کبیر کلمه سخاء وارد شده است؛ ولی بعضی در آن ایراد کرده‌اند.

نکته سوم: گاهی انسان به دیگری کمک می‌کند؛ اما عوض آن را در نظر می‌گیرد؛ مثلاً می‌گوید این را به تو می‌دهم به شرط آن‌که آن را بدهی که نام این کار «هبه معوضه» است. گاهی درخواست عوض به صورت پنهانی است؛ مثلاً برای خانه نو شما چشم روشنی آوردیم که شما هم برای خانه نو ما چشم روشنی بیاورید. این کار در واقع «هبه معوضه مستتر» است. گاهی شخص، به دیگری کمک می‌کند و منت هم می‌گذارد که دیگر سراغ او نروند. این کار انفاق نیست، بلکه به طرف مقابل بدهکار هم می‌شود؛ چون آبرویش را برده است و باید بداند: «عَرِضُ الْمُسْلِمِ كَدَمِ الْمُسْلِمِ؛ آبروی مسلمان مانند خون مسلمان است»؛ بلکه ارزش آبروی او از ارزش مال او بیش‌تر است.

بر این اساس، قرآن می‌فرماید: «قَوْلُ مَعْرُوفٍ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدْنَى»؛ گفتار پسندیده [در برابر نیازمندان] و عفو، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است.^۱

سخن خوب گفتن و طلب مغفرت و آمرزش، بهتر است از صدقه‌ای که نیش زبان در آن باشد. بهتر است بگوید شرمنده‌ام که نتوانستم بیش‌تر از این مقدار کمک کنم؛ خدا توفیق بدهد که بتوانم در آینده کمک بیش‌تری صورت بدهم؛ نه این‌که آبروی طرف نیازمند را ببرد و بگوید دیگر دور ما را قلم بزن.

نکته چهارم: اگر بخششی که می‌کنی بعد از تقاضای طرف باشد، در واقع خود این تقاضا کردن، یعنی از آبرویش چیزی مایه گذاشتن. در این صورت چیزی که شما به نیازمند می‌دهی، در حقیقت جواب آن درخواست است و این سخاوت نام ندارد؛ سخاوت واقعی آن است که همین‌که احساس کردی برادر دینی تو نیاز به چیزی دارد، بدون این‌که تقاضا کند، آن را به او بدهی؛ آن هم بدون منت و بدون اینکه نیاز او را در حضور جمع برآورده کنی. در داستان امام حسین علیه السلام

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۳.

می‌خوانیم که شخصی نزد آن حضرت آمد و گفت: من چیزی جز آبرو نداشتم، آن را مایه گذاشتم تا چیزی از شما بگیرم و شما را خریدار و مشتری آبرویم یافتم. امام علیه‌السلام وارد خانه شد و کیسه‌ای پول را از لای در به آن شخص داد و فرمود: نه تو آبرویت را فروختی و نه ما آن را خریدیم، آبرویت هم محفوظ است.

نکته پنجم: مسئله انفاق منحصرأً به اموال متعلق نیست، بلکه معنای وسیعی دارد و تمام نعمت‌های خدا را شامل می‌شود: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾.^۱ از علم، از نفوذ اجتماعی، از ثروت، از قدرت و از همه امکاناتی که خداوند به تو داده است، برای کمک به دیگران استفاده کن.

* * *

در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که بر مفهوم سخاوت منطبق است. چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۖ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۲ در این آیه، سخن از بزرگوارانی است که غذای خود را در حالی که شدیداً به آن نیاز داشتند، به مسکین و یتیم و اسیر دادند، بدون این‌که هیچ انتظار پاداش و تشکری داشته باشند. بر اساس روایات فراوانی در متون روایی شیعه و سنی؛ این آیات در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده است. همچنین آیات ۲۶۱ و ۲۷۴ سوره بقره و نیز آیه ۹۲ سوره آل‌عمران به مسئله بخشش و سخاوت نظر دارد.

نیز احادیث متعددی درباره سخاوت وارد شده است؛ ضمن این‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام با تعابیر گوناگون از سخاوت و اهمّیت آن سخن

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. سوره دهر، آیه ۸ و ۹.

گفته‌اند تا شیعیان و دوست داران آن حضرات، به این خصلت نیکو عادت کنند. به عنوان نمونه چند حدیث تقدیم می‌کنیم:

۱. رسول خدا ﷺ فرمود: «السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ؛ سخاوتمند به خدا و به مردم و به بهشت نزدیک است».^۱

۲. امام علی علیه السلام فرمود: «عَظُّوا مَعَايِبَكُمْ بِالسَّخَاءِ فَإِنَّهُ سَتَرُ الْعُيُوبِ؛ عیوب خویش را با سخاوت بپوشانید؛ زیرا سخاوت پوشاننده عیب‌هاست».^۲

۳. و نیز آن حضرت فرمود: «السَّخَاءُ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَ يُزَيِّنُ الْأَخْلَاقَ؛ سخاوت موجب جلب محبت افراد می‌شود و اخلاق انسان‌ها را می‌آراید».^۳

۴. «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ لَا تَقْتُلِ السَّامِرِيَّ، فَإِنَّهُ سَخِيٌّ؛ خداوند به موسی وحی فرمود که سامری را نکش؛ زیرا او بخشنده است».^۴

سخاوت، باعث جلب محبت دوست و دشمن می‌شود. بر عدد دوستان شخص سخاوتمند می‌افزاید و از شمار دشمنان می‌کاهد.

سخاوت، پوششی برای عیوب انسان‌هاست؛ آبروی شخص را حفظ، فاصله طبقاتی جامعه را کم و آتش کینه‌های محرومان را خاموش می‌کند و باعث استحکام پیوند اجتماعی می‌شود.

سخاوت، از جمله صفات انبیاست و شعاع نور یقین به حساب می‌آید. رسول خدا ﷺ به فرزند حاتم طایی به نام عدی فرمود: «عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد».^۵

زندگی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام از بذل و بخشش سرشار و مملو بود که چند

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸.

۲. غرر الحکم، حدیث ۶۴۴۰.

۳. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۴۲۰.

۴. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

۵. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۴.

نمونه را بیان می‌کنیم:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول طواف کعبه بود؛ مردی را دید که پرده کعبه را گرفته است و می‌گوید: «خدایا! به حرمت این خانه مرا بیامرزا!» حضرت پرسید: «گناهت چیست؟» گفت: «من مردی ثروتمند هستم؛ اما هر وقت فقیری به سوی من می‌آید و چیزی از من می‌خواهد، گویا شعله آتشی به من رو می‌آورد!» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از من دور شو و مرا به آتش خود نسوزان». سپس فرمود: «اگر تو بین رکن و مقام دو هزار رکعت نماز بگذاری و آن قدر گریه کنی که از اشک‌هایت نهرها جاری گردد، ولی با خصلت بخل بمیری، اهل دوزخ خواهی بود!»^۱

۲. روزی حضرت علی علیه السلام پنج بار خرما برای مردی فرستاد. شخصی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: «او چیزی از تو تقاضا نکرد؛ وانگهی یک بار خرما هم برای او کافی بود». حضرت با تندی به او فرمود: «لَا كَثْرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبَكَ، أُعْطِيَ أَنَا وَتَبَخَّلُ أَنْتَ؛ خداوند مثل تو را در میان مؤمنان زیاد نکند؛ من می‌بخشم، ولی تو بخل می‌ورزی».^۲

۳. شخصی به نام «محقق بن ابی محفن» نزد معاویه آمد و برای خوش رقصی و گرفتن جایزه معاویه، علی علیه السلام را تحقیر کرد و گفت: «از نزد بخیل‌ترین عرب [یعنی علی علیه السلام] نزد تو آمده‌ام».

معاویه با این‌که دشمن سرسخت حضرت علی علیه السلام بود، نتوانست تهمت بخل را نسبت به آن حضرت تحمل کند؛ لذا به او گفت: «وَأَنِّي يَكُونُ أَبْخَلُ الْعَرَبِ؟ فَوَاللَّهِ لَوْ كَانَ لَهُ بَيْتَانِ، بَيْتُ تَبْنٍ وَبَيْتُ تَبْرِ لَأَنْفَدَ تَبْرَهُ قَبْلَ تَبْنِهِ؛ چگونه علی علیه السلام بخیل‌ترین عرب است؟! سوگند به خدا اگر علی علیه السلام دارای دو اتاق باشد که یکی

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸.

از آن پر از گاه باشد و دیگری پر از طلا؛ اتاق طلای او [بر اثر انفاق] قبل از اتاق گاه، خالی می‌گردد».^۱

۴. منصور دوانقی، دومین خلیفه عباسی، در عید نوروز یکی از سال‌ها، امام کاظم علیه السلام را مجبور کرد که در مجلس تبریک بنشیند و هدایای وارد شدگان را بپذیرد.

امام علیه السلام در آن مجلس نشست و افراد هدایای بسیاری خدمت حضرتش آوردند. امام علیه السلام از یکی از غلامان خواست که اسامی هدایا را ثبت کند. در ساعات آخر روز، پیرمردی نزد امام علیه السلام آمد و ضمن عرض تبریک گفت: دستم از مال دنیا تهی است؛ لذا نتوانستم هدیه‌ای برای شما بیاورم؛ در عوض سه بیت شعر که را جدم در مرثیه جدّ شما، امام حسین علیه السلام سروده است، می‌خوانم و به شما هدیه می‌کنم. سپس اشعارش را خواند که ترجمه آن اشعار این است: «در شگفتم از شمشیرهای برنده‌ای که تیزی آن‌ها در روز درگیری عاشورا بر روی پیکر غبارآلودت وارد شدند! نیز در شگفتم از تیرهایی که در برابر چشم بانوان حرم در پیکرت فرو رفتند؛ در حالی که آن بانوان جدّت را صدا می‌زدند و چشمانشان پر از اشک بود! چرا سر و صدای آن تیرها از پیکر مقدّس و با شکوهت دور نشدند و به جای دیگر نرفتند؟!»

امام کاظم علیه السلام به او فرمود: «هدیه‌ات را پذیرفتم؛ در این جا بنشین؛ خداوند به تو برکت دهد.» آن‌گاه امام علیه السلام به خادم فرمود: «نزد رئیس [منصور] برو؛ مجموع هدایایی را که آورده شده است، به او گزارش بده و پیرس آن‌ها را چه کنم». خادم نزد منصور رفت و سپس بازگشت و گفت: «منصور می‌گوید: همه آن‌ها را به تو بخشیدم، اختیار آن‌ها با خودت.» امام علیه السلام همه هدایا را به آن پیرمرد بخشید.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۴.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۹.

۵. وقتی امام رضا علیه السلام به خراسان آمد، حدود سه سال در آنجا ماند تا به شهادت رسید، و آن حضرت فقط یک پسر داشت به نام امام جواد علیه السلام که آن حضرت در مدینه بود و حدود هفت سال داشت. به امام هشتم خبر رسید که غلامان حضرت جواد علیه السلام آن حضرت را از در خصوصی بیرون می‌آورند تا دست بینوایان به آن حضرت نرسد. امام علیه السلام به محض اطلاع از این موضوع، برای فرزندش نوشت: «به من خبر رسیده است که غلامان و دوستان، هنگامی که می‌خواهی از خانه بیرون بیایی، تو را از درِ خصوصی بیرون می‌آورند، نه از درِ عمومی! آن‌ها این کار را از این رو می‌کنند تا از ناحیه تو خیری به بینوایان نرسد! تو را به حق خودم سوگند می‌دهم که حتماً ورود و خروجت از درِ بزرگ [و از درِ عمومی] باشد و هنگام خروج، درهم و دینار به همراه خود بردار و به هر کسی که تقاضای کمک کرد مبلغی بده و به عموهایت کم‌تر از ۵۰ دینار و به عمه‌هایت کم‌تر از ۲۵ دینار بذل و بخشش نکن! هرچه بیش‌تر دادی، اختیار با خودت هست. من می‌خواهم خداوند مقام تو را بالا ببرد. بنابراین، دستت را بگشا و انفاق کن و با توکل به خداوند - صاحب عرش - از کمبود و کم شدن هراسی به دل راه نده!»^۱

۶. یکی از عارفان به نام «ابن سمّاک» می‌گوید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْتَرِي الْمَمَالِيكَ بِمَالِهِ وَلَا يَشْتَرِي الْأَحْرَارَ بِمَعْرُوفِهِ؛ در شگفتم از کسانی که بردگان را با مال خود خریداری می‌کنند؛ ولی آزادگان را با احسان و نیکی، در بند محبت خود در نمی‌آورند!»^۲

مرحوم محدث قمی در سفینة البحار، در شرح حال ابن سمّاک، او را صاحب مواظ و اندرزها می‌شمرد و از ابن ابی الحدید نقل می‌کند که او روزی وارد بر

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸.

۲. سفینة البحار، ماده سمک.

هارون شد. هنگامی که چشم هارون به او افتاد، گفت: «مرا موعظه کن!» و در همین موقع تقاضای آب کرد. ابن سماک با اشاره به آب، گفت: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که اگر بیماری‌ای داشته باشی نتوانی آب بنوشی؛ چه می‌کنی؟» گفت: «حاضرم نیمی از ملک و حکومت را بدهم تا این بیماری برطرف شود». این سماک به او گفت: «بنوش». هارون آب را نوشید. ابن سماک دوباره به هارون گفت: «تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر این آب را که نوشیدی، از تو دفع نشود، چه می‌کنی؟» هارون گفت: «حاضرم نیمی دیگر از حکومت را برای حل این مشکل بدهم. ابن سماک گفت: حکومتی که نیمی از آن فدای نوشیدن آب و نیمی فدای خارج شدن آن شود، دارای چنان ارزشی نیست که مردم برای به دست آوردن آن بجنگند».^۱

۱. سفينة البحار، مادة سمک.

دو دستور آموزنده

امام علی علیه السلام می فرماید: «إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ؛ وَتَقِي أَنْجَحَهُ رَا
 مِي خَوَاهِي أَنْجَام نَكِيرِد، اهِمِّيْت نِدَارِد. هِر كَس مِي خَوَاهِي بَاش».^۱
 وَقَالَ عَلِي علیه السلام: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا؛ هَمِيْشَه جَاهِل يَافِرَاطِ كَر
 وَيَا تَفْرِيط كِنْنَدَه اَسْت».^۲

امام علیه السلام در تفسیر جمله اوّل می فرماید: گاهی انسان آرزو می کند که به مقامی
 مادی یا معنوی برسد، کوشش می کند، اما به آن نمی رسد. آیا در صورتی که به آن
 مقام نرسید، آیا از همه چیز مأیوس و ناامید گردد و یا این که آنچه را دارد، غنیمت
 بشمارد و از آن استفاده کند؟ بسیارند کسانی که در زندگی هدفی دارند، اما وقتی
 به آن هدف نرسند، مأیوس و سرخورده می شوند. ولی امام علیه السلام می فرماید: به
 جای این که سرخورده و بی فایده شوی، آنچه را داری از دست مده و آن را خوب
 نگه دار.

نکته ای که از این حدیث استفاده می شود، ضرورت استفاده از فرصت ها،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

امکانات و لحظه‌های عمری است که در اختیار شخص قرار دارد؛ چرا که لحظه‌ای وقت و عمر و فرصت بالاترین نعمت هاست.

برای هر کس در زندگی فرصت‌ها و موقعیت‌هایی پیش می‌آید که برای همیشه باقی نمی‌ماند؛ لذا باید از آن‌ها نهایت استفاده و بهره‌برداری را بکند. در این زمینه امام علی علیه السلام طی تعبیری زیبا می‌فرماید:

«إِنَّ الْفُرْصَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوهَا إِذَا أُمَكَّنَتْ فِي أَبْوَابِ الْخَيْرِ؛ بدرستی که فرصت‌ها همانند ابرها می‌گذرد؛ پس، هرگاه برای انجام دادن کارهای خیر فرصتی به‌دست آوردید، آن را غنیمت شمردید و از آن خوب بهره‌برداری کنید».^۱
همچنین فرمود: «الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ وَبَطِيئَةُ الْعَوْدِ؛ فرصت زود از دست می‌رود و دیر بر می‌گردد».^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: «يَا أَبَاذَرَّ نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصِّحَّةُ وَالْفِرَاقُ...؛ ای اباذر! دو نعمت است که بسیاری از مردم در مورد آن دچار غبن شدند [و ضرر کردند و گول خوردند]: یکی سلامتی و دیگری فراغت خاطر است...» سپس فرمود: «ای اباذر! پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: جوانی را قبل از پیری، سلامت را پیش از بیماری، بی‌نیازی را قبل از فقر، فراغت را قبل از گرفتاری و زندگی را پیش از رسیدن مر».^۳

امام علی علیه السلام در حکمت ۳۹۰ می‌فرماید: «انسان مؤمن ساعات زندگی‌اش را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی را برای مناجات با پروردگارش قرار می‌دهد؛ بخشی دیگر را در طریق تأمین و اصلاح معاش زندگی به کار می‌برد و بخش سوم را برای استراحت و بهره‌گیری از لذت‌های حلال انتخاب می‌کند».

۱. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۷۳؛ میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۴۲.

۲. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۴۲.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

خداوند متعال اهل باطل و کسانى را که در زندگى کوتاهى مى‌کنند، زیانکار معرفى مى‌کند: «وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»؛ و آن‌جا کافران زیانکار شدند.^۱

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»؛ آن‌گاه هر نفسى به خود آید و فریاد یا حسرتا برآورد و گوید: وای بر من که جانب امر خدا را فرو گذاشتم! و در حقّ خود ظلم و کوتاهى کردم!^۲

جواناناره ز طاعت امروز گیر

که فردا جوانى نیاید ز پیر

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیز است و الوقت ضیف^۳

پیشوایان دین و علمای بزرگ از فرصت‌ها نهایت استفاده را می‌کردند و این، شیوه همیشگی آن‌ها بوده است.

شخصى به نام «عنوان بصرى» خدمت امام صادق علیه السلام رسید و مسائلى را پرسید و از امام علیه السلام جواب گرفت. بعد از گرفتن پاسخ، همچنان در محضر امام علیه السلام نشست. امام علیه السلام که دید با نشستن او وقت حضرت گرفت مى‌شود، فرمود: «من کار و زندگى دارم و هر ساعتى از شبانه روز خود را به ذکر و عبادتى اختصاص داده‌ام. مرا از عبادتم باز ندار.»^۴

امام سجاد علیه السلام به خدا عرض مى‌کند: «خدایا! تا زمانى که عمرم در راه اطاعت فرمان تو به کار مى‌رود، به من عمر بده و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود، مرا بمیران.»^۵

۱. سوره مؤمن، آیه ۷۸ و ۸۵.

۲. سوره زمر، آیه ۵۶.

۳. سعدى.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۴.

۵. صحیفه سجادیه، دعای بیستم.

از مهم‌ترین عواملی که باعث شده است علمای دین به مدارج بالای علمی برسند، استفاده از فرصت‌ها و غنیمت شمردن آن‌ها بوده است. ملاحظاتی سبزواری که از فلاسفه است، در دوران جوانی که در حوزه علمیه اصفهان تحصیل می‌کرد، آن‌چنان به وقت خود اهمیت می‌داد که نامه‌هایی که از وطنش می‌رسید، نمی‌خواند؛ زیرا احتمال می‌داد که خبر ناگواری در آن‌ها باشد و برایش دغدغه فکری ایجاد کند و به تحصیل او لطمه وارد نماید. در پایان تحصیل وقتی خواست به وطن برگردد، نامه‌ها را باز کرد و خواند. در یکی از آن‌ها نوشته شده بود که یکی از آشنایان نزدیک شما فوت کرده است. مرحوم سبزواری با خود گفت: خدایا! شکر است که در آن زمان از این خبر آگاه نشدم؛ و الا موجب صدمه به تحصیل می‌شد.^۱

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در دوران جوانی، گاه شب‌ها چنان مشغول مطالعه می‌شد که ناگاه صدای مؤذن را که اذان صبح را می‌گفت؛ می‌شنید؛ یعنی گذشت شب تا اذان صبح را متوجه نمی‌شد و در این مدت یکسره مشغول مطالعه بوده است.

مرحوم شیخ محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر الکلام، چنان به مطالعه و وقت اهمیت می‌داد که وقتی یکی از پسرانش از دنیا رفت، کنار جنازه پسر آمد و پس از تلاوت آیاتی از قرآن، همان‌جا بقچه خود را گشود و به نوشتن کتاب جواهر مشغول شد.

اما تفسیر جمله دوم امام علیه السلام که می‌فرماید جاهل را نمی‌بینی مگر این‌که یا در طرف افراط است یا در طرف تفریط و در خط مستقیم و میانه نیست؛ بر تحلیلی عقلی مبتنی است و دارای مطالعه‌ای تاریخی و اجتماعی می‌باشد که واقعیت کلام امام علیه السلام را به ما می‌فهماند.

۱. تاریخ فلاسفه اسلام، ج ۲، ص ۱۵۲.

از نظر تحلیل عقلی: برای این که انسان بتواند خط مستقیم را که خطوط انحرافی فراوانی کنارش وجود دارند، طی کند، باید جاده را دقیق بشناسد و شرایط و موانع راه را بداند که این به علم و آگاهی نیاز دارد؛ اما کج راه رفتن شناخت نمی خواهد؛ لذا امام علیه السلام می فرماید که انسان جاهل ناآگاه یا به این طرف خط فرو می افتد، یا به آن طرف خط و به انحراف می رود.

از نظر مشاهدات خارجی نیز ملاحظه می کنیم که افراد نادان، گاهی خیلی داغ و تند هستند و گاهی خیلی شل و بی تحرک. در مسئله توحید، بعضی گفتند که خداوند آن قدر بزرگ است که اصلاً نمی توانیم او را بشناسیم؛ لذا به «تعطیل» قائل شدند؛ یعنی همین اندازه می دانیم که خدا معدوم نیست؛ اما این که آیا خداوند وجود دارد یا نه؛ نمی دانیم. از طرف دیگر وهابی ها را می بینیم که به «جسمیت» خداوند قائل شدند؛ خدایی که دارای صورت زیبایی است و کفش طلایی به پا می کند! این گونه اعتقادات بر شناخت مبتنی بر افراط و تفریط و نادانی استوار است.

البته کسی نمی تواند به کُنه ذات خدا برسد، بلکه ما می دانیم که خدایی هست و صفاتش را هم می دانیم و نه به «تعطیل» قائل هستیم و نه به «تشبیه».

این افراط و تفریط را درباره انبیا و اولیا هم انجام دادند؛ مثلاً امام علی علیه السلام را آن قدر بالا بردند که او را خدا دانستند! و بعضی چنان تفریط کردند و مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تا جایی پایین آوردند که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله یک مجتهد بوده است! نکته مهمی که از این حدیث استفاده می شود این است که اعتدال در زندگی باعث نجات انسان هاست. از نظر اسلام افراط، غلو، تندروی، تفریط و کندروی مردود است. خداوند متعال، امت اسلامی را امت وسط قرار داده است؛ به طوری که نه افراط می کند و نه به تفریط دچار می شود، بلکه هم جانب جسم را تقویت می کند هم جانب روح را.

امام علی علیه السلام در خطبه متقین به همام بن شریح فرمود: پوشش و روش و منش اهل تقوا در زندگی، رعایت میانه روی و اعتدال است؛ یعنی در همه امور زندگی نسبت به رعایت اعتدال سعی و تلاش دارند. در این قسمت، مهم‌ترین مصادیق میانه روی را از نظر اسلام مختصراً ذکر می‌کنیم:

۱. اعتدال در عبادت: دعوت به پرستش خداوند از مهم‌ترین اهداف انبیای الهی است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ». عبادت، نوعی رابطه خالصانه فرد با خداست و غفلت از بندگی خدا، معلول فراموش کردن خداست که موجب خودفراموشی می‌گردد. عبادت در اسلام به کثرت و زیادی عمل نیست، بلکه قصد قربت و انگیزه خالصانه به آن جهت می‌دهد؛ «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱.

امام صادق علیه السلام ذیل آیه مذکور می‌فرماید: «منظور از احسن عملاً در آیه، این نیست که کدام یک عمل بیش‌تری انجام می‌دهد، بلکه منظور این است که کدام یک صحیح‌تر عمل می‌کند و عمل صحیح آن است که با خداپرستی و نیت پاک همراه باشد»^۲.

یکی از درخواست‌های معصومین علیهم السلام از خداوند عبادت با نشاط و سرور بوده است؛ زیرا بندگی با کسالت و بی‌حالی باعث قساوت قلب می‌شود و تأثیر اندکی خواهد داشت. امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ؛ عبادت را به نفس‌های خود تحمیل نکنید»^۳.

راهکار اساسی ایجاد نشاط در عبادت، رعایت اعتدال و میانه روی است؛ لذا

۱. سوره ملک، آیه ۲.

۲. تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

۳. کافی، ج ۲، ص ۸۶.

اگر انجام دادن مستحبات به واجبات ضرر می‌زند باید مستحبات را ترک کرد؛ زیرا عمل اندک با استمرار و با توجه از عمل زیاد با کسالت بهتر و کارآمدتر است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام هر جا احساس می‌کردند که افرادی از خط اعتدال خارج شده، به افراط و تفریط گرویده‌اند، به آن‌ها تذکر می‌دادند.

۲. **اعتدال در اقتصاد:** این مصداق اعتدال، اعم از مصرف، تولید، انفاق و معاملات است.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «**ضَمِنْتُ لِمَنْ أَقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ؛ مَنْ ضَمِنْتُ لَهُ مِنْ ضَمَانَتِي** می‌کنم کسی که میانه روی را پیشه خود سازد، فقیر نشود».^۱
میانه روی اقتصادی اقسامی دارد:

الف) میانه روی در انفاق: خداوند در سوره فرقان، آیه ۶۷ می‌فرماید: «**وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا**». از منظر قرآن کریم، یکی از صفات بندگان خدای بخشنده، آن است که به هنگام انفاق نه اسراف می‌کند و نه سخت‌گیری؛ بلکه حد میان این دو؛ یعنی اعتدال را رعایت می‌کنند.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام وقتی این آیه را تلاوت فرمود، برای این که اسراف و سخت‌گیری و حد اعتدال را روشن سازد، مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود: «این همان اقتار و سخت‌گیری است.» سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه سنگ ریزه‌ها به روی زمین ریخت و فرمود: «این اسراف است.» بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه‌ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش باقی ماند و فرمود: «این همان قوام [و میانه روی] است».^۲

سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که آیا اسراف در امور خیر مذموم است؟

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۱۳۸.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹.

زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا خَيْرَ فِي السَّرْفِ وَلَا سَرَفَ فِي الْخَيْرِ؛ در اسراف خیری نهفته نیست و در کارهای خیر اسراف نیست».^۱

جواب این است که مراد از اسراف در انفاق آن است که شخص چنان انفاق کند که به تمکن مالی اش انسان در تأمین نیازمندی‌های شخصی و خانوادگی خدشه وارد شود. پس در امور خیر انسان هرچه بیش‌تر کمک کند، بهتر است؛ مگر آن‌که موجب زحمت و مشقت خود و خانواده‌اش شود.

ب) میانه روی در مصرف: قرآن کریم می‌فرماید: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ»؛ از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم، بخورید؛ ولی در آن طغیان نکنید».^۲

مراد از طغیان در نعمت‌ها آن است که انسان به جای این‌که از نعمت‌ها در راه اطاعت از خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آن‌ها را وسیله‌ای برای گناه، ناسپاسی و کفران قرار دهد.

همچنین در سوره اعراف، آیه ۳۱ می‌فرماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»؛ بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید».

این نکته یکی از مهم‌ترین دستورات بهداشتی است؛ چون سرچشمه بسیاری از بیماری‌ها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده، در بدن انسان باقی می‌ماند. این مواد اضافی، هم بار سنگینی برای قلب و سایر دستگاه‌های بدن است و هم منبع آماده‌ای برای انواع عفونت‌ها و بیماری‌ها خواهد بود. راه جلوگیری از این زباله‌های بدن، رعایت اعتدال در مقدار غذایی است که شخص مصرف می‌کند.

ج) میانه روی در معیشت: در زندگی خانوادگی و اداره امور خانواده هم باید

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۷۷.

۲. سوره طه، آیه ۸۱.

اعتدال رعایت شود. از یک سو نباید آن قدر مال و امکانات در اختیار اعضای خانواده قرار داد که نازپرورده و متوقع بار بیایند و تحمل سختی‌ها را نداشته باشند؛ از سوی دیگر نباید آن قدر بر آنان سخت گرفت که به ناهنجاری‌های اجتماعی کشیده شوند.

امام علی علیه السلام پس از پایان جنگ جمل، باخبر شد که علاء بن زیاد بیمار است. حضرت به عیادت او رفت و وقتی که چشم امام به خانه بزر او افتاد، فرمود: خانه به این وسعت را در دنیا برای چه می‌خواهی، در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری؟ سپس فرمود: آری، همین خانه می‌تواند مایه سعادت تو در آخرت شود؛ زیرا می‌توانی در این جا مهمان نوازی کنی و بستگان خود را صله رحم نمایی. در این صورت، همین خانه وسیع تو وسیله کسب آخرت خواهد بود. علاء به امام علیه السلام عرض کرد: من از دست برادرم، عاصم بن زیاد به شما شکایت می‌کنم؛ زیرا مانند راهبان مسیحی، جامه سختی پوشیده و از زندگی دست کشیده است. امام علیه السلام دستور داد او را حاضر کنند. بعد به او فرمود: «يَا عَدِيَّ نَفْسِهِ...؛ ای دشمنک جان خود! شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته‌ای! آیا به خانواده و فرزندان رحم نمی‌کنی؟! تو خیال می‌کنی خداوند طیبات را بر تو حلال کرده است؛ اما دوست ندارد از آن‌ها استفاده کنی؟!»^۱

۳. اعتدال در امور اخلاقی: در برابر هر فضیلت اخلاقی، رذیلتی قرار دارد. وقتی فضیلت اخلاقی از حدّ معین خود بگذرد، به سوی افراط و یا تفریط که رذیلت است، منتهی می‌شود. مثلاً سخاوت یک فضیلت اخلاقی است. اگر به سمت تفریط تمایل پیدا کند، به بخل و تنگدستی تبدیل می‌گردد و اگر به سمت افراط و زیاده روی رود، به اسراف و تبذیر تبدیل می‌شود. حدّ وسط بخشش، سخاوت نام دارد که فضیلت اخلاقی به شمار می‌رود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

شجاعت یک صفت ارزشمند اخلاقی است که اگر از حدّ بگذرد تهوّر و بی‌باکی است و اگر به جنبه تفریط متمایل شود جبن و ترس خواهد شد.

خداوند در قرآن کریم، یکی از نصایح لقمان به پسرش را رعایت میانه روی در راه رفتن می‌داند تا نه باعث تکبر او شود و نه موجب ذلّت او: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^۱.

این آیه در بر دارنده دو دستور اخلاقی است: اول این که می‌فرماید: پسر! در راه رفتن و در سخن گفتن رعایت اعتدال را بنما و از صدای خود بکاه و فریاد مزین؛ چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

تذکر دوم اینکه تکبر، صفت رذیله اخلاقی است و مؤمن نباید خودبزر بین و خود محور باشد. در مقابل، تواضع فضیلت اخلاقی است. تکبر باعث می‌شود که انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند و خود را در حدّ کمال بیندارد و در نتیجه درهای تکامل به روی او بسته خواهد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَشَى عَلَي الْأَرْضِ اخْتِيَالًا لَعَنَهُ الْأَرْضُ، وَمَنْ تَحْتَهَا، وَمَنْ فَوْقَهَا؛ کسی که از روی غرور و تکبر روی زمین راه برود، زمین و کسانی که در زیر زمین خفته‌اند و آن‌ها که روی زمین هستند، او را لعنت می‌کنند»^۲.

۴. **میانه روی در امور اعتقادی:** این مصداق از میانه روی، به معنای پرهیز از غلو و تساهل و بی‌مبالاتی است. افراط و تفریط در مسائل اعتقادی موجب کفر و شرک می‌شود. خداوند در سوره مائده، آیه ۷۷ می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ». خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که با استدلال روشن از اهل کتاب دعوت کند که از غلو درباره پیامبران الهی دست بردارند. غلو نصارا این بود که به «ثلیث» یعنی سه خدایی قائل بودند. این سه

۱. سوره لقمان، آیه ۱۹.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۷.

خدا شامل پدر و پسر و روح القدس می شود، و غلو یهود اشاره به نکته‌ای است که درباره «عزیر» قائل بودند، مبنی بر این که عزیر فرزند خداست. در مورد امامان علیهم‌السلام هم مواردی داشتیم که درباره آن حضرات غلو کرده بودند که البته بشدت با آن‌ها برخورد شد. امام علی علیه‌السلام در حکمت ۴۶۹ می فرماید: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ، وَ مُبْغِضُ قَالٍ؛ درباره من، دو کس به هلاک افتادند: دوست افراطی و دشمن کینه توز».

۵. **میانه روی در امور سیاسی:** سیاست هم مانند سایر امور به افراط و تفریط دچار می شود. سیاست به معنای نیرنگ و تزویر و خدعه و خارج کردن رقیب از صحنه به هر قیمتی، مورد سرزنش است. جنبه اعتدال سیاست، اداره صحیح جامعه، اجرای عدالت، رعایت حقوق مردم و رسیدگی به مظلومان است. امام علی علیه‌السلام فرمود: «جمال السياسة العدل في الإمرة، والعفو مع القدرة؛ زیبایی سیاست، رعایت عدل در فرمانروایی و عفو به هنگام قدرت است».^۱

۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸۴.

ارزش یقین (خوارج)

امام علیه السلام صدای یکی از خوارج را شنید که نماز شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد، فرمود: «نَوْمٌ عَلَىٰ يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ؛ خواب توأم با یقین و ایمان از نماز با شک و تردید، بهتر است».^۱

قبل از آن که حدیث مذکور را توضیح دهیم، بهتر است شناختی اجمالی با خوارج پیدا کنیم:

نزدیک کوفه قریه ای بود به نام «حرورا» که خوارج در آن جا جمع شده بودند و اولین مرکز اجتماعشان بود؛ لذا خوارج را «حروریه» هم می گویند. خوارج مرتکبین گناه کبیره را کافر می دانستند و کسانی اند که بر امام علی علیه السلام خروج کردند و هر کس بر امام زمانش خروج کند، از خوارج به حساب می آید. سرنخ خوارج معروف در زمان علی علیه السلام به گونه ای به عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می گردد. برخی افراد در آن زمان، فکر و ایده خود را اظهار می کردند و سخنانی می گفتند که روح عدم تسلیم و پرخاشگری در آنها نمایان بود. یکی از نمونه هایش آن است که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنائم «حنین» را تقسیم کرد و برای تألیف قلوب

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۷.

مشرکان تازه مسلمان، به آنان سهم بیش تری اختصاص داد، «حرقوص بن زهیر» زبان به اعتراض گشود و بی ادبانه به پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد و گفت: «عدالت کن». حضرت در پاسخ فرمود: «وای بر تو! اگر عدالت نزد من نباشد، در کجا خواهد بود؟!» عمر پیشنهاد کرد که گردن او را بزنند؛ ولی پیامبر نپذیرفت و از آینده خطرناک او گزارش داد و فرمود: «او را رها کنید. او پیروانی خواهد داشت که در امر دین، بیش از حد کنجکاوی خواهند کرد و همچون پرتاب تیر از کمان، از دین بیرون خواهند رفت».^۱

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که آن‌ها چنان از دین بیرون می‌روند که از دین در وجود آن‌ها هیچ اثری باقی نمی‌ماند و این مطلب را در قالب بهترین تشبیه، یعنی خروج تیر از کمان بیان فرمود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این گروه، واژه «مرق» را که به معنای «پرتاب شدن» است، به کار برد؛ زیرا این گروه به سبب اعوجاج و کجی در فهم دین، به جایی رسیدند که از حقیقت دین دور ماندند و در میان مسلمانان به «مارقین» لقب گرفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «نشانه این گروه آن است که در میان آنان مرد سیاه چهره ناقص دستی قرار دارد. یکی از بازوان این مرد همانند پستان زن یا مثل تکه گوشتی است که کشیده می‌شود و حالت ارتجاعی دارد». امام علی علیه السلام بعد از فراغ از نبرد نهروان، دستور داد که جسد «ذو الثدیه» را در میان کشتگان پیدا کنند و دست ناقص او را بررسی نمایند. وقتی جسد او را معاینه کردند، دست او را همان‌گونه دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله توصیف کرده بود.^۲

در ادامه جنگ صفین، معاویه و سپاه او در برابر امام علی علیه السلام و سپاهش، خسته

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲. فروغ ولایت، استاد سبحانی، ص ۶۲۲.

و کوفته شده و شکست‌های هولناکی بر آنها وارد شده بود، تا این که معاویه به عمرو عاص گفت که چون نشانه‌های خطر سقوط، از هر سو آشکار شده است، چاره‌ای بیندیش. عمرو عاص گفت: پیشنهادی مطرح می‌کنم که با اجرای آن، بین سپاه امام علی علیه السلام اختلاف می‌افتد؛ در نتیجه جنگ متوقف می‌شود و در نهایت برنده جنگ ما خواهیم شد. بعد گفت: پیشنهاد آن است که به سپاهیان فرمان بده قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و اعلام نمایند که قرآن بین ما و شما حاکم باشد. همان روز که شب آن «لیلة الهریر» لقب گرفته است، لشکر معاویه پانصد قرآن بالای نیزه گذاشتند و اعلام کردند که قرآن بین ما و شما حاکم باشد. مطابق نقل بعضی قرآن‌ها را سر نیزه و به گردن اسب‌ها انداختند و قرآن بزرگ و معروف دمشق را بر سر چهار نیزه بزرگ نهادند، در حالی که ده نفر آن را حمل می‌کردند. همین نیرنگ باعث اختلاف میان سپاه امام علیه السلام شد؛ لذا بعضی گفتند به جنگ ادامه دهیم و برخی گفتند که پس از داور قرار دادن قرآن، ادامه جنگ حرام است.^۱

امام علیه السلام خطاب به سپاه خود فرمود که ای مردم! من سزوارترم که به داوری قرآن پاسخ مثبت دهم؛ ولی معاویه، عمرو عاص، ابن محیط، ابن سرح و ابن مسلمه اهل دین و قرآن نیستند. من کوچک و بزرگ آنها را می‌شناسم که بدترین افراد هستند. وای بر شما! این (داوری قرآن) سخن حقی است که معاویه و پیروانش بر زبان می‌آورند؛ اما می‌خواهند زیر ماسک آن، به خواسته‌های باطل خود برسند. آنها از قرآن پیروی نمی‌کنند. این سخن آنها نیرنگ و ترفندی برای سست کردن اراده‌های شماست. به من مهلت دهید؛ زیرا ما در مرحله حساس پیروزی هستیم و دشمن در پرتگاه سقوط است.

ولی سخن امام علیه السلام بر دل آن کوردلان کج فهم و مقدس مآب اثر نکرد. کار به جایی رسید که حدود بیست هزار نفر از سپاه آن حضرت که پیشانی آنها بر اثر

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۳۰.

عبادت خشک و پینه بسته بود، نزد حضرت آمدند و فریاد زدند و تهدید کردند که به داوری قرآن جواب مثبت بده وگرنه تو را همچون عثمان می کشیم! سوگند به خدا اگر جواب مثبت ندهی تو را می کشیم!^۱

نتایجی که این سیاست شوم به بار آورد این بود که سلطه معاویه بر شامات تثبیت گردید؛ امام علیه السلام که در آستانه پیروزی بود، از آن دور شد؛ لشکر رو به زوال معاویه تجدید سازمان کرد؛ میان ارتش عراق دو دستگی پدید آمد؛ به طوری که گروهی «حکمیت» را پذیرفتند و گروه دیگر آن را کفر و گناه شمردند و بر امام علیه السلام لازم دانستند که از این کار توبه کند وگرنه با وی مانند معاویه به نبرد بر می خیزند! در نهایت این که وقتی آن حضرت به کوفه آمد، مخالفان حکمیت از شهر خارج شدند و با امام بنای مخالفت را پیش گرفتند و دست آخر، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری، آن حضرت را به شهادت رساندند.

حضرت علی علیه السلام هر چه با آنها احتجاج و مناظره کرد، فایده ای نبخشید و سرانجام در جنگ نهروان که در سال ۳۸ هجری رخ داد، چهار هزار نفر از خوارج برای جنگ با حضرت خروج کردند و البته به جز ده نفر که فرار کردند، بقیه هلاک شدند و از سپاه حضرت، تنها نه نفر به شهادت رسیدند. یکی از این فراریان «عبدالرحمن بن ملجم» بود که طی یک جریان که اطلاع دارید، حضرت را به شهادت رساند.

حضرت در تعبیری فرمود: «من چشم فتنه را از کاسه درآوردم»؛ چون جز امام علیه السلام کسی را یارای نبرد با این مقدّس نماها نبود.

خوارج در هر عصر وزمانی دو نشانه دارند که می شود آنها را شناخت:

۱. در ظاهر مقدّس نما هستند و سراغ عبادت ظاهری می روند و به ظواهر عبادات

خیلی اهمّیت می دهند، بدون این که به محتوای آن توجه عمیق داشته باشند.

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۳۲.

۲. احمق و نادان و کوته فکر هستند و به دلیل همین نادانی، به انواع اشتباهات و تضادهای فراوانی در عمل گرفتار می‌شوند؛ مثلاً یک بار در مسیر حرکت خود وقتی با یک مسلمان و یک مسیحی برخورد کردند؛ مسلمان را کشتند و مسیحی را آزاد کردند؛ چون مسیحی کافر ذمی است و باید احترام او را نگه داشت! در مسائل خیلی جزئی مسائل شرع را رعایت می‌کردند؛ مثلاً شخصی خوکی را کشت؛ به او گفتند: چرا خوک را کشتی؟ تو مفسد فی الارض هستی! اما از طرف دیگر، به عبدالله بن خباب، صحابی معروف که قرآن بر گردنش آویزان و زنش حامله بود، گفتند که تو مرتکب خلاف شده‌ای و همین قرآن که به گردن توست، قتل تو را واجب می‌کند! لذا کنار نهر، مثل گوسفند سر او را بریدند!

اما تفسیر حدیث: اساس اسلام و دین، بر یقین استوار است و تمام اعمال خیر زاییده ایمان است و عمل هم از ایمان سرچشمه می‌گیرد؛ لذا قرآن کریم ایمان و عمل را توأمان و با یکدیگر بیان می‌کند. البته یقین، بالاترین مرحله ایمان است. امام باقر علیه السلام فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر و یقین یک درجه برتر از تقواست.» سپس فرمود: «در میان مردم چیزی کم‌تر از یقین تقسیم نشده است.» راوی سؤال کرد: «یقین چیست؟» امام فرمود: «التوکل علی الله، والتسليم لله، والرضا بقضاء الله، والتفويض الى الله؛ حقیقت یقین، توکل بر خدا و تسلیم در برابر خدا و رضا به قضای الهی و واگذاری تمام کارهای خود به خداوند است.»^۱

یقین دارای سه مرحله است:

۱. **علم اليقین:** علم اليقین آن است که انسان از دلایل مختلف، به چیزی ایمان بیاورد. مانند کسی که با مشاهده دود به وجود آتش ایمان پیدا می‌کند. این مرحله یقین جنبه عمومی دارد.

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۳۸.

۲. **عین الیقین:** علم الیقین آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می‌رسد؛ مثلاً با چشم خود آتش را مشاهده می‌کند. این مرحله یقین به پرهیزکاران اختصاص دارد و مرحله متوسط یقین محسوب می‌گردد.

۳. **حقّ الیقین:** یقین در این مرحله، مانند یقین کسی است که وارد آتش شود و سوزش آن را لمس کند. این مرحله یقین مخصوص خاصان و مقربان است و بالاترین مرتبه یقین به حساب می‌آید.

به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: شنیده‌ایم که بعضی از یاران حضرت عیسی علیه السلام روی آب راه می‌رفتند؟ حضرت فرمود: «لو كان يقينه اشد من ذلك لمشي على الهواء؛ اگر یقینش از آن محکم‌تر بود، بر هوا راه می‌رفت».

هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلق خداوند بیش‌تر شود، اشیای جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و فرمانبردار هستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نشانه شخص دارای یقین شش چیز است:

۱. به حقانیت خداوند یقین پیدا کرده؛ لذا به او ایمان آورده است؛
۲. یقین پیدا کرده که مر راست است؛ لذا از آن در حذر است؛
۳. یقین پیدا کرده که رستاخیز حقّ است و از رسوایی آن روز می‌ترسد؛
۴. یقین پیدا کرده که بهشت حقّ است و از این رو به آن مشتاق است؛
۵. یقین پیدا کرده که دوزخ راست است و برای نجات از آن می‌کوشد؛
۶. یقین پیدا کرده که حساب راست است و از این رو از خود حساب می‌کشد».

خدایا! به حقّ اولیایت به ما یقین عنایت بفرما!

امر به سخاوت و حسابگری و نهی از اسراف و سختگیری

امام علی علیه السلام فرمود: «كُنْ سَمِحاً وَلَا تَكُنْ مُبَدِّراً وَكُنْ مُقَدِّراً وَلَا تَكُنْ مُقْتَرّاً؛ سخاوتمند باش؛ ولی اسراف کننده مباش. در زندگی حسابگر باش؛ ولی سختگیر مباش».^۱

در ابتدا به بیان یک اصل کلی می‌پردازیم که در مسئله اخلاق و روان‌شناسی مهم است و امام علیه السلام با بیان این دو مثال آن اصل کلی را به ما متذکر می‌شود. آن اصل این است که گاهی اوقات حدّ و مرز مسائل اخلاقی چنان به هم نزدیک‌اند که این اصول با هم اشتباه می‌شوند. یکی از کارهایی که علمای اخلاق انجام می‌دهند، این است که این حدّ و مرزها را مشخص و از هم جدا کنند؛ مثلاً گاهی شخصی دارای صفت مذمومی است، در حالی که خیال می‌کند این صفت ممدوح و پسندیده است؛ آدم ترسوئی است؛ اما چون نمی‌خواهد ترسو قلمداد شود، می‌گوید آدم محتاطی هستم؛ آدم بخیلی است، می‌گوید آینده نگرم؛ آدم تنبلی است، می‌گوید زاهد هستم، به دنیا اعتنا ندارم. در حقیقت ویژگی خاصی را

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۳.

به جای ویژگی دیگری می‌گذارد. این جاست که شیطان انسان را گول می‌زند و صفت رذیله را فضیلت می‌نمایاند؛ لذا باید از آثار صفات، به این صفات پی برد. امام علیه السلام در این حدیث آثار این صفات را معلوم کرد تا با هم اشتباه نشوند. ما صفتی به نام «سماحت» داریم و صفتی به نام «اسراف» و «تبذیر» که جداسازی آن‌ها از یکدیگر آسان است. سماحت، به معنای بخشش بجا و اسراف، بخشش نابجاست. هر دو اعطای مال است، اما یکی بجا و دیگری نابجا. در این جا مناسب است بحث مستقلاً درباره اسراف داشته باشیم:

۱. معنای اسراف و تبذیر؛

۲. نکوهش اسراف از دیدگاه آیات و روایات؛

۳. بخش‌هایی از زندگی امامان معصوم علیهم السلام در صرفه جویی و ترک اسراف.

معنای اسراف و تبذیر: «اسراف»، یعنی هرگونه اتلاف و زیاده روی و تجاوز از حدّ اعتدال و طبیعی، بدون آن‌که شخص چیزی را ظاهراً ضایع کرده باشد؛ مثل این‌که لباس گران قیمتی بپوشیم که بهایش چندین برابر لباس مورد نیاز ما باشد؛ یا غذایی گران قیمت تهیه کنیم که با قیمت آن بتوان تعداد زیادی را تغذیه کرد. اسراف تنها به غذا مربوط نیست، بلکه شامل هرگونه اتلاف و زیاده روی می‌شود، مانند زیاده روی در پوشاک، در تهیه وسایل زندگی، در آرایش، در مصرف آب، برق، گاز، تلفن و....

یکی از بدبختی‌ها که آثار بسیار شومی در زندگی بر جا می‌گذارد و نظام جامعه و خانواده را فلج می‌کند، مصرف گرایی و تجمل پرستی است. بی‌تردید اگر نعمت‌ها و مواهب الهی به صورت صحیح و معقول مصرف شوند، فقر و محرومیت از جامعه رخت بر خواهد بست.

اما «تبذیر» آن است که در مصرف، چنان ریخت و پاش کنیم که به اتلاف و تضييع چیزی منجر شود؛ مثلاً برای دو نفر میهمان، غذای ده نفر را تهیه کنیم

و باقی مانده غذا را در زباله دان بریزیم. گاهی این دو کلمه در یک معنی به کار می‌روند و به عنوان تأکید، پشت سر هم قرار می‌گیرند؛ چنان‌که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ؛ آگاه باشید که مال را در غیر مورد استحقاق صرف کردن، تبذیر و اسراف است این عمل ممکن است، انسان را در دنیا بلندمرتبه کند؛ اما مسلماً در آخرت او را پست و حقیر خواهد کرد. این عمل در نظر توده مردم ممکن است سبب اکرام گردد؛ اما در پیشگاه خدا موجب سقوط مقام انسان خواهد شد.»^۱

نکوهش اسراف در آیات و روایات:

قرآن کریم در آیات فراوانی شدیداً مسرفان را سرزنش می‌کند، به عنوان نمونه:

«وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد». (انعام/۱۴۱ و اعراف/۳۱)؛

«وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ»؛ و هر آینه مسرفان از اصحاب دوزخند». (غافر/۴۳)؛

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»؛ از مسرفان پیروی نکنید» (شعراء/۱۵۱)؛

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»؛ «خداوند مسرفان دروغگو را هدایت نمی‌کند» (غافر/۲۸)؛

در برخی از آیات قرآن، به چند نوع از اسراف اشاره شده است؛ مانند:

۱. اسراف در خوردن و نوشیدن (اعراف/۳۱)؛

۲. اسراف در انفاق و بخشش (انعام/۱۴۱ و فرقان/۶۷)؛

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۳. اسراف در قصاص (اسراء/۳۳)؛

۴. اسراف در اموال یتیمان (نساء/۶)؛

۵. اسراف در امور جنسی (اعراف/۸۱ و ذاریات/۳۴)؛

۶. اسراف در قدرت طلبی (مؤمن/۲۷ و دخان/۳۱ و یوسف/۸۳).

از نظر روایات و گفتار معصومین علیهم السلام، تضييع و دور ریختن هر چیزی که قابل استفاده است گرچه بسیار ناچیز باشد، نوعی اسراف و گناه می باشد؛ چنان که امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که از پایین ترین درجه اسراف پرسیده بود، فرمود:

«إِنِّدَا لَكَ ثَوْبَ صَوْتِكَ، وَإِهْرَاقَكَ فَضْلَ إِنَائِكَ، وَأَكْلَكَ الثَّمَرَ وَرَمْيَكَ بِالتَّوْبَى هِيْهِنَا وَهِيْهِنَا؛ بخشش لباسی که برای حفظ تو مورد نیاز توست و به دور ریختن ته مانده آب ظرف و خوردن خرما و انداختن هسته آن به این جا و آن جا، همه این امور اسراف است».^۱

در حدیثی می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد؛ یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود، در حالی که آب زیادی برای وضو می ریخت. حضرت فرمود: «چرا اسراف می کنی»، ای سعد؟! عرض کرد: «آیا در آب وضو نیز اسراف خواهد بود؟!» حضرت فرمود: «نعم و ان كنت علی نهر جار؛ آری، هر چند در کنار نهر جاری باشی».^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا الْأَسْرَافُ فِيمَا أَتْلَفَ الْمَالَ وَأَضَرَ بِالْبَدَنِ؛ همانا اسراف در چیزی است که موجب نابودی ثروت و زیان رسانی به بدن گردد».^۳

و نیز آن بزرگوار فرمود: «لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ، وَيَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ، وَيَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ؛ برای اسراف کننده سه نشانه است: آنچه را دور از

۱. فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶.

۲. تفسیر صافی، ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۳.

شان اوست برای خود می خورد و آنچه را مناسب او نیست می پوشد و آنچه را نباید بخورد، می خورد».^۱

امام سجاد علیه السلام در بخشی از دعایش به خدا عرض می کند:

«وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ؛ پناه می برم به تو از اسراف کاری!»^۲

نیز آن حضرت عرض می کند: «وَأَمْنَعِي مِنَ السَّرْفِ؛ خدایا! مرا از اسراف باز دار!»^۳

همچنین امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وَعَلَيْكَ بِالْإِقْتِصَادِ وَإِيَّاكَ وَالْإِسْرَافَ فَإِنَّهُ مِنْ فِعْلِ الشَّيْطَانِ؛ بر تو باد به اعتدال و میانه روی و از اسراف بپرهیز؛ چرا که اسرافکاری از عمل شیطان است».^۴

در یکی از روایات برای اسراف و سخت گیری و نیز حد اعتدال، تشبیه جالب توجهی صورت گرفته و آن این که هنگامی که امام صادق علیه السلام آیه ۶۷ سوره فرقان را تلاوت فرمود که می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»؛ بندگان خاص خداوند کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می ورزند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدال دارند»؛ آن حضرت مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود: این همان اقتار و سخت گیری است؛ سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود: این همان اسراف است. بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود، به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دست حضرت باقی ماند و فرمود: این همان قوام و میانه

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۰۶.

۲. صحیفه سجادیه، دعای هشتم.

۳. همان مدرک، دعای بیستم.

۴. سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۱۶.

روی و اعتدال است.^۱

به قسم سوم بحث می‌پردازیم که نمونه‌هایی از زندگی امامان علیهم السلام در دوری از اسراف است:

۱. عثمان بن حنیف، از طرف امام علی علیه السلام فرماندار بصره بود و ضمناً از یاران خاص آن حضرت هم به حساب می‌آمد. یک روز ثروتمند اسرافکاری او را برای صرف ناهار دعوت کرد. عثمان این دعوت را پذیرفت، به خانه او رفت و در کنار سفره رنگین او که نشانه‌های اسراف در آن دیده می‌شد، نشست. امام علی علیه السلام وقتی که از این ماجرا آگاه شد، نامه مفصل و تندى برای عثمان بن حنیف نوشت و او را سرزنش کرد. در بخشی از این نامه آمده است:

«وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُحِبُّ إِلَيَّ طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوءٌ وَعَيْنُهُمْ مَدْعُوءٌ فَأَنْظُرُ إِلَيْ مَا تَقْضُمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَأَلْفِظُهُ وَ مَا أَيَقَنْتَ بِطَيْبٍ وَجُوهِهِ فَنَلُّ مِنْهُ؛ من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شوند. به آنچه می‌خوری بنگر [آیا حلال است یا حرام] آن‌گاه آنچه را حلال بودنش برای تو مشتبه بود، از دهان بینداز و از آنچه به حلال بودنش یقین داری، بخور».^۲

۲. یاسر خادم می‌گوید: روزی غلامان امام رضا علیه السلام میوه می‌خوردند؛ ولی هنوز آن را به طور کامل نخورده، به گوشه‌ای می‌انداختند. امام این اسرافکاری آن‌ها را دید و خشمگینانه به آن‌ها فرمود: «سبحان الله! اگر شما به این میوه‌ها نیاز ندارید، انسان‌هایی هستید که نیاز دارند. چرا میوه‌ها را دور می‌ریزید؟! آن‌ها را نگه دارید و به نیازمندان بدهید».^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۵۲، ذیل آیه ۶۷ سوره فرقان.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳. ۲۵ اصل از اصول اخلاقی امامان علیهم السلام، ص ۳۹۰.

۳. شخصی به نام عباسی می‌گوید: به محضر امام رضا علیه السلام رفتم و درباره شیوه خرج کردن در خانه نسبت به همسر و فرزندانم پرسیدم. حضرت فرمود: «به گونه‌ای باش که خرج کردن تو بین دو مکروه (سختگیری و اسراف) قرار گیرد». عرض کردم: «منظورتان از این سخن چیست؟» فرمود: «آیا سخن خدا را در قرآن نشنیده‌ای که اسراف و سختگیری را ناپسند می‌شمرد و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾؟! بنابراین، در مورد معاش و هزینه زندگی خانواده در خرید و مصرف، میانه رو باش.»^۱

اما ادامه حدیث مورد بحث: آدم سختگیر کسی است که در عین بی‌نیازی خود به چیزی و نیاز طرف مقابل حاضر به گذشت نیست؛ اما شخص حسابگر وقتی ملاحظه کرد که طرف مقابل به چیزی نیاز دارد، آسان می‌گیرد و نیاز او را برطرف می‌کند.

عالم، عالم حساب است. آن‌قدر حساب و کتاب عالم دقیق است که فلاسفه قدیم یونان و ریاضیون می‌گفتند که ماده و اصل عالم را «عدد» تشکیل می‌دهد. در واقع می‌خواستند این نکته را بگویند که اساس عالم با حساب سر و کار دارد. بر این اساس، زندگی ما هم باید حساب داشته باشد. دخل و خرج زندگی بر حساب و برنامه استوار باشد. و نیز فرموده‌اند که اگر سختگیر باشید، در قیامت برای شما سخت خواهند گرفت. در دنیا بر دیگران و زیردستان آسان بگیریم، تا در آخرت بر ما آسان بگیرند.

به امید روزی که جامعه ما از اسراف و تبذیر و سختگیری دور بماند.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۷.

مستحب فدای واجب بشود

امام علی علیه السلام فرمود: «لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ؛ کارهای مستحب اگر به واجبات ضرر برساند، موجب قرب به خدا نمی شود».^۱
 قبل از آن که حدیث را شرح دهیم، چند جمله درباره اهمیت نوافل و مستحبات طرح کنیم:

نوافل و سنت‌های پسندیده آن چنان مهم‌اند که بعضی از فقها ترک تمام سنن را از آن جهت که دلیل بر بی‌اعتنایی به آداب شرع مقدّس است، حرام دانسته‌اند. ملتزم شدن به نوافل و استمرار آن، دارای سه اثر مهم است:

۱. گناهان انسان را محو می‌سازد؛ چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»؛ به درستی که نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد».^۲ در حدیث آمده است که نماز مؤمن در شب گناهان، روز او را از بین می‌برد.

۲. نوافل باعث می‌شود که نواقص و کمبودهایی را که در ادای واجبات رخ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۴.

داده می‌شود، جبران گردد. نوافل یومیه، خصوصاً نوافل شب، نواقص نمازهای یومیه را برطرف می‌کند؛ روزه‌های مستحبی، نواقص روزه‌های ماه رمضان را برطرف می‌کند و صدقات مستحبی، کمبودهای واجبات مالی، مثل زکات و خمس را برطرف می‌سازد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِئِيْتِمَّ بِهَا مَا يَفْسُدُ مِنَ الْفَرِيضَةِ؛ نماز نافله برای آن قرار داده شده است که فساد و نقص فرائض را جبران کند».^۱

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: امام علیه السلام فرمود: «هیچ نمازی بدون حضور قلب قبول نیست.» عرض کردم: «فدایت شوم، همه ما هلاک شدیم!» فرمود: «نه، چون خداوند متعال این‌گونه عبادات را به وسیله نافله‌ها کامل می‌کند».^۲

۳. نوافل موجب تقرب به خدا می‌شود؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ مؤمنان حقیقی، شب‌ها پهلو از بستر بر می‌دارند و خدا را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه روزی‌شان کردیم، انفاق می‌کنند. پس، هیچ کس نمی‌داند به پاداش اعمالشان چه نعمت‌ها به عنوان چشم روشنی برای آن‌ها در عالم غیب آماده شده است».^۳

همچنین در سوره اسراء، آیه ۷۹ می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ پاسی از شب را برای انجام نافله دادن بیدار باش. باشد که خدایت تو را به جایگاه پسندیده‌ای برگزیند!».

نیز در حدیث قدسی آمده است: «وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۷، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. سوره سجده، آیه ۱۶ و ۱۷.

يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْتَئِسُ بِهَا، إِنَّ دَعَانِي أَجْبَتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ...؛ هیچ بنده‌ای به عبادتی بهتر از فرایض و واجبات به من تقرب نجسته است و او به وسیله نوافل به من تقرب می‌جوید تا جایی که من او را دوست بدارم. آن‌گاه که دوستش داشتیم، من گوش شنوای او و دیده بینای او و زبان گویا و دست توانای او خواهم بود. اگر مرا بخواند پاسخ می‌دهم و اگر چیزی از من بخواهد به او خواهم داد.^۱

در حدیث دیگر آمده است: «صَلَاةُ النَّوَافِلِ قُرْبَانٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ؛ نماز نافله وسیله نزدیک شدن مؤمنان به خداوند است».^۲

همچنین رسول خدا ﷺ فرمود: «أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ؛ بزرگان و اشراف امت من دو گروهند: حاملان [حافظان] قرآن و شب‌زنده‌داران».^۳

نکته‌ای که در انجام دادن اعمال مستحب و نوافل باید توجه داشت، استمرار آن‌هاست. از احادیث استفاده می‌شود که اعمال مستحب در صورتی مؤثر است که استمرار و دوام داشته باشد و حداقل تا یک سال ادامه پیدا کند.^۴ مداومت به انجام دادن کارهای خیر آثار مثبتی دارد که از جمله آن‌ها ترک کارهای زشت، پرهیز از لغزش و گناه، حصول یقین، دوری از وسوسه شیطان و پذیرفتن گفتار حق می‌باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که خود را به کار خوبی عادت می‌دهم، دوست دارم که بر آن مداومت داشته باشم. چنانچه نتوانم آن را در شب انجام دهم، قضای آن را در روز به جا می‌آورم و اگر در روز از من فوت شود در شب آن را

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۷، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۱۰۲.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۳.

قضا می‌کنم. براستی محبوب‌ترین عمل نزد خدا عملی است که دوام داشته باشد»^۱.

در شرع مقدّس، نسبت به انجام دادن بعضی از عبادات و مستحبات و خدمات و صدقات تأکید بیش‌تری شده و سیره و روش بزرگان دین و ائمه علیهم‌السلام عمل بیش‌تر و توجّه فراوان‌تر به این‌گونه سنّت‌ها بوده است؛ مانند خواندن قرآن، تهجّد و شب زنده داری و مناجات و راز و نیاز در دل شب (آن‌گاه که چشم‌ها در خوابند)، خواندن نمازهای واجب در اوّل وقت، به جا آوردن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، همیشه با وضو بودن، داشتن حضور قلب در عبادات، تعقیبات نماز، شرکت مداوم در نماز جمعه و جماعات، طولانی کردن قنوت و سجده‌های نماز، سه روز روزه گرفتن در هر ماه، زیارت قبور اولیا و شهدا و ائمه علیهم‌السلام و توسل به آن حضرات، صله رحم و دستگیری از ارحام و مستمندان، دادن طعام، سلام کردن، تداوم نسبت به برخی اذکار مثل «لا اله الا الله» و «استغفر الله ربی واتوب الیه» و صلوات بر محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام و تسیّحات حضرت زهرا علیها‌السلام بعد از هر نماز و هنگام خواب، صد بار ذکر «لا اله الا الله» و هفتاد بار استغفار بعد از نماز صبح و امثال این موارد.

توضیح حدیث مورد بحث: امام می‌فرماید: اگر مستحبی باعث ضرر به واجب بشود، بی‌ارزش است و باعث تقرب به خدا نخواهد شد. مستحبات با این همه اهمّیت، زمانی اثر دارد و مفید خواهد بود که مزاحم واجب نشود و باعث ترک واجب نگردد. متأسفانه در جامعه بخصوص در بین عوام این نکته رعایت نمی‌شود؛ مثلاً تا پاسی از شب عزاداری می‌کند، ولی نماز صبحش قضا می‌شود. مجلس روضه می‌گیرد، ولی برای همسایه‌ها مزاحمت ایجاد می‌کند. یا در مجلس او غیبت و دروغ انجام می‌شود. برای بوسیدن ضریح تلاش فراوان

۱. مستدرک، ج ۱، ص ۱۵.

می‌کند؛ به طوری که باعث اذیت و آزار مردم می‌شود، با این که حضور زائر نزد مزور کافی است و نیازی نیست که مثلاً برای بوسیدن ضریح این همه تلاش کند. به فرموده یکی از بزرگان: از عبادات خود توبه کنید که بعضاً به خلاف شرع آلوده است. برای عروسی فرزندش قصد دارد ولیمه بدهد؛ اما ده‌ها خلاف شرع در مجلس ولیمه صورت می‌گیرد. به زیارت مستحبی اهمیت می‌دهد و میلیون‌ها تومان برای سفر عمره خرج می‌کند، ولی همسایه‌اش گرسنه است و یا دختری برای جهیزیه پول ندارد. به عنوان صله رحم به دید و بازدید همدیگر می‌روند، در حالی که بین زن و مرد اختلاط است و محرم و نامحرم رعایت نمی‌شود.

در حکمت ۲۷۹ نهج البلاغه آمده است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْضُوهَا؛ هنگامی که نافلة‌ها و مستحبات به واجبات زیان رسانند، آن‌ها را ترک کنید».

همچنین در حکمت ۳۱۲ نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ؛ دل‌های انسان‌ها گاهی با نشاطند و گاه بی‌نشاط. آن‌گاه که پر نشاطند، آن‌ها را به انجام دادن مستحبات نیز وادار کنید و آن‌گاه که بی‌نشاطند، تنها به انجام دادن فرایض و واجبات بسنده کنید».

عیادت مریض

امام علی علیه السلام به یکی از یارانش که بیمار شده بود، فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شُكُوكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ وَلَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَيَحْتُمُّهَا حَتَّ الْأُورَاقِ وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَفْئَامِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصَدَقِ النَّيِّبَةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ؛ خداوند این درد و ناراحتی تو را باعث از بین رفتن گناهانت قرار داده است؛ زیرا بیماری پاداشی ندارد؛ ولكن گناهان را از بین می‌برد و آن‌ها را همچون برگ درختان می‌ریزد. اجر و پاداش، تنها در گفتار به زبان و عمل با اعضاست و خداوند سبحان کسانی از بندگانش را که بخواهد، به خاطر صدق نیت و باطن پاکشان، داخل بهشت می‌کند»^۱.

قبل از این‌که درباره عیادت، مریضی و عافیت و سلامت، وارد بحث شویم، به عنوان مقدمه چند نکته را ذکر می‌کنیم:

نکته اول: این‌که امام علیه السلام ملاقات با مریض را به عنوان یک دستورالعمل دینی مطرح می‌کند و این نکته قابل توجه است؛ چرا که در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲.

و ائمه علیهم السلام می خوانیم که گاهی از یک مطلب ساده، یک دستورالعمل بزرگ اسلامی استخراج می کردند و همه جا را کلاس درس قرار می دادند. به عنوان مثال: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده ای را دید که دیوانه ای را مسخره می کنند. حضرت این صحنه را سوژه قرار داد و فرمود: بیاید تا دیوانه حقیقی را برای شما معرفی کنم. این شخص، مریض است؛ اما دیوانه واقعی کسی است که با تکبر راه می رود و شانه هایش را بالا نگاه می کند و پاهایش را به زمین می زند و کسی است که مردم از او در امان نیستند و امیدی به خیر او ندارند، در حالی که این شخص مجنون است.

نکته دوم: این که بیماری و مرض دارای مصلحتی است که خداوند از آن اطلاع دارد. یکی از فلسفه هایش این است که گناهان انسان را می ریزد؛ چرا که انسان بیمار معمولاً به درگاه خدا می رود؛ مخصوصاً اگر وسائل عادی از کار بیفتد، که در این صورت، تمام توجه بیمار به خدا خواهد بود. در این موارد، معمولاً بیمار به فکر تدارک جبران گناه می افتد و توبه می کند.

علمای کلام، درباره بیماری استدلال دیگری می کنند و آن این که بیماری ای که انسان موجب آن نباشد، فعل خداست و خداوند عادل است و در مقابل آن خیری به بیمار خواهد داد که معمولاً به ازای آن، گناهان بیمار را می بخشد.

نکته سوم: فرق بین بیماری و عمل این است که عمل، کاری است که از انسان صادر می شود و دارای اجر و پاداش است؛ و حالا این پاداش یا بر اساس استحقاق است یا بر مبنای تفضل (که در جایش بحث شد) اما بیمار کاری نکرده است، فقط مصیبتی پیدا کرده و اگر بخواهند اجر و پاداش بدهند، عملی انجام نداده است؛ پس باید گناهانش را عفو کنند و خداوند این لطف را در حق بیمار انجام می دهد.

نکته چهارم: خداوند، افراد را به واسطه داشتن نیت صالح به بهشت می برد

ونیت بدون عمل، دارای اجر و پاداش است که این براساس تفضّل خداوند می باشد.

اما بحث اصلی ما درباره بیماری و عیادت بیمار و عافیت و سلامت است:

روایات درباره اصل بیماری فراوان است که چند نمونه از آن را بیان می کنیم:

۱. رسول خدا ﷺ فرمود: «الْمَرِيضُ تَحَاتُّ حَطَايَاهُ كَمَا يَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ؛

گناهان شخص بیمار، همچون برگ درخت می ریزد».^۱

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «سَهْرٌ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ أَوْ وَجَعٍ أَفْضَلُ وَأَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ

عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ اجر و پاداش شبی را از بیماری یا درد نخواهیدن، برتر و بزرگتر از یک سال عبادت است».^۲

۳. امام کاظم علیه السلام فرمود: «هرگاه مؤمن بیمار شود، خداوند به فرشته دست

چپ او وحی می کند که برای بنده ام تا زمانی که در زندان و بند من است، گناهی

نویس و به فرشته دست راست او وحی می کند که همان حسناتی را که در زمان

سلامتی بنده ام می نوشتی، برایش بنویس».^۳

۴. رسول خدا ﷺ درباره پنهان داشتن بیماری فرمود: «مَنْ كَتَمَ الْبِرَّ كَتَمَ

الْمَصَائِبَ وَالْأَمْرَاضَ وَالصَّدَقَةَ؛ از گنج های نیکی، پنهان داشتن مصیبت ها

و بیماری ها و صدقه است».^۴

۵. امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْجَسَدَ إِذَا لَمْ يَمْرُضْ أَشْرَ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا

يَمْرُضُ بِأَشْرٍ؛ جسم اگر بیمار نشود، سرمست می شود و در بدنی که به بیماری

دچار نشود و سرمست شود، خیری نیست».^۵

در خصوص عیادت بیمار که یکی از نشانه های اخلاق حسنه و حسن سلوک

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۲۳.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۴.

۴. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۲۴.

۵. همان، ص ۱۲۷.

با مردم است، در اسلام سفارش فراوان شده و این نکته از حقوقی است که مسلمانان بر یکدیگر دارند.

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ... وَ يَعُودُ مَرَضَتَهُ...؛ هر مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر، سی حق دارد که باید آن‌ها را انجام دهد و از این حقوق رهایی نخواهد یافت مگر این‌که آن‌ها را ادا کند و یا آن‌که برادر مسلمانش از او درگذرد... و از جمله آن‌ها این است که هنگام بیماری از او دیدن کند».^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام معلی بن خنیس می‌گوید: «به امام عرض کردم: «حق مسلمان بر مسلمان چیست؟» حضرت فرمود: «برای او هفت حق است که همه آن‌ها بر برادرش واجب است و اگر چیزی از آن حقوق را ضایع کند، وظیفه‌اش را انجام نداده، از ولایت و اطاعت خدا بیرون رفته و از بندگی خدا بهره‌ای نبرده است.» عرض کردم: «قربانت گردم! آن حقوق کدام است؟» حضرت فرمود: «ای معلی! من بر تو نگرانم! می‌ترسم این حقوق را ضایع کنی و مراعات ننمایی؛ بدانی و عمل نکنی!» عرض کردم: «نیروی جز از خدا نیست [و امیدوارم با کمک خداوند بتوانم به وظیفه‌ام عمل کنم!] امام علیه السلام هفت حق را شمرد و فرمود: آسان‌ترین آن حقوق این است که آنچه برای خود دوست داری، برای او هم دوست داشته باشی و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای او هم نپسندی... و حق هفتم آن است که قَسَمَش را ادا کنی و دعوتش را بپذیری و در هنگام بیماری از او عیادت کنی».^۲

معاویة بن وهب می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وظیفه ما در

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۳۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۹.

معاشرت با یکدیگر چیست و در رفت و آمد با دیگران [یعنی اهل سنت] چگونه باید برخورد کرد؟» امام علیه السلام فرمود: «یکی از آن وظایف دیدار بیماران آنهاست».^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا لَقِيَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَإِذَا مَرِضَ أَنْ يَعُودَهُ وَإِذَا مَاتَ أَنْ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ؛ حَقُّ مُسْلِمَانِ بَرِ مُسْلِمَانِ أَنْ يَسْتَعِينَا بِمَا بَيْنَهُمَا وَنَعِيْمًا بِمَا بَيْنَهُمَا»^۲.

درباره ثواب عیادت بیمار هم روایات فراوانی در متون روایی ما موجود است که چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر مؤمنی که مؤمنی را در بیماری اش عیادت کند، اگر صبح باشد هفتاد هزار ملک او را همراهی و بدرقه کنند و زمانی که نزد او بنشیند، رحمت خداوند او را فرا گیرد و تا شب برای او طلب آمرزش کنند، و اگر شب باشد همین پاداش تا صبح برای او خواهد بود».^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا شَيْعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ؛ هر کس به عیادت بیماری برود، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت می‌کنند و برایش آمرزش می‌طلبند تا آن‌گاه که به منزل خود برگردد».^۴

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که دعا بر بالین شخص بیمار به اجابت نزدیک‌تر است؛ چون لطف و عنایت خداوند با دل‌های شکسته همراه است و مؤمن بیمار، معمولاً دل شکسته است و عنایت خداوند شامل حال اوست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت خداوند بنده‌ای از بندگانش را ملامت می‌کند و می‌فرماید: ای بنده من! چه چیز تو را باز داشت از این که مرا عیادت

۱. محجة البیضاء، ج ۳، ص ۴۰۱.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۵۹.

۳. همان، ص ۳۶۱.

۴. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۲۸.

کنی، آن‌گاه که بیمار شدم؟ عرض می‌کند: خدایا! تو خالق جهانی: درد و ناراحتی و مرض درباره تو معنی ندارد؛ تو منزّهی از این‌که مریض شوی. خداوند می‌فرماید: برادر مؤمن تو بیمار شد، به عیادتش نرفتی. به عزّت و جلالم سوگند، اگر به دیدنش می‌رفتی مرا نزد او می‌یافتی و هر حاجتی داشتی بر می‌آوردم و این به‌خاطر احترامی است که بنده مؤمن نزد من دارد و من خدای رحمان و رحیمم.^۱

عیادت بیمار دارای آدابی است که در روایات به آن‌ها اشاره شده است و ما در ادامه به طور اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

۱. **دادن هدیه:** یکی از دوستان امام صادق علیه السلام می‌گوید: «یک نفر از یاران امام صادق علیه السلام بیمار شد و ما عده‌ای از یاران امام برای عیادت او به منزلش رفتیم. در راه با امام برخورد کردیم. امام از ما پرسید: کجا بودید؟ عرض کردیم: به عیادت فلانی رفتیم. حضرت فرمود: بایستید. ما ایستادیم. فرمود: آیا سببی، بهی، ثرنجی، کمی عطر یا ترکه‌ای از عود بخور به همراه یکی از شما هست؟ عرض کردیم: از این چیزها با خود نداریم. حضرت فرمود: مگر نمی‌دانید که بیمار از این که چیزی برایش ببرند، آرامش می‌یابد؟!»^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَطْعَمَ مَرِيضًا شَهَوْتَهُ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ؛ هر کس بیماری را به آنچه دوست دارد اطعام کند، خداوند از میوه‌های بهشت به او خواهد داد.»^۳

۲. **دعا برای بیمار:** کسانی که نزد بیمار می‌نشینند، باید برای او دعا کنند. این نکته از جمله دستورالعمل‌های عیادت از بیمار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عُودُوا الْمَرْضَى وَاتَّبِعُوا الْجَنَائِزَ يُدْكَرُكُمْ الْآخِرَةَ وَتَدْعُو

۱. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۵۵۵.

۲. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۲۹.

۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۴.

لِلْمَرِيضِ فَتَقُولُ اللَّهُمَّ اشْفِهِ بِشِفَائِكَ وَدَاوِهِ بِدَوَائِكَ وَعَافِهِ مِنْ بَلَائِكَ؛ بیماران را عیادت کنید و در تشییع جنازه‌ها شرکت نمایید که این کار، آخرت شما را به یاد شما می‌آورد و برای بیمار دعا کنید و بگویید: خدایا! او را به شفای خود شفا مرحمت کن و به دوی خویش مداوا فرما و از بلای خود او را در امان دار!.^۱

آن حضرت در حدیث دیگر فرمود: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ عَائِدًا لَهُ فَلْيَدْعُ لَهُ وَلْيَطْلُبْ مِنْهُ الدُّعَاءَ فَإِنَّ دُعَاءَهُ مِثْلُ دُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ؛ زمانی که یکی از شما به عیادت برادر دینی خود می‌رود، باید برای او دعا کند و از او بخواهد که برای وی (عیادت کننده) دعا کند؛ زیرا دعای بیمار، مثل دعای فرشته است».^۲

۳. **تقویت روحی:** یکی از آداب عیادت بیمار این است که عیادت کننده او را دلداری دهد و روحیه‌اش را تقویت کند و به او با این عبارات آرامش خاطر بدهد که بزودی بیماری‌ات برطرف خواهد شد و خداوند به تو صحت و عافیت خواهد داد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «إِذَا دَخَلْتُمْ عَلَى الْمَرِيضِ فَتَقَسُّوا لَهُ فِي الْأَجْلِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَرُدُّ شَيْئًا وَهُوَ يُطِيبُ النَّفْسَ؛ هنگامی که از بیماری دیدن می‌کنید، او را به زندگی امیدوار سازید. این کار گرچه مقدرات را تغییر نمی‌دهد و مانع مر نمی‌شود؛ اما وسیله آرامش خاطر بیمار است».^۳

به همین دلیل است که وقتی رسول خدا ﷺ به عیادت سلمان فارسی رفت، همین که خواست از نزد او بلند شود، فرمود: «يَا سَلْمَانَ كَشَفَ اللَّهُ ضُرَّكَ وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَحَفِظَكَ فِي دِينِكَ وَبَدَنِكَ إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِكَ؛ ای سلمان! خداوند رنج تو را برطرف سازد و گناهت را ببخشد و دین و بدن تو را تا آخر عمرت محفوظ نگه بدارد».^۴

۱. همان.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱.

۳. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۵.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱.

۴. کوتاه بودن عیادت: امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْعُودَادِ أَجْرًا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَمَنْ إِذَا عَادَ أَخَاهُ خَفَّفَ الْجُلُوسَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمَرِيضُ يُحِبُّ ذَلِكَ وَيُرِيدُهُ؛ از عیادت کنندگان بیمار آن کس بیش تر اجر می برد که زمان کوتاهی نزد او بنشیند، مگر این که خود بیمار دوست داشته باشد و از او بخواهد که بیش تر بنشیند».^۱

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «أَعْظَمُكُمْ أَجْرًا فِي الْعِيَادَةِ أَخْفَكُمْ جُلُوسًا؛ از عیادت کنندگان کسی که کم تر در نزد بیمار بنشیند، اجر و پاداشش بیش تر است».^۲

۵. عیادت کامل کردن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تَمَامُ عِيَادَةِ الْمَرِيضِ أَنْ يَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ كَيْفَ هُوَ؛ عیادت کامل آن است که عیادت کننده دست روی بدن بیمار بگذارد و حال او را بپرسد».^۳

نیز فرمود: «تَمَامُ عِيَادَةِ الْمَرِيضِ أَنْ يَضَعَ أَحَدُكُمْ يَدَهُ عَلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ كَيْفَ أَنْتَ؟ كَيْفَ أَصْبَحْتَ وَكَيْفَ أَمْسَيْتَ؟ وَتَمَامُ تَحِيَّتِكُمُ الْمُصَافَحَةُ؛ عیادت کامل آن است که دست را بر بدن بیمار بگذاری و از او احوال پرسی کنی؛ و کامل ترین درود و تحیت مصافحه کردن است».^۴

در این زمینه امام علی علیه السلام نیز فرمود: «مِنْ تَمَامِ الْعِيَادَةِ أَنْ يَضَعَ الْعَائِدُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى يَدِي الْمَرِيضِ أَوْ عَلَى جَبْهَتِهِ؛ عیادت کامل آن است که عیادت کننده یک دست خود را روی دست های بیمار یا بر پیشانی او بگذارد».^۵

۶. توقع پذیرایی از بیمار نداشته باشد: از آن جا که بیمار، خود گرفتار بیماری

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۲۹.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱.

۳. نقطه های آغاز در اخلاق عملی، ص ۵۶۰.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹.

۵. همان، ص ۳۶۰.

است و خانواده او هم معمولاً گرفتار پرستاری او هستند؛ توقع پذیرایی داشتن، توقعی بیجاست؛ لذا در حدیث آمده است: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَأْكُلَ الْعَائِدُ عِنْدَ الْعَلِيلِ فَيَحْبِطُ اللَّهُ أَجْرَ عِبَادَتِهِ؛ رسول خدا ﷺ از خوردن چیزی توسط عیادت کننده نزد بیمار نهی کرده است؛ چون این سبب می شود که عیادت کننده پاداش خود را از بین ببرد».^۱

اما آنچه در مقابل بیماری و مرض قرار دارد، سلامت و عافیت است که از گواراترین نعمت های خداست. هیچ جامه ای زیباتر از عافیت نیست. اصولاً لذت زندگی زمانی چشیده می شود که زندگی با عافیت و سلامت همراه باشد؛ زیرا اگر کسی از تمام ثروت دنیا بهره مند باشد، اما نتواند از آن ها استفاده کند، از عمر و سرمایه هایش، لذتی نخواهد برد.

امام علی علیه السلام فرمود: «بِالْعَافِيَةِ تُوَجَدُ لَذَّةُ الْحَيَاةِ؛ با عافیت است که لذت زندگی چشیده می شود».^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا وَجِدَتْ نُسِيَتْ وَإِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ؛ عافیت، نعمتی است پنهان و ناشناخته که هرگاه در دسترس باشد، به دست فراموشی سپرده می شود و کسی قدرش را نمی داند و هرگاه نباشد، به یاد آورده می شود».^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابًا مِنَ الْعَافِيَةِ؛ هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد، خداوند دری از عافیت به رویش بگشاید».^۴

امام علی علیه السلام فرمود: «الْعَافِيَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تَسَعَةُ مِنْهَا فِي الصَّمْتِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ وَوَاحِدَةٌ فِي تَرْكِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ؛ عافیت ده جزء دارد. نه جزء آن در سکوت

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۸.

۲. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۳۸۱.

۳. همان، ص ۳۸۰.

۴. همان، ص ۳۸۱.

است، مگر در ذکر خدا و یک جزء آن در ترک همنشینی با نابخردان است».^۱
 همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ سَرَّهُ طُولُ الْعَافِيَةِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ؛ هر کس دوست دارد از عافیت طولانی برخوردار شود، تقوای خدا را در پیش گیرد».^۲
 بر اساس روایات، معصومین علیهم السلام ما را تشویق کردند که از خداوند درخواست عافیت کنیم؛ چنانکه:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سَلُّوا اللَّهَ الْمَعَافَاةَ، فَإِنَّهُ لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا بَعْدَ الْيَقِينِ خَيْرًا مِنَ الْمَعَافَاةِ؛ از خداوند عافیت طلب کنید؛ چون بعد از نعمت یقین، نعمتی بهتر از عافیت به کسی داده نشده است».^۳

امام سجاد علیه السلام مردی را دید که طواف خانه کعبه می‌کند و می‌گوید: «خدایا! به من صبر عطا فرما!» حضرت دستی بر شانه او زد و فرمود: «بلا می‌طلبی؟! بگو: خدایا! به من عافیت و شکر بر عافیت عطا فرما!»^۴

امام کاظم علیه السلام از خداوند این‌گونه درخواست عافیت می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ وَأَسْأَلُكَ جَمِيلَ الْعَافِيَةِ وَأَسْأَلُكَ شُكْرَ الْعَافِيَةِ وَأَسْأَلُكَ شُكْرَ الْعَافِيَةِ؛ خدایا! من از تو عافیت مسألت دارم! عافیتی نیکو عطایم کن و شکر به عافیت و نیز شکر بر شکر عافیت به من عطا فرما!»^۵

در اعمال شب‌های قدر آمده است که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد: اگر شب قدر را درک کردیم، از خدا چه چیزی بخواهیم؟ حضرت فرمود: عافیت را از خداوند درخواست کنید.

از خداوند می‌خواهیم به ما عافیت در دنیا و دین عنایت فرماید! آمین.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۸۴.

۴. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۳۸۲.

۵. همان، ص ۳۸۴.

چهار صفت نیک

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛ اندازه و ارزش هر کس به اندازه همت او، و صداقت هر کس به اندازه شخصیت او، و شجاعت هر کس به اندازه زهد و بی‌اعتنایی او [به ارزش‌های مادی] است و عفت هر کس به اندازه غیرت او است».^۱

در این حدیث ضمن اشاره به چهار صفت، ریشه‌ها و سرچشمه‌های آن هم بیان شده؛ چرا که اعمال انسان، بازتاب صفات انسان است؛ یعنی هر صفتی که شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد، در عمل خودش را نشان می‌دهد و صفات انسان نیز علت و معلول یکدیگرند.

اولین جمله امام علیه السلام درباره مقدار و معیار ارزش انسان است. این مسئله مهمی است که مکتب‌های مهم فلسفی و مکاتب مادی دنیا جواب‌های مختلفی به این سؤال داده‌اند. ارزش انسان بر چه اساس و معیاری تعیین می‌شود و نظام ارزشی در مورد انسان کدام است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

آنچه امام علی علیه السلام بیان می‌کند این است که ارزش هر انسان به اندازه همت اوست. همت به معنای قصد و اراده است؛ ولی منظور از همت در این موارد منتهای دید و اراده انسان است که در واقع گستره شخصیت و مقصد او را تشکیل می‌دهد. آیا همت او به امور مادی و بی‌ارزش دنیا محدود است یا می‌خواهد از نظر اخلاق و فضیلت در حدّ یک انسان معمولی رشد کند، و یا این که همتش چنان بلند است که می‌خواهد تالی تلو معصوم علیه السلام بشود و مثلاً به مقام سلمان فارسی راه یابد که «سلمانٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

یا از نظر علمی چنان همتش بلند است که می‌خواهد برترین دانشمندان عالم به حساب آید.

این‌ها همه گویای ارزش انسان است و البته از نظر اسلام، ارزشمندترین انسان باتقواترین آن‌هاست: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».^۱

روایات در این زمینه فراوان است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم: امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ هر که همتش والا باشد، ارزشش بیش‌تر شود».^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال کارهای والا و شریف را دوست دارد و کارهای پست و حقیر را خوش ندارد».^۳

امام علی علیه السلام بردباری و وقار و همچنین گرم و بزرگواری و کردار نیک و نیز غیرت داشتن از زشتی‌ها را دستاورد بلند همتی عنوان کرده و حدود اندازه این صفات را به گستره همت فرد وابسته دانسته است.^۴

همچنین آن بزرگوار فرمود: «مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضِيلَتُهُ؛ هر کس همتش

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۳۶۳.

۳. همان، ص ۳۶۲.

۴. همان، ص ۳۶۶.

کوچک باشد، فضیلتش از بین برود».^۱

نیز فرمود: «مِنْ صِغَرِ الْهِمَّةِ حَسَدُ الصِّدِّيقِ عَلَيَّ النَّعْمَةَ؛ حسادت بر نعمت دوست، از دون همتی است».^۲

همچنین فرمود: «لَا هِمَّةَ لِمَهِينٍ؛ آدم پست همت ندارد».^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «ثَلَاثٌ يَخْجُزْنَ الْمَرْءَ عَنِ طَلَبِ الْمَعَالِي: قِصْرُ الْهِمَّةِ، وَقِلَّةُ الْحِيلَةِ، وَضَعْفُ الرَّأْيِ؛ سه چیز انسان را از دنبال کردن مقامات عالی و اهداف بلند باز می‌دارد: کوتاهی همت، چاره اندیش نبودن و سستی اندیشه».^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ أَكْلَهُ، كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا أَكَلَهُ؛ هر کس همتش خوراکش باشد، ارزشش به اندازه همان چیزی است که می‌خورد».^۵

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ، قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ؛ هر کس هم‌ و غم‌ش شکمش باشد، ارزشش به اندازه همان است که از شکمش خارج می‌شود».^۶

دومین جمله: امام می‌فرماید: صدق انسان به اندازه شخصیت اوست. هر چه انسان با شخصیت‌تر باشد، راستگوتر می‌شود، و هر چه شخصیت او پایین‌تر باشد، بیش‌تر در معرض دروغ‌گویی خواهد بود. افرادی هستند که از دین و ایمان بالایی بهره‌مند نیستند؛ ولی چون شخصیت دارند، دروغ نمی‌گویند. بین این دو رابطه‌ای وجود دارد، انسانی که دروغ می‌گوید، یا ایمان و اعتقادش ضعیف است؛ در واقع به این دلیل که به وعده‌های خداوند ایمان و اعتماد کافی

۱. مدرک پیشین، ص ۳۶۷.

۲. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۳۶۷.

۳. همان.

۴. تحف العقول، ص ۳۱۸.

۵. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۶. همان.

ندارد؛ لذا برای رسیدن به مطامع دنیوی، اعم از مال و جاه و مقام، دروغ می‌گوید؛ یا به خاطر ضعف شخصیت و عقده حقارت است و در واقع برای پوشاندن ضعف خود، به دروغ متوسل می‌شود و یا به خاطر حسد و بخل و تکبر و خود برتری‌بینی و عداوت نسبت به افراد دروغ می‌گوید و تهمت می‌زند. اگر شخص پایه‌های ایمان خود را تقویت کند و خداوند را نسبت به هر چیزی قادر بداند؛ رزق، روزی، موفقیت، عزت و آبرو را از ناحیه خداوند پندارد؛ هرگز برای رسیدن به خواسته‌های خود به دروغ چنگ نمی‌زند و باور می‌کند که این صفات رذیله با شخصیت او نمی‌سازد.

سومین جمله: امام می‌فرماید: شجاعت انسان به اندازه وارستگی و بی‌اعتنایی او به دنیا است؛ چرا که دنیاپرستی که انسان را اسیر می‌کند. کسی که به دنیا پابند نباشد و منافع خود را در خطر نبیند، از چیزی نمی‌ترسد. اصلاً شجاعت انسان با مقدار زهد و وارستگی او رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. دنیاپرستی است که انسان را در غل و زنجیر می‌اندازد و در حقیقت دلبستگی به دنیا است که مر را بر انسان سخت می‌کند و انسان حاضر نیست از این‌ها دل بکند. اگر انسان زاهد به معنای واقعی کلمه باشد و به امور مادی وابسته نباشد، از مر هم نمی‌هراسد؛ مانند امام علی علیه السلام که می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِشَدِيٍّ أُمِّهِ؛ به خدا سوگند علاقه فرزند ابی‌طالب به مر از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیش‌تر است».^۱

چهارمین جمله: امام می‌فرماید: عفت هر کس به اندازه غیرت اوست. بر اساس این فرمایش، افراد بی‌عفت بی‌غیرت هستند. کسی که مزاحم ناموس دیگران می‌شود، اگر مزاحم ناموس او شوند، ناراحت نمی‌گردد؛ زیرا در وجود چنین شخصی غیرت یافت نمی‌شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

خداوند در قرآن کریم نمونه‌هایی از غیرت را بیان می‌کند:

الف) در سوره یوسف، آیه ۳۳، نمونه غیرت دینی یکی از پیامبران بزرگ الهی یعنی حضرت یوسف علیه السلام را بیان می‌کند. توضیح این‌که وقتی یوسف علیه السلام از سوی زنان هوس‌باز مصر، مخصوصاً زلیخا مورد تهاجم قرار گرفت و از او خواستند که یوسف تسلیم خواسته‌های نامشروع آنها شود، حضرت با این‌که در سن جوانی بود و در برابر طوفان شهوات قرار داشت، بشدت در برابر آنها و در برابر طوفان شهوت مقاومت کرد، تا آن‌جا که زندان را بر خواسته‌هایشان ترجیح داد و به خداوند عرض کرد: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه این‌ها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من برنگردانی، قلب من به آنان مایل می‌شود و از جاهلان خواهم بود؛ **﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾**.

ب) خداوند متعال در سوره نور، آیه ۳۱، به زنان مؤمن دستور می‌دهد که علاوه بر حفظ حجاب، هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند که مبادا زینت پنهانش پیدا شود و صدای خلخال که برپا دارند به گوش برسد: **﴿وَلَا يَصْرِيحْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾**.

ج) در سوره احزاب، آیه ۳۲ به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که هنگام صحبت کردن با نامحرمان، به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویند؛ زیرا ممکن است بیماردلان در آنها طمع کنند: **﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾**.

اما روایات درباره عفت و غیرت فراوان است که نمونه‌هایی از آنها را ذکر می‌کنیم:

امام علی علیه السلام فرمود: **«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ**

فَعَفَّ لِكَادَ الْعَفِيفِ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ کسی که در راه خدا جهاد کند و شهید شود، اجرش بزرگتر از کسی نیست که بتواند گناه کند، ولی عَفَّتْ ورزد. انسان پاکدامن نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا شود.^۱

نیز فرمود: «الْعِفَّةُ رَأْسُ كُلِّ خَيْرٍ؛ عَفَّتْ، سرآمد هر خوبی است».^۲

همچنین فرمود: «الْعِفَّةُ أَفْضَلُ الْفُتُوَّةِ؛ عَفَّتْ، برترین جوانمردی است».^۳

نیز آن حضرت فرمود: «الْعِفَافُ يَصُونَ النَّفْسَ وَيُتْرَهُهَا عَنِ الدُّنْيَا؛ عَفَّتْ، نفس را مصون و آن را از پستی‌ها دور نگه می‌دارد».^۴

همچنین فرمود: «زَكَاةُ الْجَمَالِ الْعِفَافُ؛ زَكَاتُ زِيَايِي، عَفَّتْ است».^۵

امام صادق علیه السلام فرمود: «عَفُّوا عَنِ نِسَاءِ النَّاسِ تَعَفُّ نِسَاؤُكُمْ؛ نسبت به زنان مردم عَفَّتْ بورزید، تا نسبت به زنان شما عَفَّتْ بورزند».^۶

روایات فراوان دیگری وجود دارند ما را به عَفَّتْ از شکم بارگی و شهوت‌رانی ترغیب می‌کند به عنوان نمونه:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ: الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ؛ بیش‌تر امت من به سبب دو میان‌تهی به آتش می‌روند: شکم و شرمگاه».^۷

امام باقر علیه السلام فرمود: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِقَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؛ خداوند به چیزی برتر از پاک نگه داشتن شکم و شرمگاه عبادت نشده است».^۸

در روایات، ریشه عَفَّتْ، قناعت و خرسند بودن به چیزی است که بسنده

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۴.

۲. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۳۵۹.

۳. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۳۵۹.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، ص ۳۶۱.

۸. همان.

انسان است، که این قناعت، به عَفَّت از مال حرام منجر می‌شود.
 امام علی علیه السلام فرمود: «أَصْلُ الْعَفَافِ الْقَنَاعَةُ... الرِّضَا بِالْكَفَافِ يُؤَدِّي إِلَى الْعَفَافِ».^۱ از منظر مولای متقیان عَفَّت، میوه قناعت است و خویشنداری، میوه عَفَّت می‌باشد.^۲ هر کس عَفَّت ورزد، بار گناهانش سبک می‌شود و منزلتش نزد خداوند بالا رود. با عَفَّت است که اعمال پاکیزه می‌شود.

درباره غیرت چند نمونه از روایات را ذکر می‌کنیم:
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ؛ براستی که غیرت جزء ایمان است».^۳

نیز فرمود: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيْرًا وَأَنَا أُغَيِّرُ مِنْهُ، وَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يُغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ جدم ابراهیم [پیامبر] با غیرت بود و من از او غیرتمندترم. خدا، بینی مؤمنی را که غیرت ندارد، به خاک بمالدا!»^۴

همچنین فرمود: براستی که خداوند غیرت می‌ورزد و مؤمن غیرت می‌ورزد، غیرت ورزیدن خداوند در جایی است که مؤمن، آنچه را خدا بر او حرام کرده است، انجام دهد».^۵

به امید این‌که زنان ما عقیف و مردان ما باغیرت باقی بمانند، إن شاء الله!

۱. همان، ص ۳۶۲.

۲. همان، ص ۳۶۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۵۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۵۷.

عفو کردن از سوی کسی که قدرت انتقام دارد

امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ؛ شایسته‌ترین مردم به عفو، قادرترین مردم به مجازات است».^۱

عفو و گذشت از تقصیر دیگران و نادیده گرفتن خطاهای آنان، یکی از مکارم اخلاق است؛ چون در زندگی اجتماعی کم‌تر کسی دیده می‌شود که حقی از او ضایع نشده و دیگران به نحوی حرمت او را نشکسته باشند؛ چنانچه قرار بر انتقام و معامله به مثل باشد، جامعه هر روز عرصه زد و خورد و انتقام‌گیری است. بر این اساس، ادامه حیات اجتماعی بر پایه عفو و گذشت است؛ زیرا اگر همه مردم بنخواهند حقوق خویش را بگیرند و از کوچک‌ترین لغزشی چشم‌پوشی نکنند، زندگی بسیار تلخ خواهد شد و روح صفا و صمیمیت از جامعه رخت بر خواهد بست.

خداوند متعال در چندین جای قرآن کریم به عفو و نادیده گرفتن اشتباه دیگران دستور می‌دهد. در سوره اعراف، آیه ۱۹۹ می‌فرماید: «با آنها مدارا کن، عفو و گذشت را شیوه خودساز و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۲.

همچنین آیه ۱۳۴ سوره آل عمران، عفو و گذشت را از ویژگی‌های پرهیزکاران می‌داند.

نیز در آیه ۲۲ سوره نور می‌فرماید: «باید عفو کنید و لغزش‌های دیگران را نادیده بگیرید، آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

در تحلیل این حدیث، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اول: به عنوان اولین نکته باید ملاحظه کرد که جای عفو و جای انتقام کجاست. در سه جا عفو جایز نیست: ۱. در حقوق خداوند ۲. در مسائل عمومی و حقوق الناس ۳. در حقوق شخصی و خصوصی، در صورتی که عفو و گذشت، اثر معکوس داشته باشد و مجرم را در ارتکاب دوباره جرم جری و تشویق کند. در این‌گونه موارد، نباید عفو و چشم‌پوشی کرد؛ چون روش رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که متجاوز به سنت الهی را بر اساس آنچه در شرع به عنوان حدود آمده است، مجازات می‌کرد و در این زمینه شفاعت کسی را نمی‌پذیرفت.

امام باقر علیه السلام فرمود: امّ سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که یک بار دزدی کرد. کسانی که مال آن‌ها دزدی شده بود، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند تا حضرت آن کنیز را مجازات کند. امّ سلمه درباره کنیز خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت کرد. حضرت فرمود: «این حدّی از حدود خداست که نباید تعطیل شود.» سپس دست کنیز را بر اساس آنچه به عنوان حدّ سرقت آمده است قطع کرد.^۱

همچنین آورده‌اند که زنی از خاندان اشراف قریش به نام فاطمه سرقت کرد. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد حدّ الهی را بر او جاری کنند، قبیله بنی مخزوم از این جریان بشدت ناراحت شدند و سعی کردند به هر وسیله

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۲.

ممکن از اجرای حدّ جلوگیری کنند؛ لذا از اسامه بن زید که مورد توجه و عنایت رسول خدا ﷺ بود، خواستند که با رسول خدا ﷺ در این باره صحبت کند و از آن حضرت عفو سارقه را درخواست نماید.

هنگامی که اسامه با رسول خدا ﷺ در این باره گفت و گو کرد، حضرت سخت ناراحت شد و فرمود: «آیا درباره حدی از حدود خدا شفاعت می کنی؟!» سپس از جا حرکت کرد و ضمن خطبه ای فرمود: «ای مردم! علت این که ملت های قبل از شما هلاک شدند، این بود که اگر از بین آنان، فرد بلندپایه ای دزدی می کرد او را مجازات نمی کردند؛ اما اگر از مردم ضعیف و ناتوان کسی دست به سرقت می زد، حکم خدا را درباره او اجرا می کردند.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، اگر دخترم فاطمه نیز دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را درباره او اجرا می کنم و در برابر قانون خدا، فاطمه مخزومی با فاطمه محمدی یکسان است»^۱.

اما در جایی که مجرم به اندازه کافی از گناه خود پشیمان است و در مقام عذرخواهی برآمده است و شواهد مسلم ساخته که در آینده مرتکب نخواهد شد و یا عفو و گذشت، او را متنبه می کند، جای عفو و گذشت است. نمونه اش را در تاریخ فراوان داریم: در جریان فتح مکه، هنگامی که ابوسفیان و عبدالله بن امیه اظهار ندامت کردند، امام علی علیه السلام آنان را این گونه راهنمایی فرمود: چنانچه بروید، در مقابل رسول خدا ﷺ بنشینید و همان جمله ای را که برادران یوسف در مقام عذرخواهی از حضرت یوسف اظهار داشتند، بر زبان جاری کنید؛ پیامبر ﷺ شما را خواهد بخشید. آن ها خدمت پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ اَتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ»؛ به خدا سوگند، خداوند تو را بر ما برتری داد و ما سخت در اشتباه بودیم»^۲. سپس از حضرت تقاضای عفو کردند. حضرت

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۱.

متقابلاً این آیه را تلاوت کرد و از خطای آن‌ها درگذشت: «لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست. خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.^۱

مورد دیگر: هنگامی که مسلمانان مکه را فتح کردند و خواستند وارد شهر شوند، شخصی به نام سعد بن عباده که فرمانده سپاه بود شعار می‌داد:

«الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمُ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَةُ؛

امروز روز جنگ و نبرد است؛ امروز زن‌ها اسیر می‌شوند».

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از این شعار باخبر شد؛ آثار ناراحتی بر وجود مبارکش ملاحظه گردید؛ لذا به حضرت علی علیه السلام فرمود که پرچم را از سعد بن عباده بگیرد و سپس سعد او را از مقام فرماندهی عزل کرد. آن‌گاه حضرت فرمود: «بَلِ الْيَوْمِ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ؛ امروز روز جنگ نیست، بلکه روز رحمت و بخشش است».^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این ماجرا، فرمان عفو عمومی را صادر کرد و فرمود: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ؛ بروید دنبال زندگی خود، همه شماها آزادید».^۳

صدور فرمان عفو عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله، سبب بیداری مخالفین شد و آنان به شخصیت آن حضرت و آموزه‌های اسلام آگاه شدند.

نکته دوم: اولویتی که امام در خصوص عفو کننده، در شرایط قدرت بر انتقام فرمود؛ بر کدام پایه استوار است؟ در این زمینه سه نکته را می‌توان بیان کرد:

۱. دلیل اولویت این است که شخصی که قدرتش بیش‌تر است، نیازش به مجازات کم‌تر است؛ چون گاهی عقوبت به آن دلیل است که شخص بیم آن دارد که آن‌ها در آینده بر او مسلط شوند؛ لذا امروز باید از آنان زهر چشم بگیرد.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۲.

۲. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

۳. فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. کسی که توانا تر است، اگر مقصّر را عفو کند، دارای صفا و رحمت بیش تری است؛ زیرا او می توانست با یک اشاره فرد خاطی را بیچاره کند؛ ولی او را عفو کرد؛ لذا این عفو شایسته تر از عفو افراد معمول است و در دل و جان عفو کننده هم اثر بیش تری می گذارد. معلوم می شود که او آدمی است که بر اعصاب خود مسلط است و تهذیب نفس کرده است.

۳. تأثیر اجتماعی عفو در شرایط بهره مندی از قدرت عمیق تر است. شخصی که در صدر جامعه قرار گرفته است، اگر از مجرم خودش صرف نظر کند، خیلی اثر می گذارد. امام علی علیه السلام می فرماید: «مواظب دشمنت [ابن ملجم] باش، شکمش را سیر و بدنش را محکم کن. پس، اگر مردم او را به من ملحق کن تا نزد پروردگارم با او احتجاج کنم و اگر زنده ماندم، یا او را می بخشم یا قصاص می کنم».^۱

عفو و گذشت از نکات مهم اخلاقی است که شایسته هر مؤمن می باشد. و مؤمن نباید کینه توز باشد، یا فوراً هر خطایی را پاسخ بدهد؛ مثلاً اگر روزی به همسایه نیاز داشت؛ اما همسایه نیازش را برطرف نکرد، در صورت نیاز متقابل همسایه؛ نباید انتقام بگیرد و مقابله به مثل کند، بلکه با پاسخ مثبت دادن به او؛ همسایه اش شرمنده خواهد شد.

سه فرضی که گفته شد، عفو کردن را در هنگام بهره مندی از قدرت توجیه مقبولی می نماید.

نکته ای که به تناسب می توان بحث کرد، توجه به اصل «تغافل» است که از مهم ترین اصول اخلاقی و دارای آثار درخشان تربیتی است و از نظر روان شناسی و جامعه شناسی، نقش بسزایی در آرامش روانی جامعه دارد.

تغافل به آن معناست که شخصی چیزی را می داند و از آن آگاه است، ولی از

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲.

روی مصلحت، خود را غافل و بی خبر نشان می دهد و به گونه ای برخورد می کند که طرف مقابل تصور می کند که او از موضوع بی خبر است. همان مثلی که عبارت آن این است: «شتر دیدی؛ ندیدی».

در جامعه، به نحوی با افراد مختلف از حسود، مغرض، بی بند و بار، بی دین و بهانه جو، روبه رو هستیم و اگر بنا باشد در هر موضوعی به طور مستقیم وارد شویم و اصل قضیه را واکاوی و جست و جو نماییم، آسایش زندگی ما به هم می خورد. در صورتی که اگر اصل تغافل را رعایت کنیم و با صبر و تحمل و تدبیر امور کم اهمیت را رها کنیم و از شدت و حدت امور مهم بکاهیم و قضایا را غیر مستقیم حل کنیم؛ هم آرامش و آسایش خود را حفظ کرده ایم و هم به طور غیر مستقیم، با موعظه و استدلال، طرف مقابل را به اشتباه خود آگاه ساخته ایم. تجربه نشان می دهد که اتخاذ این شیوه، در بسیاری از موارد به اصلاح او می انجامد. این شیوه در عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه می شود؛ چنان که پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار حرف زدند و نسبت های ناروا مثل مجنون، ساحر، و دروغگو... به آن حضرت دادند؛ ولی همان افراد وقتی به حضور آن بزرگوار می رسیدند و اظهار پشیمانی کردند، حضرت به هیچ وجه حرف های آنها را به رخ آنها نمی کشید.

امام علی علیه السلام فرمود: «أَشْرَفُ أَخْلَاقِ الْكَرِيمِ كَثْرَةُ تَغَافُلِهِ عَمَّا يَعْلَمُ؛ ارجمندترین اخلاق یک شخص بزرگوار آن است که نسبت به آنچه آگاهی دارد، تغافل بورزد».^۱

نیز فرمود: «کسی که از بسیاری از امور تغافل نکند، آرامش و آسایش خود را متزلزل و ناموزون نموده است».^۲

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۱۷.

۲. همان.

نمونه بارز تغافل را در برخورد امام حسن علیه السلام با پیرمرد شامی می توان ملاحظه کرد: روزی حضرت امام حسن علیه السلام سوار بر مرکب در یکی از کوچه های مدینه عبور می کرد. پیرمردی شامی که تبلیغات معاویه او را نسبت به خاندان وحی بدبین کرده بود، وقتی آن حضرت را شناخت، هرچه توانست به آن حضرت ناسزا گفت! وقتی اهانت هایش تمام شد، امام حسن علیه السلام که گویا حرف های پیرمرد را نشنیده است، نزد او آمد و فرمود: «ای پیرمرد! به گمانم غریب هستی و اموری بر تو اشتباه شده است. اگر از ما درخواست رضایت کنی، از تو خشنود می شویم و اگر چیزی از ما بخواهی، به تو عطا می کنیم و اگر از ما راهنمایی بخواهی، تو را راهنمایی می کنیم. اگر گرسنه باشی، تو را سیر می کنیم. و اگر برهنه باشی، تو را می پوشانیم. اگر نیازمند هستی، تو را بی نیاز می کنیم و اگر گریخته باشی، به تو پناه می دهیم و اگر حاجتی داری، آن را ادا می کنیم. اگر مرکب خود را به سوی خانه ما روانه سازی و تا هر وقت بخواهی مهمان ما باشی؛ برای تو بهتر خواهد بود؛ زیرا ما خانه ای آماده و وسیع و ثروت فراوان داریم».

هنگامی که پیرمرد، سخنان آرام بخش حضرت را شنید، منقلب شد، گریه کرد و گفت: «گواهی می دهم که تو خلیفه خدا بر زمین هستی. خداوند آگاه تر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد. تو و پدرت مبعوض ترین افراد در نزد من بودید؛ ولی اینک محبوب ترین انسان، نزد من می باشید».

او وارد خانه امام علیه السلام شد و مدتی مهمان آن حضرت بود و بعد در حالی که محبت خاندان نبوت در قلب او قرار گرفته بود، از محضر آن امام بزرگوار مرخص شد.^۱

آری، این است آثار تربیتی برخوردی که بر آموزه های دینی، بر اصل عفو و رأفت و تغافل مثبت مبتنی است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

مشکلات پنج گانه مؤمن

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَمْسَ شَدَائِدٍ: مُؤْمِنٌ يَحْسُدُهُ، وَ مُنَافِقٌ يُبْغِضُهُ، وَ كَافِرٌ يُفَاتِلُهُ، وَ شَيْطَانٌ يُضِلُّهُ، وَ نَفْسٌ تُتَارِعُهُ؛ مؤمن بین پنج شدت و سختی قرار دارد: مؤمنی که به او حسد می ورزد؛ منافقی که دشمن اوست؛ کفاری که با او می جنگد؛ شیطانی که او را گمراه می سازد، و نفس او که با وی نزاع می کند»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث به یک اصل اساسی در زندگی انسانها اشاره می کند و آن این که زندگی بشر در این دنیا به انواع مشکلات آمیخته و آغشته است و فرض زندگی بدون مشکل اصولاً ممکن نیست و انسان در لابه لای مشکلات پرورش و تکامل پیدا می کند و این که امام علی عليه السلام در نهج البلاغه خطبه ۲۲۶ می فرماید: «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ؛ دنیا سرایی است که بلاها آن را احاطه کرده است»؛ بر طبیعت این جهان مبتنی است و حکمتش آن است که مشکلات باعث پرورش و بیداری انسان می شود و جلو طغیان و سرکشی او را می گیرد. زندگی مرفه اصولاً غافل کننده است. بعضی در این زمینه تشبیه زیبایی دارند:

۱. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۱۵؛ میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۸۳.

جاده‌هایی که صاف و بدون پیچ و خم هستند، از خطرناک‌ترین جاده‌ها می‌باشند؛ چون در جاده یکنواخت، خطر خواب آلودگی و تصادف بیش‌تر است؛ اما جاده‌ای که دارای دست انداز و پیچ و خم است، نمی‌گذارد راننده خوابش ببرد و طبعاً جلو خطر تصادف گرفته می‌شود. براساس این حدیث از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پنج شدت، مؤمن را در بر گرفته و غالباً انسان از این پنج شدت خالی نیست:

اَوَّلُ: از همه نزدیک‌تر این‌که در کنار او مؤمنی قرار دارد که نسبت به او حسادت می‌ورزد. گاهی در حضور او توهین می‌کند و گاهی در غیاب او غیبت می‌کند. مسلمان همیشه محبوب نیست، گاهی همسایه و گاهی برادر نسبت به او حسادت می‌ورزند و غالباً افراد گرفتار این حسادت‌ها و تنگ نظری‌ها هستند؛ مخصوصاً اگر به انسان نعمتی از مادیات یا معنویات اختصاص یابد، مورد حسادت نزدیکانش واقع می‌شود.

حسادت خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل گوناگونی مثل ضعف ایمان، تنگ نظری و بخل در وجود انسان رخنه می‌یابد. حسادت، به معنای درخواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است؛ در صورتی که وجود آن نعمت برای دارنده‌اش به مصلحت باشد. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و شخص از آن محروم است، چهار حالت مختلف در کسی که از آن نعمت محروم است، پیدا می‌شود:

۱. نخست این‌که شخص آرزو می‌کند همان‌گونه که دیگران از این نعمت بهره‌مند هستند، او هم آن نعمت را داشته باشد. این حالت را «غبطه» می‌گویند که حالتی قابل ستایش است؛ چون وجود این ویژگی انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وا می‌دارد و هیچ اثر مخربی هم در جامعه به دنبال ندارد.

۲. این‌که آرزو می‌کند آن نعمت از دیگران گرفته شود و برای تحقق این آرزو از هیچ تلاش قولی و فعلی فروگذار نمی‌کند. این حالت بسیار مذموم، «حسد» نام دارد.

۳. این که شخص آرزو می کند که خودش از نعمت بهره مند شود، اما دیگران از آن محروم بمانند. این حالت «بخل» نام دارد. لذا انسان بخیل همه چیز را برای خود می خواهد و از محرومیت دیگران لذت می برد.

۴. این که شخص دوست دارد که دیگران در ناز و نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت به سر ببرد و حتی حاضر است آنچه را دارد، در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم ببوشد. این حالت را «ایثار» می گویند که یکی از مهم ترین صفات برجسته انسانی است.

در این میان حسد که موضوع بحث ماست، یکی از زشت ترین صفاتی است که می تواند سرچشمه قتل، تجاوز و تعدی و سایر پیامدهای خطرناک در جهان شود. نمونه پیامد حسادت را در داستان هابیل و قابیل در سوره مائده، آیات ۲۷ به بعد و در سوره یوسف علیه السلام، آیات ۷ به بعد می خوانیم. حسد سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است. از منظر امام باقر علیه السلام، حسادت، ایمان انسان را می خورد، همان گونه که آتش هیزم را از بین می برد. آن حضرت فرمود: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۱.

حسودان همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیا بوده اند؛ لذا قرآن کریم به پیامبرش دستور می دهد که از شرّ حاسدان به خدا و ربّ فلق و ربّ ناس پناه ببرد.

حسود بیش تر نیروها و انرژی بدن و فکر خود را در مسیر نابودی دیگران صرف می کند. حسد روی جسم و سلامت انسان، آثاری بسیار نامطلوب بر جا می گذارد. افراد حسود، معمولاً افرادی رنجور و غالباً ناراحت و بیماراند؛ چنان که امام علی علیه السلام فرمود: «صحة الجسد من قلة الحسد؛ تندرستی از [دستاوردهای] کمی حسد است».

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۴.

همچنین فرمود: «العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد؛ عجيب است که حسودان از سلامت جسم غافلند!».

از نظر معنوی، حسد نشانه کمبود شخصیت و کوتاهی فکری و ضعف و نقص ایمان است؛ زیرا حسود خود را ناتوان تر از آن می بیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد؛ لذا سعی می کند که محسود را به عقب برگرداند؛ علاوه بر این که او عملاً به حکمت خداوند که بخشنده اصلی نعمت‌ها و تقسیم کننده آن‌هاست، معترض است و نسبت به اعطای نعمت به افراد ایراد دارد! لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «الحسد اصله من عمى القلب والجحود لفضل الله تعالى وهما جناحان للكفر والحسد وقع ابن آدم في حسرة الابد وهلك مهلكاً لا ينجو منه ابداً؛ حسد و بدخواهی ناشی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمت‌های خدا به افراد سرچشمه می گیرد، و این دو (کوردلی و ایراد به بخشش خدا) دو بال کفر هستند. به سبب حسادت بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به ورطه‌ای افتاد که هرگز از آن رهایی نیافت».^۱

دوم: دومین تنگنایی که مؤمن را در برگرفته است، منافقی است که دشمن مؤمن می باشد. هیچ جامعه‌ای خالی از منافق نیست و باید از شرّ آن‌ها به خدا پناه ببریم. در قرآن کریم، به صفات منافقان اشاره شده است که به بعضی از این صفات اشاره می کنیم:

۱. هیاهوی بسیار و ادعای بزر دارند، ولی عمل آن‌ها بسیار اندک است؛
۲. خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت، از دیگر صفات منافقان است؛
۳. خودبرتر بینی و مردم را ناآگاه و خود را عاقل و هوشیار دانستن، از دیگر ویژگی آن‌هاست؛

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸.

۴. در دل‌های آن‌ها نوعی بیماری است و هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند؛

۵. منافقان گمراه و گمراه کننده و خطاکار و غلط اندازند؛

۶. هر روز به رنگ تازه‌ای در می‌آیند و به قیافه‌ها و زبان‌های مختلف خودنمایی می‌کنند؛

۷. از هر وسیله‌ای برای فریفتن و در هم شکستن دیگران استفاده می‌کنند؛

۸. بد باطن و خوش ظاهرند و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام بر می‌دارند؛

۹. گفتارشان بظاهر شفافبخش، اما کردارشان دردی است درمان‌ناپذیر؛

۱۰. به رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و اگر کسی گرفتار بلایی شود، خوشحال خواهند شد.^۱

سوم: سومین تنگنای مؤمن، کفاری هستند که جنگ را بر مؤمن تحمیل می‌کنند.

چهارم: چهارمین تنگنای بر مؤمن، شیطان است که دشمن بیرونی برای گمراه کردن مؤمن است.

پنجم: پنجمین عاملی که مؤمن را در تنگنای شدید قرار می‌دهد، نفس انسان است که شیطان درونی اوست.

البته مشکل اساسی در خود ماست؛ چرا که اگر درون ما اصلاح شود، بقیه مشکلات آسان خواهد شد. اگر خود را بسازیم، هیچ یک از این موارد مذکور بر ما مسلط نخواهند شد.

شعری است منسوب به امام علی علیه السلام که در دیوان معروف آن حضرت چاپ بیروت، صفحه ۵۰ آمده است: «دوای تو در خود توست و تو نمی‌دانی و درد تو

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴ (بخشی از این صفات از این خطبه گرفته شده است).

هم از خودت است و تو نمی بینی...».

به عنوان نمونه، شیطان یکی از پنج شدت و تنگنایی است که عنوان گردید؛ ولی براساس آموزه‌های قرآن کریم، خداوند شیطان را بر ما مسلط نمی‌کند، بلکه خودمان شیطان را به خانه دل دعوت می‌کنیم؛ به طوری که اگر او را به سرای درونی دعوت نکنیم، نمی‌آید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»؛ تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند.^۱

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ بر بندگانم تسلط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.^۲

از خداوند می‌خواهیم که ما را از شر شیطان محفوظ بدارد؛ إن شاء الله!

۱. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

۲. سوره حجر، آیه ۴۲.

قضا و قدر

«وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ ﷺ لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُحْتَارُهُ وَيَحْكُ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا وَقَدَرًا حَاتِمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا وَكَلَّفَ يَسِيرًا وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا وَلَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبَاءً وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»^۱

جریان، این گونه است که وقتی امام علی علیه السلام از میدان صفین به سوی کوفه بر می‌گشت، پیرمردی از اهل شام در خدمت امام علی علیه السلام بود. وی از امام سؤال کرد که آیا حرکت ما به سوی شام و این جنگ و نتایج آن و حکمیت، به قضا و قدر الهی بود یا نه؟ (بقیه کلام در این حدیث ذکر نشده است؛ اما در بحار الانوار و کافی و شرح تجرید^۲ مجموعه بحث به این شکل آمده است که امام علیه السلام فرمود:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۸.

۲. کشف المراد، بحث قضا و قدر.

ما هر قدمی که برداشتیم به قضا و قدر الهی بوده است. از تپه‌ای بالا نرفتیم و در دره‌ای پایین نیامدیم، مگر این که به قضا و قدر الهی بوده است. پیرمرد عرض کرد: آیا نزد خداوند درد ورنج ما را حساب می‌کنند؟ یعنی وای از رنج بی‌حاصل من و این همه سختی که دیدیم؛ زیرا چیزی عاید ما نشد. این سخن پیرمرد نشان می‌دهد که برداشت وی از قضا و قدر همان قضا و قدر حتمی بوده است، بر این مبنا که مجبور بودید به شام بیایید و جنگ کنید و شهید بدهید و ثواب و جزائی هم نیست؛) بلکه در تمام این موارد، اجبار در کار بوده است. امام علیه السلام پیرمرد را سرزنش کرد که وای بر تو! چرا این طور فهمیدی؟! گمان می‌کنی قضا و قدر به معنای اجبار است؟ گویا تو قضای لازم و قدر حتمی را گمان کردی. اگر چنین باشد، ثواب و عقاب و وعده و وعید الهی بیهوده خواهد بود. خداوند سبحان بندگان خود را امر کرده، در عین حال مخیر ساخته؛ و آنان را نهی کرده و بر حذر داشته و تکالیف آسانی بر دوش آنان گذاشته است و هرگز تکلیف سنگینی برای آنان رقم نزنده است و در برابر کار کم آنان پاداش زیادی قرار داده و هیچ‌گاه کسی از روی اجبار او را معصیت نکرده، آن‌گونه که از روی اکراه او را فرمان نبرده است. خداوند پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتاب‌های آسمانی را برای بندگان بی‌جهت نازل نکرده است. آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان آنهاست باطل و بی‌هدف نیافریده است. آنچه گفتمی کسانی است که کافرند، وای بر کافران از آتش دوزخ! تا اینجا مضمون کلام امام علی علیه السلام با آن پیرمرد است.

در منابع اسلامی به مسأله قضا و قدر پرداخته شده و تفسیری که عوام از قضا و قدر دارند، از نظر اسلام مردود است؛ چرا که عوام این دو کلمه را این‌گونه تفسیر می‌کنند که سرنوشت هر کس از روز اول، بدون اطلاع و حضور او از طرف خداوند تعیین شده و هر کس با سرنوشت معینی از مادر متولد می‌شود که این سرنوشت قابل دگرگونی نیست و هر انسانی نصیب و قسمتی دارد که ناچار

باید به آن برسد و کوشش‌های او برای تغییر سرنوشت بی‌فایده است و هرگونه کوشش در این زمینه، به نوعی مبارزه با مشیت الهی است.

اگر قضا و قدر را چنین معنی کنیم؛ یعنی در این صورت، حکومت امثال بنی‌امیه‌ها و بنی‌عباس‌ها قابل توجیه است و باید تسلیم این حاکمیت‌ها باشیم؛ چون این امور بر قضا و قدر الهی مبتنی بوده است!

اما با بررسی منابع اسلامی معلوم می‌شود که این معنی از قضا و قدر مردود است و پذیرش آن باعث می‌شود که مفاهیمی مثل تکلیف، جهاد، سعی و کوشش و استقامت و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سؤال و حساب بی‌معنی جلوه کند.

معنای صحیح قضا و قدر: «قضا» در اصل به معنی حکم و فرمان و «قدر» به معنی اندازه‌گیری است. قضا و قدر گاهی در زمینه «احکام تکوینی و جهان آفرینش» و گاهی در زمینه «احکام تکلیفی و تشریحی» به کار می‌روند.

منظور از «قضا و قدر تکوینی» این است که هر چیزی و هر حادثه و پدیده و هر موجودی در عالم، دارای علت و اندازه‌ای است. نه چیزی بدون علت به وجود می‌آید و نه بدون اندازه‌گیری معین. مثلاً سنگی پرتاب می‌کنیم و شیشه‌ای می‌شکند. شکستن شیشه حادثه‌ای است که حتماً علتی دارد. و این که می‌گوییم علتی دارد، همان قضای تکوینی است و میزان شکستگی و اندازه و حدود آن به کوچکی و بزرگی سنگ و قوت و فشار دست و نزدیکی و دوری فاصله سنگ از شیشه بستگی دارد و این، قدر تکوینی است. بنابراین، یک معنای قضا و قدر، به رسمیت شناختن قانون علت و معلول است. پس، قضای الهی تمام کارهایی است که به فرمان خداوند در جهان هستی صورت می‌گیرد؛ چه بدون واسطه باشد و چه با استفاده از نظام علت و معلول. قدر الهی نیز اندازه‌گیری این حوادث در عالم تکوین می‌باشد. بنابراین، تولد یک فرزند از ترکیب نطفه پدر و مادر یک فرمان تکوینی و قضای الهی می‌باشد؛ اما لحظه تولد و چگونگی آن و مشخصات

کودک، قدر الهی است.

در آیات قرآن نیز قضا و قدر کراراً به این معنی آمده است، از جمله:
در سوره فصلت، آیه ۱۲: «فَقَضَيْتُمْ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»؛ که طبق این آیه، ایجاد
آسمان‌های متعدد، یک قضای الهی است.

سوره بقره، آیه ۱۱۷: «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ و هنگامی که
فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: موجود باش! و آن، فوری موجود
می‌شود».

در سوره آل عمران، آیه ۴۷ و در سوره مریم، آیه ۳۵ همین مضمون آمده
است.

همچنین در مورد قَدَر در سوره مزمل، آیه ۲۰ آمده است: «وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ».

نیز در سوره یس، آیه ۳۹: «وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ».

قدر در این آیات، به معنای اندازه‌گیری در مورد شب و روز یا در مورد سیر
ماه و مانند آن است.

بنابراین، ایمان به قضا و قدر تکوینی، همان ایمان به قانون نظام علت
و معلول است که مشتمل بر دو مطلب است:

اول این‌که بدانیم هیچ حادثه‌ای در عالم بدون علت نیست و دیگر این‌که
بدانیم علت‌العلل همه پدیده‌ها و آفریده‌ها خداوند است.

«قضا و قدر تشریحی» به معنای فرمان الهی در تعیین وظایف فردی
و اجتماعی انسان‌ها و مقدرات و حدود این وظایف است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم
نماز واجب است؛ این فرمان الهی و قضای تشریحی است؛ اما وقتی که مقدار
نماز را در هر شبانه روز تعیین و آن را هفده رکعت عنوان می‌کنیم، این قدر الهی
و تشریحی است.

در قرآن کریم، قضا و قدر به این معنی هم آمده است. در سوره احزاب، آیه ۳۶ می‌خوانیم: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛ هرگاه خدا و رسولش درباره چیزی دستوری صادر کنند، کسی از پیش خود در تغییر آن اختیاری ندارد. قضا در این جا به معنای دستور تشریحی است.

همچنین در سوره اسراء، آیه ۲۳ می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؛ خداوند دستور داده است که جز او نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید!.

نیز در سوره طلاق، آیه ۳ می‌فرماید: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»؛ خداوند برای هر چیزی از تکالیف و وظایف، قدر و اندازه‌ای قرار داده است.^۱

امام علی علیه السلام در حکمت ۱۶ نهج البلاغه کلامی دارد که مربوط به بحث قضا و قدر می‌شود. آن حضرت فرمود: «تَدُلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ؛ امور، تسلیم تقدیرهاست تا آن جا که مر انسان گاه در تدبیر و هوشیاری اوست».

بر اساس آنچه گفته شد، اختیار اعمال ما با ماست و قضا و قدر بدان معناست که اعمال ما اجباری نیست و این دو، با اصل اراده و آزادی انسان تضادی ندارند؛ ولی در عین حال در بیرون دایره اعمال ما، قضا و قدر جبری وجود دارد و حوادثی رخ می‌دهند که در اختیار ما نیست؛ مثلاً زمان و مکان تولد ما و یا چگونگی ساختمان جسمی و روحی ما و نیز وقوع حوادثی که از دایره قدرت ما بیرون است در اختیار ما نیست و حدیث مورد بحث به این مطلب اشاره دارد که گاه حوادثی در مقابل تقدیرات الهی ذلیل می‌شوند، به طوری که گاه نقشه‌های دقیق انسان برای نجاتش باعث مر او می‌شوند و این هشدار است که انسان

۱. جهت بررسی بحث تفصیلی قضا و قدر ر.ک: «انگیزه پیدایش مذاهب».

بداند در این عالم، مبدأ قدرتی هست و خودش را گم نکند.

به کرات پیش آمده است که به انجام دادن کاری تصمیم می‌گیریم، اما حادثه‌ای پیش می‌آید که تمام آن نقشه‌ها و تدبیرها را به هم می‌زند، و این دلیل آن است که بدانیم ماورای اراده ما اراده‌ای نیرومند و قدرتی برتری است که همان قدرت مطلقه خداوند می‌باشد. در واقع خداوند اراده کرده است که پرده‌های غفلت ما را کنار بزند، قدرتش را به ما نشان بدهد و ما را به خودش نزدیک کند. در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بینیم که دشمنان، طرح قتل و یا تبعید آن حضرت را ریختند، اما آن طرح و نقشه‌ها باعث پیشرفت اسلام و تسریع در هجرت مسلمانان و سرآغازی برای قدرت اسلام شد.

برادران حضرت یوسف علیه السلام تصمیم گرفتند او را بکشند و از بین ببرند؛ اما با دست خودشان، آن حضرت را عزیز مصر و بلکه ملک مصر (که بالاتر از عزیز مصر بوده است)، کردند.

ابومسلم خراسانی کسی بود که بنی عباس را بر تخت قدرت نشاند، به آن امید که خودش به قدرت برسد، ولی ابومسلم با دست خودش، خود را نابود کرد؛ زیرا بنی عباس به ابومسلم وفا نکردند.

رژیم طاغوت پهلوی دو برنامه اجرا کرده بود که کسی خیال نمی‌کرد شکست بخورد و نابود شود: نخست این که سازمان امنیت مخوفی ایجاد کرده بود که تمام زوایای اجتماعی مردم را زیر نظر داشت و تمام نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده بود.

دیگر این که ارتشی داشت نیرومند، اما بیگانه از مردم، تا جایی که مطالعه کتاب‌ها و انتخاب همسر نیروهای ارتش را می‌بایست رؤسای آن‌ها مشخص کنند. خداوند قدرت نمایی کرد و مر و هلاک آن‌ها را در همان تدبیرشان قرار داد، به طوری که تمام آن سلاح‌ها به دست انقلابیون افتاد و انقلابیون آن‌ها را نابود کردند.

خداوند وقتی بخواهد کسی را نابود کند، لازم نیست از آسمان لشکر گسیل نماید، بلکه دشمن را در دامان دشمن، مثلاً موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در دامان فرعون پرورش می دهد. قرآن کریم می گوید: زن فرعون گفت: «فُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ»؛ این نوزاد نور چشم من و تو است.^۱

ولی قرآن می گوید: آنها او را از آب بیرون آوردند، تا این که: «لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا»؛ تا سرانجام دشمن آنها و مایه اندوهشان گردد.^۲
 آری، خودشان دشمن خود را پرورش دادند.
 انسان در هر حال باید به مقدرات الهی تسلیم باشد که آنچه از دوست رسد، نیکوست.

۱. سوره قصص، آیه ۹.

۲. همان، آیه ۸.

عظمت حضرت زهرا علیها السلام (۱)

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارجعي إلى ربك راضيةً مرضيةً * فادخلي في عبادي *
وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که
هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است و در سلک بندگانم داخل شو
و در بهشتم وارد شو».^۱

حدیث اولی که درباره عظمت و بزرگی شخصیت حضرت زهرا علیها السلام مورد
بحث قرار می دهیم، حدیث مشهوری است که به عبارتهای مختلفی در
کتابهای فریقین آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا؛ هر آینه
خداوند به سبب خشم گرفتن فاطمه خشمگین می شود و به خاطر خشنودی او،
خشنود می گردد».^۲

در نقل دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه شاخه ای از
شاخه های من است: هرچه فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده و هرچه او را

۱. سوره فجر، آیه ۲۷ - ۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۹.

خشنود کند، مرا خشنود کرده است و خداوند برای غضب فاطمه غضبناک و برای خشنودی فاطمه خشنود می‌شود».

برای روشن شدن این حدیث، تحلیلی را ارائه می‌دهیم:

وجود انسان از دو نیرو تشکیل شده است: یکی نیروی رحمانی و دیگری شیطانی. نیروی رحمانی از طرف روح خدا در آدم دمیده شده و از طرف دیگر، آن عادات و خوهای شیطانی بی‌تردید در انسان وجود دارند که این دو گروه نیرو و عادات همیشه در حال تعارض هستند. از فرایند تعارض بین آن‌ها حالات سه‌گانه‌ای پیدا می‌شود: «نفس اماره»، «نفس لوامه» و «نفس مطمئه».

در مرحله اول نیروی شیطانی غلبه دارد و نیروی عقلانی و رحمانی تحت الشعاع واقع شده است، در این صورت بر وجود انسان روح سرکشی حکمرانی می‌کند که پیوسته انسان را به زشتی‌ها و بدی‌ها دعوت می‌کند و شهوات را در برابر او زینت می‌بخشد. این، همان چیزی است که همسر عزیز مصر، هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد، به آن اشاره نمود و گفت: «﴿وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾؛ من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش همواره به بدی‌ها فرمان می‌دهد».^۱

این سخن زلیخاست که وقتی به اشتباه خود پی برد، بر زبان راند، تا جایی که در نقلی آمده است: زمانی که حضرت یوسف علیه السلام بزرگ مصر شد، زلیخا در رهگذر ایستاده بود و با دیدن عظمت یوسف علیه السلام جملاتی گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِمْ وَالْمُلُوكَ عِبِيدًا بِمَعْصِيَتِهِمْ؛ حمد خدای را که بنده را پادشاه می‌کند به خاطر طاعتش و پادشاه را به خاطر عصیانش بنده می‌کند».

در این مرحله نه انسان از خدا راضی است، نه خداوند از انسان خشنود می‌باشد.

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

در مرحله دوم که «نفس لوامه» است، انسان دارای روحی است بیدار و نسبتاً آگاه و گرچه هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته، گاه لغزش پیدا می‌کند و در دامان گناه می‌افتد؛ احتمالاً کمی بعد بیدار می‌شود، توبه می‌کند و در مسیر سعادت باز می‌گردد. این، همان چیزی است که به آن «وجدان اخلاقی» می‌گویند که در درون جان انسان است و به هنگام انجام دادن کار نیک روح آدم را از شادی و نشاط آکنده می‌کند و به هنگام انجام دادن کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار می‌دهد. وجدان اخلاقی در بعضی از انسان‌ها بسیار قوی است و در بعضی دیگر بسیار ضعیف است؛ ولی این وجدان در هر انسانی وجود دارد، مگر این‌که با کثرت گناه، به کلی آن را از کار انداخته باشد.

در این مرحله، او از خدا راضی می‌شود، اما نمی‌داند که خدا از او راضی هست یا نه. البته روایاتی داریم که اگر بخواهیم بدانید که خداوند از شما راضی هست یا نه می‌توانند انسان را به این نکته راهنمایی کنند. از جمله:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علامة رضی الله عن خلقه رخص اسعارهم، و عدل سلطانهم، و علامة غضب الله علی خلقه جور سلطانهم، و غلاء اسعارهم؛ نشانه خشنودی خدا از خلقش، ارزانی نرخ‌هایشان و دادگری سلطان است و نشانه خشم خدا به خلقش جور سلطان و گرانی نرخ‌هایشان است.»^۱ براساس این روایت گشایش امور زندگی (اصولاً) و ارزانی در جامعه و گسترش عدالت نشانه خشنودی خدا از عموم است.

در حدیث دیگری آمده است که حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «خدایا! مرا به کاری راهنمایی کن که هرگاه به آن عمل کنم، خشنودی تو را به دست آورم». خداوند به او وحی فرستاد که ای فرزند عمران! همانا خشنودی من در ناخشنودی توست و تو طاقت این را نداری. پس، موسی علیه السلام گریه کنان به سجده

۱. تحف العقول، کلمات قصار آن حضرت.

افتاد و عرض کرد: «پروردگارا! تو مرا به افتخار سخن گفتن با خودت سرافراز کردی و پیش از من با هیچ بشری سخن نگفتی و حال مرا به کاری که بدان سبب به خشنودی تو نایل آیم، رهنمون نمی شوی؟!» خداوند به او وحی فرمود: «إِنَّ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي؛ همانا خشنودی من در خرسندی تو به قضای من است».^۱

امام علی علیه السلام فرمود: «ثَلَاثٌ يُبَلِّغُنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ: كَثْرَةُ الْأِسْتِغْفَارِ، وَخَفْضُ الْجَانِبِ، وَكَثْرَةُ الصَّدَقَةِ؛ سه چیز است که بنده را به خشنودی خدا می‌رساند: استغفار زیاد، فروتنی و صدقه دادن زیاد».^۲

امام سجاد علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَسْبَعُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ؛ همانا خرسندترین شما نزد خداوند کسی است که خانواده خود را بیش تر در گشایش و رفاه قرار دهد».^۳

امام علی علیه السلام فرمود: «عَلَامَةُ رِضَا اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَنِ الْعَبْدِ، رِضَاهُ بِمَا قَضَى بِهِ سُبْحَانَهُ لَهُ وَعَلَيْهِ؛ نشانه خشنودی خدای سبحان از بنده، خرسندی اوست به آنچه خدای سبحان به سود و زیان او مقدر فرموده است».^۴

در مرحله سوم که نیروهای عقلانی و رحمانی بر نیروهای شیطانی غالب می‌شوند، همان است که قرآن از آن به «نفس مطمئنه» تعبیر می‌کند؛ یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤولیت رسیده است. دارنده چنین نفسی براحتی نمی‌لغزد و شیطان به آسانی نمی‌تواند او را فریب دهد. در این مرحله هم خدا از بنده اش راضی است و هم بنده از خداوند خشنود می‌باشد. قرآن کریم در سوره

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۴.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۸۱.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۱۳۶.

۴. غرر الحکم، شماره ۶۳۴۴.

فجر به این نکته اشاره کرده است:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گردد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو راضی است».

از این مقام بالاتر بخش پایانی آیه است: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ و در سلک بندگانم داخل شو و در بهشتم وارد شو».

این مقامی است که در آن مقام، میان خلق و خالق جدایی نیست. بنده محو جمال و جلال خدا و اراده او اراده خداست. یک اراده است نه دو اراده. خشم او خشم خداست و هرچه او می‌خواهد این هم می‌خواهد و بالعکس. هرچه بنده اراده می‌کند، خدا هم اراده می‌کند و بالعکس. در این جا مقام محو و فناست. بنده در این رتبه و مقام دیگر خودی نمی‌بیند، بلکه فقط خدا می‌بیند. حدیثی که در اول بحث درباره حضرت زهرا علیها السلام خوانده شد در این قالب بررسی و پذیرش است و طبعاً خداوند به رضایت فاطمه علیها السلام راضی است و به غضب او غضبناک می‌شود.

باید در این مسیر گام برداشت و نفس اماره را پشت سر گذاشت تا بر وجود من حاکم نباشد. از توبه و شکستن توبه نباید ناراحت شد، آن قدر باید جنگید تا نفس لوامه به نفس مطمئنه تبدیل شود و آرامش پیدا کند؛ زیرا به دنبال آن راضیه مرضیه خواهد بود و رسیدن به مرحله فانی شدن به رضای خدا.

در روایتی نقل شده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام پرسید: «آیا ممکن است که مؤمن از قبض روح ناراضی باشد؟» امام فرمود: «نه، به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مر برای قبض روح مؤمن می‌آید، مؤمن اظهار ناراحتی می‌کند. فرشته مر می‌گوید: ای ولی خدا! ناراحت نباش. سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده است، من بر تو از پدری مهربان مهربان‌ترم. درست

چشم‌هایت را بگشا و ببین. او نگاه می‌کند، در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریه او را می‌بینند. فرشته به او می‌گوید: نگاه کن، این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تو هستند. او چشمانش را باز می‌کند و به آن‌ها می‌نگرد. ناگهان گوینده‌ای از سوی پروردگار بزرگ چنین ندا می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...﴾ ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو به ولایت آن‌ها راضی هستی و او با ثوابش از تو خشنود است. در میان بندگانم، یعنی محمد و اهل بیتش علیهم السلام داخل شو و در بهشتم وارد شو. در این هنگام چیزی برای انسان محبوب‌تر از آن نیست که هرچه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد.^۱

۱. اصول کافی، ج ۳، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۷۸ ذیل سوره فجر، آیه ۲۷.

عظمت حضرت زهرا علیها السلام (۲)

از امام صادق علیه السلام درباره حضرت زهرا علیها السلام سؤال شد که چرا آن حضرت را زهرا می‌گویند؟ حضرت فرمود: «لِأَنَّهَا كَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا زَهْرَ نُورِهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ چون وقتی حضرت زهرا علیها السلام در محراب عبادت می‌ایستاد، نور او برای اهل آسمان‌ها منتشر می‌شد؛ همان‌گونه که نور کواکب و ستارگان برای اهل زمین منتشر می‌شود».^۱

در توضیح این حدیث، لازم است از گفته‌های امام علی علیه السلام به کمیل شروع کنیم. آن حضرت طوایف مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ؛ مردم سه دسته‌اند: دانشمند الهی، آموزنده‌ای به راه رستگاری، و گروهی مثل پشه‌هایی که دستخوش باد و طوفان هستند و همیشه سرگردانند. اینان به دنبال هر سر و صدایی می‌روند و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند. نه از روشنایی دانش نور گرفتند و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

گروه اوّل، علمای ربانی هستند که جنبه الهی دارند و به رب و پروردگار خود منسوب‌اند. این‌ها مریبان مردم و گل‌های سرسبد جامعه هستند. گروه دوم، متعلم هستند، یعنی از نور علم استفاده می‌کنند. سوم افراد بی‌هدف و بی‌برنامه و بی‌مقدار و بی‌وزن هستند که تکیه‌گاه محکمی در زندگی ندارند.

گروه اوّل، نورانی هستند و نور از آن‌ها پخش می‌شود؛ گروه دوم نور می‌گیرند و گروه سوم تاریک و ظلمانی هستند. گروه اوّل مثل آفتاب‌اند، گروه دوم مثل ماه که کسب نور می‌کنند و گروه سوم ظلمانی و تاریک هستند. در این مبحث آیه ۳۵، سوره نور بسیار مناسب حال است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ خداوند نور آسمان و زمین است. مثل نور خداوند، همانند چراغدانی است که در آن چراغی [پرفروغ] باشد. آن چراغ در حبابی قرار گیرد؛ حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی [و آن چنان روغنش صاف و خالص است که] نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود. نوری است بر فراز نور و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خداوند به هر چیزی آگاه است.»

در خصوص این آیه خیلی بحث شده؛ اما تفسیر ساده آیه این است که خداوند نور آسمان و زمین است و نور الهی را به چراغی که دارای چهار عنصر می‌باشد، تشبیه نموده است: یکی مبدأ نور که «مصباح» است و همان فتیله می‌باشد. دوم، وسیله تنظیم است که «زجاجه» می‌باشد و به معنای شیشه‌ای است که روی چراغ می‌گذارند تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را از طرف

پایین به بالا تنظیم نماید و بر نور و روشنایی شعله بیفزاید. (چرا که اگر شعله ناقص بسوزد، هم دود می‌کند و هم نور کامل ندارد.) سوم، عامل حفاظت است که همان «مشکات» می‌باشد. مشکات محفظه‌های شیشه‌ای است که به صورت مکعب مستطیل می‌ساختند و دری درشت داشت و در بالای آن روزنه‌ای برای خروج هوا بود و چراغ را در آن می‌نهادند. چهارم، عامل انرژی زاست که «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ...» یعنی همان «روغن زیتونی» بود که یکی از بهترین روغن‌ها برای اشتعال بوده است.

نور ایمان که در قلب مؤمنان است، دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پرفروغ موجود است.

«مصباح»، همان شعله‌های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می‌گردد.
 «زجاجه»، حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می‌کند.
 «مشکاة»، سینه مؤمن و مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار اوست که ایمان وی را از گزند طوفان و حوادث مصون می‌دارد.
 «شجره مبارکه زیتون»، همان وحی الهی است که ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله ور و پربار می‌گردد.

خدا نور آسمان‌هاست که منظور پنج چیز است: یکی ایمان به خدا، دوم قرآن، سوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، چهارم اطاعت خدا، پنجم علم و معرفت. این پنج مورد از هم جدا نیستند، بلکه با هم رابطه دارند: علم از قرآن و ایمان جدا نیست و خود، علم نور است: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء؛ علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می‌افکند.»^۱ علم نور است و قرآن نیز نور است. از مجموع این‌ها این نتیجه روشن گرفته می‌شود که افراد با ایمان از دو دسته خارج نیستند: یا خود مبدأ نور هستند؛ یا سراغ مبدأ نور می‌روند و راه خود

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۶.

را پیدا می‌کنند. اما افراد بی‌ایمان و بی‌هدف که با هر بادی به این سو و آن سو می‌لغزند، نه خود نور دارند و نه سراغ نور می‌روند. افراد با ایمان مثل کوه باوقار و سنگین هستند؛ در مقابل طوفان نمی‌شکنند، در حالی که افراد بی‌ایمان، زیر هر پرچمی می‌روند و با کوچک‌ترین بادی می‌لغزند.

برگردیم به حدیث: مبدأ نور و گستره و قدرت آن گوناگون است، بعضی فقط خانه را روشن می‌کند و بعضی شهر را و بعضی مثل خورشید هستند؛ اما کسانی هستند که مبدأ نورند و دنیا را از نور خود روشن می‌کنند؛ به طوری که همه از نور آن‌ها استفاده می‌کنند. بر اساس حدیثی که عنوان شد، حضرت زهرا علیها السلام را به این دلیل زهرا نامیدند که چون وقتی در محراب عبادت قرار می‌گرفت، نورش تمام آسمان‌ها را روشن می‌کرد، و در آن حال ملائکه از نور وجود حضرت زهرا علیها السلام استفاده می‌کنند، نه تنها انسان‌ها از آن بهره می‌برند، بلکه اهل آسمان و زمین هم از آن بهره می‌گیرند. براستی چرا من وامثال من که خود را از دوستاناران حضرتش می‌دانیم، از آن مبدأ نوری که آسمان و زمین و اهل آن، از آن بهره می‌برند، بهره‌برداری نکنم؟! فضّه که خادم حضرت زهرا علیها السلام بود، بعد از آن حضرت بیست سال زندگی کرد؛ اما چون از نور حضرت زهرا علیها السلام بهره برده بود، در آن مدت ۲۰ سال فقط با قرآن سخن می‌گفت.

در قرآن و روایات از چند چیز به عنوان «نور» یاد شده است:

۱. قرآن: در سوره مائده، آیه ۱۵ می‌فرماید: «**قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ**»؛ از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد.
- سوره اعراف، آیه ۱۵۷: «**وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**»؛ کسانی که از نوری پیروی می‌کنند که با پیامبر نازل شده است، آن‌ها رستگارانند.
۲. ایمان: در سوره بقره، آیه ۲۵۷ می‌فرماید: «**اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ**

الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ خداوند، ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند. آن‌ها را از ظلمت‌های [شُرک و کفر] به سوی نور [ایمان] رهبری می‌کند».

۳. هدایت الهی: در سوره انعام، آیه ۱۲۲ می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا؛ آیا کسی که مرده بوده و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود؛ همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد؟!».

۴. شخص پیامبر صلی الله علیه و آله: در سوره احزاب، آیه ۴۶ می‌فرماید: «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا؛ ما تو را [پیامبر] دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او و چراغی نوربخش قرار دادیم».

۵. امامان معصوم علیهم السلام: در زیارت جامعه آمده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخْلِقِينَ؛ خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید.» و در همان زیارتنامه آمده است: «وانتم نور الاخيار و هداة الابرار؛ شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید».

خداوند، نور و روشنی بخش عالم آفرینش است. همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده‌اند و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او روزی می‌خورند و مرهون لطف دائم و مستمر او هستند؛ به طوری که اگر لحظه‌ای لطف خود را از آن‌ها بردارد، همگی در تاریکی و ظلمت و فنا و نیستی فرو می‌روند. قرآن نور است، چون کلام اوست. پیامبران نورند، چون فرستادگان او هستند. امامان انوار الهی هستند، چون حافظان آیین او می‌باشند. ایمان نور است، چون رمز پیوند با اوست. علم نور است، چون سبب آشنایی با او خواهد شد و حضرت زهرا عليها السلام نوری است که از وجود مبارکش اهل آسمان‌ها و زمین نور و هدایت و علم و ایمان می‌گیرند.

جای آن دارد مفاد حدیثی که در ابتدای بحث به آن اشاره شد، با تحلیلی که بر آیه ۳۵ سوره نور ارائه گردید، تطبیق گردد و نتایج آن مورد نظر قرار بگیرد.

در دعای جوشن کبیر درباره خداوند می فرماید: «یا نُورَ النُّورِ، یا مُنَوَّرَ النُّورِ، یا خَالِقَ النُّورِ، یا مُدَبِّرَ النُّورِ، یا مُقَدِّرَ النُّورِ، یا نُورَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً قَبْلَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً بَعْدَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً فَوْقَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ؛ ای نور نورها! ای روشنی بخش روشنایی‌ها! ای آفریننده نور! ای تدبیر کننده نور! ای تقدیر کننده نور! ای نور همه نورها! ای نور قبل از هر نور! ای نور بعد از هر نور! ای نوری که برتر از هر نوری! و ای نوری که همانندش نوری نیست!»

در نتیجه همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرند و به نور پاک او منتهی می‌شوند.

عظمت حضرت زهرا علیها السلام (۳)

علامه مجلسی در صفحه ۲۹ جلد ۴۳ بحارالانوار، حدیثی را در عظمت و بزرگی شأن حضرت زهرا علیها السلام به نقل از اباذر چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاد تا علی علیه السلام را صدا بزنم. من رفتم پشت درب خانه صدا زدم، اما کسی جوابم را نداد. مطمئن شدم که کسی داخل خانه نیست، در حالی که آسیاب گندم در حال چرخیدن است و کسی آن را می‌گرداند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و عرض کردم: در خانه علی علیه السلام مسئله عجیبی دیدم: آسیاب در حال کار کردن بود؛ اما کسی در آن جا حضور نداشت! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَارِحَهَا إِيمَانًا وَ يَقِينًا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَهَا فَأَعَانَهَا عَلَى دَهْرِهَا وَ كَفَاهَا، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً مُوَكَّلِينَ بِمَعُونَةِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام؛ بدرستی که خداوند قلب و جوارح دخترم، فاطمه را از ایمان و یقین پر ساخته است و هر آینه خداوند می‌داند که فاطمه تنهاست و مشکلات، گاهی او را ضعیف می‌کند؛ لذا فرشتگانی را جهت خدمت در خانه فاطمه مأمور می‌کند. آیا نمی‌دانی که خداوند را فرشتگانی است که برای کمک کردن به آل محمد علیهم السلام مأموریت دارند؟!»

خداوند متعال در سوره فصلت، آیه ۳۰ می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ

اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛ کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است و سپس استقامت کردند؛ فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند که نترسید و غمگین نباشید و بر شما بشارت باد بهشتی که به شما وعده داده شده است!.

آری، کسانی که دل به خدا بستند و از ایمان محکم برخوردار شدند و تمام زندگی را به رنگ خدایی در آوردند و در مسیر سعادت انحرافی پیدا نکردند؛ فرشتگان الهی بر آنها نازل می‌شوند که نترسید و غمگین نباشید و البته جای این توفیق برای آنها وجود دارد.

همچنین از آنجا که آیه بدون قید و شرط سخن از نزول فرشتگان به میان آورده است، معنای عام از آن فهمیده می‌شود، مبنی بر این که نزول فرشتگان به هنگام مرگ این بندگان اختصاص ندارد، بلکه به هنگام ورود به قبر و در موقع زنده شدن در رستاخیز هم خواهد بود. البته در این زمینه روایاتی وارد شده که نزول فرشتگان را در زمان مرگ این بندگان مطرح کرده و روایاتی هم حال حیات آنان را مطرح نموده است و این که در بیش تر روایات زمان مرگ آنان را در بردارد، به عنوان مصداق روشن این مفهوم وسیع است.

ضمناً فرق «خوف» و «حزن» این است که خوف و ترس مربوط به حوادث آینده و حزن و اندوه مربوط به حوادث گذشته است. لذا بشارت فرشتگان مبنی بر آن است که نه از حوادث سختی که در پیش رو دارید، (چه در دنیا و چه در هنگام مرگ و چه در مراحل رستاخیز) نگران باشید و نه از گناهان گذشته خود یا فرزندان که از شما در دنیا باقی می‌مانند، غمی به دل راه دهید.

خداوند متعال در این آیه و دو آیه بعد به هفت موهبت بزرگ اشاره می‌کند که از سوی فرشتگان الهی به کسانی داده می‌شود که در راه خدا استقامت کنند: اول، این که خوف از آنها برطرف می‌شود؛ دوم، حزن از آنها دور می‌گردد؛ سوم،

بشارت به بهشتی است که به آنها وعده داده شده است؛ چهارم، فرشتگان یاران و مددکاران آنها در دنیا و آخرت هستند؛ پنجم، این که در بهشت هر چه بخواهید فراهم است؛ ششم، این که آنچه از مواهب معنوی هم طلب کنند، در اختیار آنها قرار می‌گیرد و هفتم، این که در بهشت جاودان، مهمان خداوند خواهند بود.

همچنین آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره آل عمران که داستان جنگ بدر را مطرح می‌کند، شاهد دیگری بر یاری رساندن فرشتگان است: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»؛ خداوند، شما را در بدر یاری کرد، در حالی که شما ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید. * در آن هنگام که تو، به مؤمنان می‌گفتی: آیا کافی نیست پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که فرود آیند، یاری کند؟! * آری، اگر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوص دارند، مدد خواهد کرد. * ولی این‌ها فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست و گرنه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است».

قرآن کریم بعد از پایان جنگ بدر، به آنها یادآوری می‌کند که خداوند، آنان را با فرشتگان یاری کرد و اگر صبر کنید و تقوا داشته باشید، قول مدد و یاری رسانی بالاتر وجود دارد؛ به طوری که پنج هزار فرشته مجهز را برای شما می‌فرستد؛ ولی خیال نکنید که پیروزی و نصرت در اختیار فرشتگان است، بلکه این نزول فرشتگان به این دلیل است که خوشحال بشوید؛ و الا نصرت و یاری از ناحیه خداست؛ زیرا خداوند دارای لشکریان غیبی است که گاهی به فرشتگان ارتباط

ندارد. وقتی اراده خداوند تعلق بگیرد: «يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» لذا در جنگ احزاب، وقتی عمرو بن عبدود در برابر امیر مؤمنان علیه السلام قرار گرفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برز الایمان کله الی الشرک کله؛ تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت»^۱؛ زیرا پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری، پیروزی کفر بر ایمان یا بالعکس بود، (که آینده اسلام و شرک را مشخص می کرد)، در این جنگ فرشته ای نازل نشد و لشکری فرود نیامد، بلکه خداوند با نوع دیگری از لشکر غیبی خود که همان ترس و وحشت باشد، آن ها را شکست داد. تندبادی آمد و دستگاه آن ها را به هم ریخت و لذا دشمنان فرار کردند.

در داستان جنگ احد مسئله به گونه ای دیگر بود که مسلمین ظاهراً شکست خوردند و این شکست به دلیل سربلندی از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله بود. البته این شکست سر منشأ پیروزی هایی شد. حمزه در این جنگ شهید گردید و خیلی فرار کردند و آن که بیش از همه فداکاری می کرد، امام علی علیه السلام بود که با کمال رشادت می جنگید، تا این که شمشیرش شکست و پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر خود را که به ذوالفقار موسوم بود، به امام علی علیه السلام داد. در این جنگ، بیش از شصت زخم بر سر، صورت و بدن امام علی علیه السلام وارد آمد. در این موقع بود که بیک وحی به پیامبر عرضه داشت: «ای محمد! معنای مواسات همین است.» پیامبر فرمود: «علی از من است و من از اویم.» و جبرئیل فرمود: «و من هم از هر دو تای شما هستم.» پیامبر صلی الله علیه و آله بیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می گوید: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی»^۲.

در این اثنا فریادی برخاست که محمد کشته شد. گروهی از مسلمانان فرار کردند و لشکر مشرکان به طرف مکه حرکت کرد؛ اما در بین راه، شیطان آن ها را

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۹۷.

و سوسه کرد که چرا کار را یکسره نمی‌کنید؟! به مدینه برگردید، شهر را غارت کنید، مسلمانان را در هم بکوبید و اگر محمد صلی الله علیه و آله زنده است او را به قتل برسانید. بر اساس همین و سوسه فرمان بازگشت مشرکان صادر شد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ لذا از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله برای حرکت به سوی مشرکان فرمان عمومی داده شد و حتی مجروحان جنگ برای پیکار با دشمن آماده شدند و از مدینه حرکت کردند. این خبر به گوش مشرکان رسید و خداوند ترس را در دل آن‌ها افکند؛ در نتیجه مشرکان، بسرعت به سوی مکه بازگشتند.

برگردیم به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: خداوند، به فاطمه ایمان و یقینی داد که تمام روح و جسم فاطمه را آکنده ساخته است و آسیاب دستی فاطمه را ملائکه می‌گردانند.

از این بالاتر، ارتباط حضرت فاطمه با فرشتگان است که روایاتی در باب مصحف فاطمه وارد شده که در اصول کافی، جلد ۱، صفحات ۵۹ و ۶۰ آمده است.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام غمناک و اندوهناک بود و اشک می‌ریخت تا این‌که خداوند فرشته‌ای را به سوی او فرستاد تا غم و اندوهش را برطرف سازد. آن فرشته با حضرت زهرا علیها السلام سخن می‌گفت و احوال پدر بزرگوارش و جایگاهش و سرگذشت فرزندان را پس از وی گزارش می‌داد. در این زمینه مصحفی است که رویدادهایی از آینده و یاد پیامبران و اوصیا و حاکمان در آن مصحف وجود دارد. این مصحف مشتمل بر قرآن و احکام نیست. امام علی علیه السلام آن را از فاطمه علیها السلام می‌گرفت و می‌نوشت. در بعضی از نقل‌ها آمده است که حجم این مصحف سه برابر قرآن است و به عنوان میراثی ماندگار در نزد امامان علیهم السلام می‌باشد.^۱

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۵۲ به بعد؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱ به بعد.

نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود، این است که عظمت و شأن حضرت زهرا علیها السلام به بیان ما نیازی ندارد. آنچه مهم است این‌که از آن حضرت الگو بگیریم و ایمانمان را بالا ببریم. در این صورت، فرشتگان به اندازه ایمانمان به کمک و یاری ما می‌آیند. بر ماست که تا می‌توانیم در ایمان و عمل شبیه آن حضرت و شبیه ائمه علیهم السلام بشویم.

در پایان، جهت تیمن و تبرک احادیثی از آن حضرت ذکر می‌کنم و اشعاری از سرایندگان درباره آن حضرت می‌آورم. به امید این‌که به سفارش‌ها و به احادیث آن حضرت عمل کنیم، ان شاء الله:

۱. «جَعَلَ اللَّهُ الصَّلَاةَ تَزْيِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ؛ خداوند، نماز را به خاطر دوری شما از تکبر قرار داده است».^۱

۲. «إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمَرْنَاكَ، وَتَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ، فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَإِلَّا فَلَا؛ اگر به آنچه به تو امر کردیم، عمل کردی، و از آنچه تو را از آن نهی نمودیم، دوری کردی؛ از شیعیان ما هستی و گرنه شیعه ما نیستی».^۲

۳. «خَيْرُكُمْ أَيْتَكُمْ مَنَاجِبُهُ، وَأَكْرَمُكُمْ لِنِسَائِهِمْ؛ نیکوکارترین شما، مهربان‌ترین شما با مردم و خوش‌برخوردترین شما با همسرانتان است».^۳

۴. «قَالَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام: خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ؛ خیر و سعادت برای زن آن است که مردان اجنبی او را نبینند و او هم آنان را نبیند».^۴

* * *

۵. حضرت زهرا علیها السلام برای پاره‌ای از مشکلات زندگی که بر او فشار آورده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله با ابزار معنوی، فاطمه‌اش را تسکین

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۴.

۳. دلائل الامامه طبرسی، ص ۷.

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۶.

داد و آن نوشته‌ای با این متن بود:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُوْذَى جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَتَّقْ خَيْرًا أَوْ لَيْسَكْتُ؛^۱ کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه‌اش را نمی‌آزارد و کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به مهمان احترام می‌گذارد و کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، یا به خیر سخن می‌گوید، یا سخن نمی‌گوید».

آیه قرآن که گل دفتر است	معرفت فاطمه و کوثر است
نور نداریم چنین قاهره	عالمه و طیبه و طاهره
عرش خدا، رقعہ منشور او	نور علی نور علی نور او

ای پدرت رحمة للعالمین	مرحمتی کن به من دل غمین
من که ز احسان تو شرمندهام	دست به دامان تو افکنده‌ام
کس نبرد راه به سامان تو	جز پدر و شوهر و یزدان تو
ابن و ابّت تاج سر عالمند	نسل تو سادات بنی آدمند

در رتبه ز انبیا مقدم زهراست	همتای علی مرد دو عالم زهراست
بر گوی به آن که اسم اعظم جوید	شاید که تمام اسم اعظم زهراست

غفلت

امام سجاده علیه السلام می فرماید: «كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ، وَكَمْ مِنْ مَعْرُورٍ بِحُسْنِ السَّتْرِ عَلَيْهِ، وَكَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ؛ چه بسیار کسی که گفتند خوب است و فریفته شد و چه بسیار کسی که به خاطر پرده پوشی بر او فریفته گردید، و چه بسیار کسی که از احسان به او غافلگیر شد».^۱

به عنوان مقدمه این نکته قابل ذکر است که نشانه‌های بیداری و هدایت انسان در عالم فراوان است. اگر انسان دقت کند، همه چیز در این عالم مایه بیداری اوست. حدیث جالب توجهی از امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده و آن در پاسخ به این است که هارون برای امام نوشت: «عِظَنِي وَأَوْجِزْ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هارون از امام علیه السلام خواست که او را کوتاه و مختصر موعظه کند. امام در پاسخ نوشت: «هر چیزی را که می بینی، در آن موعظه است».^۲

نگاه به قدرت‌هایی که نابود شدند، نگاه به انسان‌های سالم و افراد نیرومندی

۱. تحف العقول، موعظ آن حضرت، ص ۲۸۱.

۲. سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۳۹.

که سلامتی خود را براحتی از دست داده‌اند، نگاه به قبرستان و خفتگان در آن‌جا، نگاه به دگرگونی ملت‌ها همه و همه اسباب پند و موعظه است. ولی بشر، با وجود این همه عوامل بیداری، در خواب است و عامل اصلی این خواب، غفلت اوست. غفلت و بی‌خبری، برای سعادت انسان خطر بزرگی است و گاه افتادن در دام غفلت ولو برای یک لحظه کوتاه، سرمایه‌های معنوی انسان را از بین می‌برد. غفلت سرچشمه اصلی بدبختی‌ها، ریشه اصلی انکار معاد و اعتماد به دنیا و فراموشی آخرت است. در یک حدیث قدسی آمده است که خداوند می‌فرماید: «از سه گروه در شگفتم: از کسانی که به آتش دوزخ ایمان دارند و می‌دانند که دوزخ در پیش روی آن‌هاست، چگونه می‌خندند و از کسانی که به دنیا دل بسته‌اند، در حالی که می‌دانند بزودی از آن جدا می‌شوند و از کسانی که غافلند و می‌دانند که [فرشتگان پروردگار] از آن‌ها غافل نیستند، چگونه مشغول لهو و لعب هستند!»

باید عوامل غفلت را پیدا کنیم و درصدد برطرف کردن آن‌ها برآییم. امام سجاد علیه السلام در این حدیث، سه عامل از عوامل غفلت را ذکر می‌کند قبل از بیان این عوامل، چند روایت در باب غفلت بیان می‌کنیم:

۱. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت، خداوند خطاب به آن حضرت فرمود: «ای احمد! هرگز غافل مشو! هر کس از من غافل شود، من نسبت به این‌که او در کدام راه هلاک و نابود شود، اعتنا نمی‌کنم».^۱

۲. حضرت عیسی علیه السلام از کنار قریه‌ای عبور می‌کرد که همگی به غضب الهی نابود شده بودند. یکی از آن‌ها را به اذن خدا زنده کرد و از او سؤال نمود: «اعمال‌تان چگونه بود که چنین بلایی دامن شما را گرفت؟» او در پاسخ گفت: «پرستش بت، محبت دنیا، ترس کم، آرزوی دراز و غفلت آمیخته با لهو و لعب».^۲

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. سفینه البحار، ماده غفل.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا؛ اگر شیطان دشمن است؛ پس غفلت چرا؟!»^۱.

اما حدیث مورد بحث: امام سجاد علیه السلام سه مورد از عوامل غفلت را این گونه بیان می‌کند:

۱. یکی از عوامل غفلت، تعریف دیگران است؛ زیرا مردم خوبی‌ها را می‌بینند و بدی‌ها را نمی‌بینند؛ لذا از افراد تعریف می‌کنند و همین نکته باعث غفلت انسان می‌شود؛ چون فرد خیال می‌کند که تعریف و تشخیص مردم درست است، در حالی که در خیلی از موارد غیر از آنچه مردم می‌گویند، درست می‌باشد. امام علی علیه السلام در خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین) یکی از اوصاف افراد باتقوا را این می‌داند: «إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مَنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَاعْفُرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ هرگاه یکی از آن‌ها ستوده شود، از آنچه درباره‌اش گفته شده، در هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران نسبت به خودم آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمالم از من آگاه‌تر است. بار پروردگارا! ما را در مورد گناهیانی که به ما نسبت می‌دهند، مؤاخذه مفرما و ما را نسبت به نیکی‌هایی که درباره ما گمان می‌برند، از آن برتر قرار ده و گناهیانی را که نمی‌دانند، بیامرز!».

۲. گاهی انسان مغرور می‌شود و باعث غفلت او ستار العیوب بودن خداست؛ زیرا خداوند بر اعمال انسان‌ها پرده و پوشش می‌اندازد و رسوایش نمی‌کند و او خیال می‌کند که پاک و منزّه است؛ لذا مغرور می‌شود. غرور، انسان را از خدا دور و به شیطان نزدیک می‌کند. افراد مغرور همیشه در جامعه منفورند و غرور سرچشمه صفات رذیله دیگری است، مثل خودبرتر بینی، تکبر، عجب و خودپسندی و سبب کینه و حسد نسبت به دیگران و تحقیر آن‌ها می‌شود. بدون

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۰.

تردید یکی از عوامل اصلی رانده شدن شیطان از درگاه خداوند، غرور او بود و بر همین اساس، یکی از علل عدم تسلیم بسیاری از اقوام و افراد در برابر دعوت انبیا و پیامبران و اوصیای الهی وجود همین صفت، یعنی غرور و خودخواهی در وجود آنها بوده است.

غرور، یعنی هر چیزی که انسان را غافل می‌سازد و می‌فریبد؛ خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام، یا علم و دانش یا غیر آنها به طوری که انسان را بفریبد و از حق باز بدارد.

حجاب غرور و خودبینی باعث شد که شیطان از درگاه خداوند رانده شود و عبادت چند هزار ساله‌اش از بین برود، لذا در روایات، از غرور بسیار نکوهش شده است. در این زمینه به چند روایت توجه فرمایید:

امام علی علیه السلام فرمود: «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغِرَّةِ؛ میان شما و موعظه، پرده‌ای از غفلت است».^۱

نیز فرمود: «پافشاری کردن بنده در معصیت و آرزوی آمرزش داشتن از خدا، مغرور شدن به خداست».^۲ غرور، دارای پیامدهای خطرناکی است.

تکبر، یکی از نتایج غرور است؛ چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِإِبْنِ آدَمَ، أَوَّلُهُ نُطْقَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَعَاءٌ لِلْغَائِطِ، ثُمَّ يَتَكَبَّرُ؛ در شگفتم از آدم‌میزاد که آغازش نطفه‌ای است و فرجامش لاشه‌ای و در این میان انبان نجاست و با این احوال تکبر می‌ورزد!».^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ؛ هیچ مردی تکبر یا گردن‌فرازی نکرد، مگر به سبب احساس خواری و حقارتی

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۰۹.

که در خود یافت».^۱

امام علی علیه السلام فرمود: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيلاً عَنِ الْكِبْرِ؛ خداوند، ایمان را برای پاک کردن از شرک واجب فرمود و نماز را برای دور کردن از تکبر».^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ يَسْتَكْبِرُ يَضَعُهُ اللَّهُ؛ کسی که استکبار ورزد، خداوند او را پست می گرداند».^۳

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ؛ هر کس بر مردم بزرگی فروشد، خوار می شود».^۴

امام صادق علیه السلام فرمود: «در دوزخ برای متکبران درّه‌ای است به نام «سقر». این درّه از شدت گرمای خود به خداوند شکایت کرد و خواهش نمود که به وی اجازه دهد تا نفسی بکشد. پس نفس کشید و [از گرمای نفس خود] دوزخ را سوزاند!»^۵

۳. نکته سومی که از نظر امام سجاد علیه السلام عامل غرور است، این که گاهی انسان اعمالش ناشایسته است؛ اما خداوند به او نعمت می دهد. این نعمت باعث غرور او می شود؛ زیرا انسان خیال می کند که این نعمت‌ها را خداوند به خاطر لیاقتش به او داده؛ اما در حقیقت، وی با این احسان خداوند اندک اندک به عذاب حق نزدیک می شود؛ لذا امام حسین علیه السلام در دعایش عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِالْإِحْسَانِ، وَلَا تُؤَدِّبْنِي بِالْبَلَاءِ؛ بارالها! مرا با احسان خود که با غفلتم از گناه همراه می باشد، آرام آرام به شقاوت میفکن و با گرفتاری‌ها مرا تأدیب مفرما!»^۶

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۱۳.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۱۹.

۶. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱.

امام علیه السلام از بعضی احسان‌ها به خداوند پناه می‌برد. در قرآن کریم به چهار نوع احسان اشاره شده که یک نوع آن عذاب است:

۱. احسان در مقابل احسان: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»؛ آیا جزای نیکی جز نیکی است؟!^۱

همچنین در سوره انعام، آیه ۱۶۰ می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز به مقدار آن، کیفر نخواهد دید و ستمی بر آن‌ها نخواهد شد.

نیز در سوره بقره، آیه ۲۴۵ می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ کیست که به خدا قرض نیکویی دهد [و از اموالی که خدا او به وی بخشیده است، انفاق کند] تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند و خداوند [روزی بندگان را] محدود و گسترده می‌سازد و به سوی او باز می‌گردید [و پاداش خود را خواهید گرفت].

همچنین در سوره زمر، آیه ۱۰ می‌فرماید: «... إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند.

این آیات با هم منافات ندارند؛ چرا که حداقل پاداشی که به نیکوکاران داده می‌شود، ده برابر است و به نسبت اهمیت عمل، درجه آن بیش تر خواهد شد.

۲. احسانی که از مواهب الهی است و در مقابل شکر نعمت داده می‌شود: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ هنگامی که پروردگارتان اعلام داشت: اگر شکرگزاری کنید، [نعمت خود را] بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی ورزید، مجازاتم شدید است!^۲

۱. سوره الرحمن، آیه ۶۰.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۳. احسانی که مقدمات توفیقات خداوند است، مانند این که اسباب اطاعت را در اختیار من می‌گذارد، مثل سلامت جسم، امکانات، دوستان خوب، فضای آماده و خدمت به خلق خدا و دین خدا و سایر موارد که به عنوان مقدمه و اسباب و ابزار توفیقات و اطاعت خداوند محسوب می‌گردد.

۴. چهارمین نوع احسان، «احسان استدراجی» است که در واقع عذاب است. در این نوع از احسان، خداوند وسائل نعمت را فراهم می‌کند، اما وقتی نعمت را از او گرفت، خیلی دردناک است: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ هنگامی که آنچه به آن‌ها یادآوری شده بود، فراموش کردند، درهای همه چیز [از نعمت‌ها] را به روی آن‌ها گشودیم تا [کاملاً] خوشحال شدند [و دل به آن‌ها بستند] ناگهان آن‌ها را گرفتیم [و آن‌ها را سخت مجازات کردیم] در این هنگام همه مأیوس شدند [و درهای امید به روی آن‌ها بسته شد].^۱

امام حسین علیه السلام در حدیث دیگری در تفسیر کلمه استدراج می‌فرماید: «الْإِسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسْبِغَ عَلَيْهِ النِّعْمَ وَيَسْلُبَهُ الشُّكْرَ؛ استدراج [و غافلگیری] خداوند نسبت به بنده خود این است که نعمت‌های خود را بر او سرشار سازد و توفیق شکر آن‌ها را از او بگیرد».^۲

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»؛ و آن‌ها که آیات ما را تکذیب کردند، تدریجاً از آن راه که نمی‌دانند گرفتار و مجازاتشان خواهیم کرد؛ در معنای استدراج می‌فرماید: «منظور این آیه بنده گنهکاری است که پس از ارتکاب گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می‌دهد؛ ولی او آن نعمت را به حساب خوبی

۱. سوره انعام، آیه ۴۴.

۲. تحف العقول، کلمات قصار آن حضرت.

خودش گذاشته و از طلب بخشش در برابر گناه غافلش می‌سازد.^۱

نیز فرمود: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَادْتَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ وَيَذْكُرُهُ الْاِسْتِغْفَارَ، وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَادْتَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْاِسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادَى بِهَا وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» بِالنِّعَمِ الْمَعَاصِي؛ موقعی که خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، هنگامی که آن بنده گناهی مرتکب شود، او را گوشمالی می‌دهد تا به یاد تو بیفتد و هنگامی که شر بنده‌ای را [بر اثر اعمالش] بخواهد، موقعی که گناهی می‌کند، نعمتی به او می‌بخشد تا آن بنده استغفار را فراموش نماید و به آن گناه ادامه دهد. این همان نکته‌ای است که خداوند عَزَّوَجَلَّ فرمود: از طریق نعمت‌ها به هنگام معصیت‌ها آن‌ها را تدریجاً از راهی که نمی‌دانند، گرفتار می‌سازیم.»^۲

۱. نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۵۳.

توجه به چهار مطلب (معاد، حساب، قناعت و راضی بودن)

امام علی علیه السلام می فرمایند: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَ عَمِلَ لِالْحِسَابِ وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ؛ خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد، برای روز حساب عمل کند، و به مقدار کفایت قناعت ورزد و از خدا راضی باشد!».^۱

حضرت در این جمله چهار مطلب را بیان می کند که هر چهار مطلب مصدر به «طوبی» است و «طوبی» در لغت به معنای خیر و سعادت است که در مقام غبطه بیان می شود، یعنی خوشا به حال فلان کس؛ یا مثلاً کاش نعمتی که فلانی دارد، من هم داشتم.

جمله اول توجه به معاد و یاد روز رستاخیز است. در آیات فراوانی از قرآن و روایات متعددی به مسئله معاد اشاره شده است. ایمان به معاد باعث اصلاح جامعه و نجات آن از آلودگی به انواع گناهان است. ایمان به خدا و معاد باعث می شود که انسان در وجودش احساس مسؤولیت کرده، خود را از مجازات الهی نجات دهد. ایمان و اعتقاد به روز رستاخیز به انسان این آگاهی را می دهد که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۴.

جهان سرای اقامت نیست، بلکه گذرگاهی است که باید از آن عبور کرد و به مقصد رسید. ما برای این جهان آفریده نشده‌ایم، بلکه مقصد ما آخرت است. اگر کسی به معاد توجه پیدا کند و دادگاه عدل آن روز را جلو چشم خود مجسم نماید و بداند که در شهود ملائکه خطایی نیست و آنچه را آنان دیده و نوشته‌اند، گزارش می‌دهند؛ در این صورت عامل کنترل کننده‌ای در او ایجاد می‌شود که خواسته‌هایش را در گستره وسیع کلمه کنترل کند و غرایز خود را در راهی که شرع مقدّس معین کرده است، به کار بگیرد.

جمله دوم: امام می‌فرماید: خوشا به حال کسی که می‌داند حسابی در کار است و عملی که انجام می‌دهد، مورد حساب خداوند قرار می‌گیرد؛ چرا که در قیامت اعمال انس و جن محاسبه می‌شود و همه را در محضر خداوند برای حساب و کتاب اعمالشان حاضر می‌کنند: «هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ».^۱

و از آیات متعدد قرآن و روایات استفاده می‌شود که در حسابرسی اعمال در روز قیامت فوق العاده دقت و موشکافی صورت می‌گیرد: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ پس هر کس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار خیر انجام داده باشد، آن را می‌بیند * و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد آن را خواهد دید».^۲

نیز در سوره لقمان آیه ۱۶ می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»؛ پسرم! اگر [اعمال نیک و بد تو] به اندازه سنگینی دانه خردل باشد و در دل سنگی یا در گوشه‌ای از آسمان‌ها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را در قیامت برای حسابرسی می‌آورد. خداوند دقیق و آگاه است!^۳

۱. سوره قصص، آیه ۶۱

۲. سوره زلزله، آیه ۷ و ۸

۳. سوره زلزله، آیه ۷ و ۸

همچنین از آیات قرآن استفاده می‌شود که مردم در قیامت به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که خداوند با شدت به حساب آن‌ها رسیدگی می‌کند، چنان‌که درباره بعضی از شهرها که مردم آن سرکش و گنهکار بودند، می‌فرماید:

«فَحَاسِبُنَّهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَابُنَّهَا عَذَاباً نَكْرًا»؛ و ما بشدت به حسابشان رسیدیم و به مجازات کم نظیری گرفتارشان ساختیم.^۱

گروه دوم، کسانی هستند که خداوند به حساب آن‌ها به آسانی و سهولت رسیدگی می‌کند:

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيرًا»؛ پس، کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود، بزودی حساب رسیدگی می‌شود.^۲

این تفاوت در حسابرسی در قیامت، اصولاً بدان دلیل است که عده‌ای در زندگی دنیا و رسیدگی به حساب دیگران خیلی سخت‌گیرند، به اصطلاح مو را از ماست می‌کشند، سعی دارند حق خود را بدون ذره‌ای چشم پوشی به هر قیمتی که شده بگیرند و هنگامی که خطایی از دیگری سر بزنند، تا آخرین حد ممکن او را مجازات کنند. این‌ها کسانی هستند که در زندگی، حتی نسبت به زن و فرزند و دوستان خود کم‌ترین گذشت و اغماض را دارند، و از آن‌جا که زندگی در قیامت بازتاب زندگی این جهان است، خداوند هم در حساب آن‌ها سخت‌گیری کرده و از خطای آن‌ها چندان گذشت نمی‌کند. در حقیقت، سخت‌گیری در قیامت نسبت به این افراد، بازتاب سخت‌گیری آنان در دنیا نسبت به مردم می‌باشد.

اما کسانی با گذشت و آسان‌گیرند و گناهان بعضی را نادیده می‌گیرند، خداوند هم در قیامت در مورد آنان آسان می‌گیرد و آن‌ها را مشمول عفو و رحمت خود قرار می‌دهد.

۱. سوره طلاق، آیه ۸.

۲. سوره انشقاق، آیه ۷ و ۸.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبُهُ اللهُ حِسَاباً يَسِيراً وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ قَالُوا وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ؛ سه چیز است که در هر کس وجود داشته باشد، خداوند حساب او را آسان می گیرد و او را به رحمتش در بهشت وارد می سازد. عرض کردند: یا رسول الله! آن ها چه چیز است؟ حضرت فرمود: به کسی که تو را محروم کرده است، عطا کنی و با کسی که از تو بریده است، ارتباط برقرار سازی و کسی را که به تو ستم کرده است، عفو نمایی»^۱.

در جمله سوم و چهارم که مکمل یکدیگرند، حضرت بحث قناعت و راضی بودن را مطرح نموده است و می فرماید که خوشا به حال کسی که به آنچه او را کافی است قناعت ورزد و به نعمت هایی که خداوند به او داده است، راضی باشد. در این صورت روح او آرام می گیرد و غم و ترسی نخواهد داشت.

یکی از ویژگی های افراد با ایمان و از امتیازات انسان های با فضیلت، بهره مندی از صفت ارزشمند قناعت است کسانی که روحیه قناعت و عزت دارند و هیچ گاه به مال و منال دیگران چشم توقع ندارند و در زندگی به مقدار ضرورت و کفاف بسنده کرده (و به کم تر از آن هم خشنودند)؛ این لیاقت و شایستگی را دارند که انسان نسبت به آن ها غبطه بخورد و بگوید خوشا به حال این افراد. براستی این ها به آنچه خداوند به آنان داده است، راضی و قانع اند.

قناعت دارای دو مرتبه است: یکی عالی و دیگری اعلا. مرتبه عالی، راضی بودن به حد ضرورت و کفاف است و مرتبه اعلا، رضایت دادن به کم تر از آن است.

قناعت به هر دو معنی از صفات عالی انسانی و از خصایص انبیا و اولیا و صالحان است و اگر انسان مرتبه اعلا قناعت را داشته باشد، از روحیه ایثار و گذشت هم برخوردار خواهد بود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۰۲، ذیل سوره انشقاق، آیه ۷ و ۸.

به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام دعا عرضه می‌داشت:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ وَالْكَفَافَ، وَارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ أَلْمَالَ وَالْوَلَدَ؛ خدایا! به محمد و آل محمد و دوستانش عفت نفس و پاکدامنی و به اندازه کفایت روزی مرحمت فرما و به دشمنان آن‌ها مال و فرزند [فراوان] بده». ^۱ بر این اساس، اعطای عفت نفس و روزی رساندن به اندازه کفاف، لطف و مرحمت خداست.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شتر چرانی گذر کرد؛ کسی را فرستاد تا مقداری شیر بگیرد. شتربان گفت: آنچه در پستان شترهاست برای صبحانه قبیله و آنچه در ظرف‌هاست برای شام آن‌هاست و مورد نیاز خودمان می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! مال و فرزندانش را زیاد کن! سپس به گوسفند چرانی برخورد کرد؛ کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. چوپان گوسفندها را دوشید و هرچه شیر در ظرف داشت در ظرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریخت و گوسفندی هم برای آن حضرت فرستاد و گفت: آنچه شیر در نزد ما بود، همین مقدار است و اگر بیش از این نیاز دارید می‌توانیم برایتان آماده کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! او را به قدر کفایت روزی ده! یکی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا! برای کسی که جواب منفی داد، دعایی کردی که همه ما آن دعا را دوست داریم؛ ولی برای کسی که حاجت شما را برآورد، دعایی کردی که هیچ کدام از ما آن را دوست نداریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّ مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَالْهَى. اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ؛ آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد. پس فرمود: خدایا! به محمد و آل محمد به قدر کفایت روزی عطا کن». ^۲

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. همان.

همچنین آن حضرت فرمود: «طُوبَى لِمَنْ أَسْلَمَ وَكَانَ عَيْشُهُ كِفَافاً؛ خوشا به حال کسی که مسلمان باشد و زندگی اش به قدر کفاف باشد!»^۱

نیز امام علی علیه السلام در حکمت ۴۳ وقتی اوصاف یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، به نام خباب بن ارت را بر می شمرد، از جمله ویژگی های او را قناعت و راضی بودن به قدر کفاف ذکر می کند و می فرماید: «يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرْتِّ فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِباً وَ هَاجَرَ طَائِعاً وَ قَنِعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ وَ عَاشَ مُجَاهِداً؛ خداوند رحمت کند خباب بن ارت را که از روی میل و رغبت اسلام آورد و به قصد طاعت هجرت کرد و به زندگی ساده قناعت نمود و از خدا خشنود بود و در تمام دوران زندگی خود جهاد می کرد!».

آثار مثبت قناعت:

قناعت و عدم حرص در جمع آوری مال و منال دنیوی دارای آثار فراوان در زندگی است که به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. عزّت و سربلندی:

عزّت و سرافرازی، به اندازه ای برای مؤمن اهمیت دارد که اسلام اجازه نمی دهد شخص مؤمن به هیچ وجه خود را نزد دیگران ذلیل و خوار کند و بدون تردید از جمله چیزهایی که سبب عزّت مؤمن و دوری او از ذلّت می شود، قناعت است.

امام علی علیه السلام فرمود: «الْقِنَاعَةُ عِزٌّ؛ قناعت وسیله عزّت است».^۲

۲. قناعت، گنج بی پایان است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الْقِنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى؛ قناعت گنجی است که نابود نمی شود».^۳

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. غرر الحکم، شماره ۶۶.

۳. مشکوٰۃ الانوار، ص ۱۳۲.

همچنین فرمود: «الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَعُ؛ قِنَاعَتُ مَالِي اسْتِ كِه تَمَام نَمِي شُود».^۱

۳. قِنَاعَتُ بَاعَثُ بِي نِيَاذِي اسْتِ:

امام صادق عليه السلام فرمود: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ؛ هِر كَس بِيه آنچه خدا روزی اش کرده است، قانع باشد، از بی نیازترین مردم است».^۲

امام علی عليه السلام فرمود: «الْقِنَاعَةُ رَأْسُ الْغِنَى؛ قِنَاعَتُ سِرَامَدُ بِي نِيَاذِي هَاسْت».^۳
اما زندگی کسانی که از قناعت بی بهره یا کم بهره‌اند، دارای چهره‌ای ناگوار و ناهموار است که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. **خَوَارِي وَذَلَّتْ:** کسی که به آنچه خداوند به او داده است، راضی نباشد، چشم طمع به مال دیگران پیدا کرده و دست نیاز به سوی آن‌ها دراز می‌کند که این چشم طمع و کلاً احساس نیاز، ولو احساس کاذب باعث ذلت او خواهد شد.

امام صادق عليه السلام فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ؛ چه زشت است برای مؤمن که میل و رغبتی در او باشد که او را خوار و ذلیل کند!»^۴

علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید: مقصود از میل و رغبتی که در روایات نکوهش شده و سب ذلت و خواری انسان می‌شود، آن است که شخص دست به سوی مردم دراز کند و از آنان چیزی بخواهد. اما سؤال کردن از خدا و دست نیاز به سوی او دراز کردن و توجه و رغبت به خداوند؛ علاوه بر این که ذلت آفرین نیست، باعث سربلندی و عین عزت است.^۵

معنای فرمایش علامه مجلسی آن است که اصل درخواست و اظهار نیاز ناپسند نیست، وقتی که با خداوند مطرح گردد.

۱. همان.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳. غرر الحکم، شماره ۱۱۰۶.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۵. مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

۲. نگرانی و تشویش خاطر همیشگی: امام صادق علیه السلام در ذیل آیه ۱۳۱ سوره طه که می فرماید: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ حَيْثُ وَابَقِيَ»؛ هرگز چشم خود را به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، می‌فکن که این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست و برای آن است که آن‌ها را بیازماییم، و روزی پروردگارت پایدارتر است»؛ می فرماید: «وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله راست نشست و فرمود: هر کس به خدا دل نبندد، حسرت دنیا او را از پای درمی آورد و هر کس چشم از مال و ثروت مردم برندارد، حزنش طولانی می شود و خشمش فرو نشیند، و هر کس نعمت خدا را تنها در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها ببیند، عمرش کم و عذابش نزدیک می شود».^۱

بنابراین، انسان تا زمانی روی سعادت و خوشبختی را می بیند که در زندگی اعتدال و میانه روی داشته باشد و قناعت را در زندگی خود به عنوان یک دستورالعمل زندگی رعایت کند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «رَأَيْتَ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ تمامی خیر و سعادت را در این دیدم که انسان به آنچه در دست مردم است، چشم طمع نداشته باشد».^۲

طمع بسیار کردن خواری آرد نتیجه خواری اش غمخواری آرد
مدار از کس طمع هر دم به چیزی شود خوار از توقع هر عزیزی^۳

نتیجه این که دست نیاز دراز کردن به سوی دیگران، از شرف و بزرگی انسان کم می کند و متقابلاً بی اعتنا بودن به آنچه در دست مردم است، باعث عزت و سربلندی او خواهد بود؛ لذا باید به آنچه خداوند برای ما مقدر فرموده است، راضی باشیم.

۱. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۸۳، به نقل از نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۶۴۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳. دیوان ناصر خسرو، ص ۵۴۸.

حفظ زبان و اصلاح آن

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان عاقل در پشت قلب او قرار دارد و قلب احمق پشت زبان اوست».^۱

شریف رضی می‌گوید: این فرمایش حضرت علی علیه السلام از مطالب شگفت‌انگیز و پر ارزش است و بر این مبناست که عاقل، زبانش را در سخن گفتن رها نمی‌سازد، مگر بعد از مشورت و فکر و سنجش؛ ولی حرف‌ها و سخنانی که از زبان فرد احمق بیرون می‌آید، قبل از مراجعه به فکر و دقت و اندیشه و مشورت است. بنابراین، گویا زبان عاقل تابع و پشت قلب اوست و قلب احمق تابع زبانش می‌باشد.

یکی از معانی قلب، عقل است که در قرآن هم مکرر به کار رفته است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»؛ عقل دارند، ولی به کار نمی‌اندازند.^۲ و این که به عقل، قلب گفته شده، به این دلیل است که بین روح و جسم انسان ارتباط عمیقی است و ارتباط روح و جسم رابطه تدبیر و تدبیر است؛ به این معنا که روح در جسم

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

تدبیر دارد و در آن تصرف می‌کند و اولین جایی که اثر این پیوند ظاهر می‌شود، در قلب است، یعنی آثار پدیده‌های روحی قبل از هر چیز، در قلب انسان ظاهر می‌شود؛ مثلاً انسان اگر روحاً خوشحال باشد، قلب انبساط پیدا می‌کند؛ روحاً ناراحت باشد، می‌گوید، قلبم گرفته است؛ وحشت می‌کند، قلب به ضربان می‌افتد؛ عصبانی می‌شود، قلب به هیجان می‌آید. شاید به همین دلیل باشد که قلب مظهر روح انسان شمرده شده است.

حدیث می‌فرماید: عاقل اول فکر می‌کند و بعد زبانش را به کار می‌اندازد؛ اما آدم احمق بعد از سخن گفتن فکر می‌کند که آنچه گفتم درست بود یا نه! وقتی از انسان‌های بزرگ سؤال می‌شود، بعد از فکر کردن جواب می‌دهند؛ اما آدم‌های سطحی و کم‌خرد، قبل از فکر و تأمل هرچه به نظرشان آمده، مطرح می‌کنند.

همین روایت به لفظ دیگری در حکمت ۴۱ آمده است: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب احمق در دهان او و زبان عاقل در قلب اوست». مناسب است که بحث مشروحو داشته باشیم درباره اهمیت زبان و اصلاح گفته‌ها و صادرات آن:

زبان از اعضای بسیار شگفت‌انگیز بدن انسان است که وظایف سنگینی در غذا خوردن فرد، سخن گفتن، انتقال فرهنگ و تمدن و سایر موارد بر عهده دارد. زبان در بلع غذا کمکی مؤثر است و در جویدن غذا هم نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر دندان‌ها می‌دهد؛ اما این کار را به قدری ماهرانه انجام می‌دهد که خود را از ضربات دندان دور نگه می‌دارد و بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندان‌ها را تمیز می‌کند.

از این کارها مهم‌تر، مسأله سخن گفتن است که این کار به کمک حرکات سریع، منظم و پی در پی زبان در جهات ششگانه انجام می‌گیرد. زبان مهم‌ترین

کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ لذا اصلاح آن، اساس و سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی و انحراف آن سبب انواع انحرافات عقیدتی و اخلاقی است. برآستی زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان است. آنچه بر صفحه روح انسان نقش می‌بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه لای صادرات و گفته‌های زبان ظاهر می‌شود؛ حتی زبان مظهر سلامت یا عدم سلامت شخص است. اطبای قدیم سلامت و عدم سلامت مزاج انسان را از طریق مشاهده زبان او کشف می‌کردند و با نگاه به زبان، بسیاری از نکات پزشکی را درباره سلامتی یا بیماری افراد به دست می‌آوردند.

در مورد مسائل اخلاقی فرد نیز گفته‌ها و صادرات زبان تابلویی است که گویای فضایل یا مفاسد اخلاقی شخص است. به همین دلیل است که علمای اخلاق اهمیت خاصی در جهت اصلاح زبان قائل هستند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید؛ چرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است».^۱ این حدیث گویای آن است که گفته‌های زبان معرفت اوست و شخص را در زمینه‌های علمی، اخلاقی و فرهنگی معرفی می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان بنده‌ای درست نمی‌شود، مگر این که قلبش درست شود و قلبش درست نمی‌شود، مگر این که زبان او راست و مستقیم شود».^۲

همچنین آن حضرت فرمود: «خداوند متعال به انسان‌ها می‌گوید: ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را به حرام وادار کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار دادم. در چنان حالتی لب فرو بند و سخن مگو».^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۲.

۲. محجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۴.

آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان
 چونک بادی پرده را در هم کشید سرّ صحن خانه شد بر ما پدید
 کاندر آن خانه گهر یا گندم است گنج زر یا جمله مار و کژدم است
 یا در او گنج است و ماری بر کران زانک نبود گنج زر بی یاسبان
 بی تأمل او سخن گفתי چنان کز پس پانصد تأمل دیگران^۱

امام علی علیه السلام درباره نعمت زبان می‌فرماید: «مَا الْإِنْسَانُ لَوْلَا اللِّسَانُ إِلَّا صُورَةٌ مُّمَثَّلَةٌ أَوْ بَهِيمَةٌ مُّمَهَّمَةٌ؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز یک مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان».^۲

یعنی آنچه انسان را از حیوان متمایز می‌کند، همین نعمت زبان و گفتار است. همچنین فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ؛ تمام زیبایی‌های انسان در زبان است».^۳ تمام آنچه گفته شد، بر این نکته استوار است که زبان دارای دو بُعد مثبت و منفی است و باید در موارد ضروری و مفید از آن بهره برداری کرد و به هیچ وجه آن را افسار گسیخته رها ننمود.

امیرمؤمنان، امام علی علیه السلام در حدیثی سخن را بهترین عبادت و زشت‌ترین معصیت می‌داند و می‌فرماید: «در میان عباداتی که از اعضا و جوارح انسان سر می‌زند، عبادتی نزد خداوند کم زحمت‌تر و کم مؤثرتر و در عین حال گرانبها‌تر از سخن وجود ندارد؛ البته در صورتی که کلام برای رضای خدا و به قصد بیان رحمت و گسترش نعمت‌های او باشد... و هیچ گناهی نزد خداوند سنگین‌تر و به کیفر نزدیک‌تر و پیش مردم نکوهیده‌تر و ناراحت‌کننده‌تر از سخن نیست».^۴

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۴۱.

۲. غرر الحکم، شماره ۹۶۴۴.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۴۱.

۴. مصباح الشریعه، باب ۴۶.

نیز آن حضرت فرمود: «سخن، تا زمانی که آن را نگفته‌ای در اختیار توست اما همین که از دهانت خارج شد، تو در اختیار آن هستی. بنابراین، زبانت را همچون طلا و نقره‌ات نگه دار؛ زیرا بسیار شده که یک کلمه نعمت بزرگی را از انسان سلب کرده و یا بلا و دردسری برای صاحبش فراهم ساخته است».^۱

باید توجه داشت همان‌گونه که نعمت‌های بزرگ خداوند، سرمایه‌های عظیمی هستند، خطرات و آفات آن‌ها نیز به همان اندازه بزرگ است. کوه‌ها هرچه بلندتر باشند، برکات و آثار آن‌ها بیش‌تر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آن‌ها خطرناک‌تر می‌باشد. همان‌طور که در کنار کوه‌های بلند، دره‌های عمیق وجود دارد، در کنار نعمت‌های بزرگ هم خطرات بزرگی هست. لذا علمای اخلاق معتقدند همان‌طور که زبان، نعمت بزرگ خداست، خطرات آن فراوان و طبعاً کنترل زبان بسیار ضروری و دشوار است و به همین دلیل ائمه علیهم‌السلام درباره حفظ و نگهداری زبان از گناه و معصیت به‌طور جدی سفارش کرده‌اند؛ چون بسیاری از گناهان و خطاهایی که از انسان سر می‌زند، به زبان مربوط می‌شود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنَّ أَكْثَرَ خَطَايَا إِبْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ؛ بیش‌تر اشتباهات انسان در زبان اوست».^۲

همچنین امام علی علیه‌السلام فرمود: «اللِّسَانُ سَبْعُ إِنْ حُلِّيَ عَنْهُ عَقْرٌ؛ زبان درنده‌ای است که اگر ره‌ایش کنی، می‌گزد».^۳

حضرت در این حدیث، زبان را به حیوان درنده‌ای تشبیه کرده که باید در بند و مقید باشد؛ و الا هم صاحبش را به درد سر می‌اندازد و هم دیگران را خواهد درید. در بعضی از روایات آمده است که «الْمُؤْمِنُ مُلْجَمٌ؛ مؤمن دهنش لجام

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱.

۲. احیاء علوم الدین غزالی، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۶۰.

دارد.^۱ کنایه از این که بجای سخن می‌گوید و سخنی بی‌هوده به زبان نمی‌راند. آن حضرت همچنین فرمود: «وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَاللَّهِ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ؛ و مرد باید زبانش را حفظ کند؛ زیرا این زبان سرکش، صاحبش را هلاک می‌کند. به خدا سوگند، باور نمی‌کنم بنده‌ای که زبانش را حفظ نکند، تقوایی به دست آورد که به او سود بخشد».^۲

نیز در حکمت ۳۴۹ فرمود: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطُؤُهُ وَمَنْ كَثُرَ خَطُؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی که زیاد سخن می‌گوید، زیاد اشتباه می‌کند و کسی که زیاد اشتباه می‌کند، حیايش کم می‌شود و کسی که حیايش کم شود، پارسایی اش اندک می‌گردد و کسی که پارسایی اش کم شود، قلبش می‌میرد و کسی که قلبش بمیرد، داخل دوزخ می‌شود».

آفاتی که برای زبان ذکر شده، بسیار زیاد است که فهرست‌وار بعضی را ذکر می‌کنیم:

۱. بدزبانی و دشنام دادن؛
۲. مزاح و شوخی‌های رکیک و زشت؛
۳. مسخره کردن دیگران؛
۴. آشکار کردن اسرار دیگران؛
۵. غنا و اشعاری که محتوای باطل دارد؛
۶. پرحرفی و حرف‌های نامربوط زدن؛
۷. غیبت کردن؛

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۸. سخن چینی؛
 ۹. مدح و ستایش از کسانی که مستحق آن نیستند؛
 ۱۰. دروغ گفتن و تهمت زدن؛
 ۱۱. از خود تعریف کردن؛
 ۱۲. سرزنش کردن کسی که سزاوار آن نیست؛
 ۱۳. تبلیغ به باطل و تشویق به ارتکاب گناه و امر به منکر و نهی از معروف؛
 ۱۴. پخش کردن شایعات بی‌اساس و اشاعه فحشاء.
- یکی از راه‌های مهم برای دفع خطرات زبان، سکوت است. روایات در این زمینه فراوان است که چند نمونه را ذکر می‌کنیم:
- در قرآن کریم، در دو مورد، مسأله سکوت به عنوان یک ارزش مطرح شده است: یک مورد در خصوص داستان حضرت زکریاست که در آیه ۱۰ سوره مریم آمده است و دیگری به داستان حضرت مریم علیها السلام مربوط می‌باشد که در سوره مریم، آیات ۲۳ تا ۲۶ آمده است.
- اما روایات: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادُّوْا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمنی را خاموش ببینید، به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می‌کند و مؤمن کم‌تر سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند و منافق بسیار سخن می‌گوید و کم‌تر عمل می‌کند».^۱
- امام علی علیه السلام فرمود: «أَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَقَّرُ فِكْرُكَ وَيَسْتَبْرِ قَلْبُكَ وَ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست تو سالم بمانند».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۱.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۳۶.

از این روایت استفاده می‌شود که میان سکوت و بارور شدن فکر و اندیشه انسان رابطه وجود دارد. مبنای این ارتباط، آن است که قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در زیادی سخن و سخنان بیهوده از بین می‌رود و در صورتی که شخص سکوت کند، فکرش را به کار می‌اندازد و از این رهگذر درهای ابواب حکمت به روی او گشوده می‌شود.

همچنین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ صَمَتَ نَجِيَ؛ کسی که سکوت کند، نجات می‌یابد».^۱

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّةٍ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ؛ لقمان به فرزندش گفت: فرزند عزیزم! اگر گمان می‌کنی سخن گفتن از نقره است، بدرستی که سکوت از طلاست».^۲

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْلَمَ فَلْيَلْزِمِ الصَّمْتَ؛ کسی که می‌خواهد سالم بماند، باید سکوت کند».^۳

پشیمان ز گفتار دیدم بسی پشیمان نگشت از خموشی کسی^۴
 پرگویی باعث قساوت و سنگدلی است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «كَانَ الْمَسِيحُ يَقُولُ لَا تَكْثِرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يَكْثُرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح فرمود: جز به ذکر خدا سخن زیاد نگویند؛ چون کسی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار بگوید، دل‌هایی پر قساوت دارد، ولی نمی‌داند».^۵

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «أَنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ

۱. الحقائق في محاسن الاخلاق، ص ۶۵

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

۴. کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۷۵.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴.

الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ سکوت، دری از درهای دانش است. سکوت محبت می آورد و دلیل و راهنمای همه خیرات است.^۱

این که می فرماید سکوت محبت می آورد به دلیل آن است که بسیاری از دشمنی ها و مشکلات از زخم زبان و سخنان نامناسب و بیهوده است و در صورتی که شخص سکوت پیشه کند، به این دشمنی ها و مشکلات مبتلا نمی شود. در حدیث آمده است که مردی خدمت رسول خدا ﷺ آمد. حضرت به او فرمود: «آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد؟! آن مرد عرض کرد: «آری، ای رسول خدا!» سپس حضرت او را به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت سفارش کرد و در ادامه فرمود: «فَأَصْمْتُ لِسَانِكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ سکوت اختیار کن، جز از نیکی ها.» بعد فرمود: «هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد.»^۲

امام علی علیه السلام فرمود: «الْصَّمْتُ يَكْسِيكَ الْوَقَارَ، وَيَكْفِيكَ مَوْنَةَ الْأَعْتِدَارِ؛ سکوت لباس وقار به تو می پوشاند و مشکل عذرخواهی را از تو بر می دارد.»^۳ کسی که زیاد سخن می گوید، اشتباهات فراوانی مرتکب می شود که طبعاً هم از ابهت او کاسته می شود و هم او را به عذرخواهی و اदार می کند.

نکته پایانی این که آنچه در مورد اهمیت و آثار مثبت سکوت گفته شد، به این معنی نیست که در همه جا سخن گفتن در همه جا مذمت شده و یا سکوت در همه جا پسندیده باشد؛ خوب باشد، بلکه مراد روایات از ستایش سکوت، بازداشتن از پرگویی و سخنان بیهوده است و گرنه در بسیاری از موارد سخن گفتن واجب است؛ مانند امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم اسلامی،

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۳.

۳. غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷.

ارشاد جاهل و مواردی از این دست که تماماً با زبان انجام می‌گیرند و واجب می‌باشند.

از خدا می‌خواهیم ما را هدایت کند تا از زبانمان به نحو نیکو و پسندیده استفاده کنیم!

چهار جمله آموزنده عقل، جهل، ادب و مشورت

امام علی علیه السلام فرمود: «لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ؛ هیچ ثروتی چون عقل نیست و هیچ فقری چون جهل نیست و هیچ میراثی چون ادب نیست و هیچ پشتیبانی چون مشورت نخواهد بود».^۱

امام علیه السلام در این حدیث، چهار جمله آموزنده را بیان می‌کند که مختصراً توضیح می‌دهیم.

امام در جمله اوّل و دوم معیار فقر و دارایی را بیان می‌کند. برآستی معیار و میزان فقر و غنا چیست؟ آیا ملاک بی‌نیازی، داشتن مال و ثروت فراوان است؛ یا معیار فقر، نداشتن مال و مکنت می‌باشد، یا معیار این دو، چیز دیگری است؟ از منظر امام علیه السلام هیچ بی‌نیازی بالاتر از سرمایه عقل نیست، و هیچ فقری بالاتر از جهل نمی‌باشد.

درباره عقل و جهل آیات و روایات فراوانی وارد شده است. کتاب اصول کافی بحث مفصلی به این مهم اختصاص داده است به نام کتاب عقل و جهل که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۴.

جنود و لشکریان عقل و جهل را بیان می‌کند. عقل دارای هفتاد لشکر است و جهل هم همین تعداد لشکر داراست. وقتی فرشتگان عذاب از جهنمیان سؤال می‌کنند که چرا وارد جهنم شدید؛ یکی از جواب‌هایی که اهل جهنم می‌دهند، این است: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ اگر می‌شنیدیم و تعقل می‌کردیم، از اصحاب دوزخ نبودیم.^۱ بر این اساس، عقل وسیله و ابزار کارآمدی است که انسان را از سقوط به جهنم در امان نگه می‌دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قَوْمٌ أَلْمَزُوا عَقْلَهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ قَوْمٌ آدَمِي خَرَد أَوْسْت وَكَسِي كَه خَرْد نَدَارْد، دِينَ نَدَارْد».^۲

از مجموع روایات این نکات به دست می‌آید که عقل، انسان را از زشتکاری دور می‌گرداند و به نیکی‌ها فرمان می‌دهد؛ عقل سامان دهنده هر کار و بالابرنده انسان به سوی اعلا علیین و پیام آور حق است. بهترین توانگری، عقل انسان است و عقل، دوست صمیمی مؤمن می‌باشد: «الْعَقْلُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ».^۳ مصیبتی چون بی‌عقلی نیست و هیچ ثروتی پر برکت‌تر از عقل نخواهد بود و هیچ فقری پست‌تر از بی‌عقلی متصور نمی‌باشد.

امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: «ای هشام! میان بندگان، چیزی برتر از عقل تقسیم نشده است. خواب عاقل از شب زنده داری نادان برتر است: «نَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ».^۴ دوست هر کسی، خرد او و دشمن هر کس نادانی اوست.

بازخواست خداوند در قیامت براساس عقل و معرفت افراد است. خداوند به مردم دو حجت داد: یکی حجت درونی و دیگری حجت بیرونی. حجت بیرونی

۱. سوره ملک، آیه ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۴.

همان فرستادگان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و حجت درونی همان عقل است. عقل، آن است که دانسته سخن بگویی و به آنچه می‌گویی، عمل کنی. بر مبنای عقل است که انسان خداوند را می‌پرستد و از این رهگذر به بهشت دست می‌یابد. ویژگی عاقل آن است که در برابر رفتار جاهلانۀ نادانان نسبت به خود، بردباری نشان می‌دهد؛ از کسی که به او ستم کرده است، در می‌گذرد؛ هرگاه بخواهد سخن بگوید، می‌اندیشد و اگر آنچه در نظر دارد، بگوید، مفید بود، آن را بر زبان خواهد راند؛ و الا خاموشی می‌گزیند و سالم می‌ماند. هرگاه با فتنه‌ای روبه رو شود، به خدا پناه می‌برد و دست و زبان خود را نگه می‌دارد و هرگاه فضیلتی بیند، آن را غنیمت می‌شمارد؛ شرم و حیا از او جدا نمی‌شود و در یک جمله، حرکات و گفتار او بر اساس چهار چوبی شرعی و منطقی تنظیم می‌شود. گویی بر رفتار و گفتار خود لگام و عامل کنترل‌کننده‌ای نصب کرده است؛ زیرا اصل واژه عقل از عقال به معنای مانع و نیروی بازدارنده از معاصی و بی‌حیایی و لغو و بیهوده‌گری است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ؛ خردمندترین مردم، مداراکننده‌ترین آن‌ها با مردم است».^۱

عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود به کار برد.
«لَا يُلْسَعُ الْعَاقِلُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ؛ عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود».^۲

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش که عقل چیست؛ فرمود: «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ؛ عقل آن چیزی است که به وسیله آن خدای رحمان عبادت شود و بهشت‌ها به دست آید».^۳

۱. امالی صدوق، ص ۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

امام علی علیه السلام درباره نادانی فرمود: «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ؛ نادانی ریشه همه بدی‌هاست».^۱

امام علیه السلام در جمله سوم می‌فرماید: هیچ میراثی مثل ادب نیست. توضیحاً این‌که یک سلسله مفاهیم در دست و زبان مردم است و اسلام به جای این‌که آن‌ها را از بین ببرد، تفسیر کرد و به شکل تازه درآورد؛ مثلاً آدم خوش قدم و بدقدم نزد مردم و در باور آن‌ها مبتنی بر یک معنای خرافی است؛ اسلام این مفهوم آن را تصحیح کرد و فرمود: زن بد قدم آن است که مهریه‌اش سنگین باشد. «میراث»، از جمله مفاهیمی است که اسلام نگاه جدیدی به آن ایجاد نمود و به آن علاوه بر جنبه مادی که دارد، بار معنوی داد و فرمود: هیچ میراثی مثل ادب پیدا نمی‌شود. پدر که می‌خواهد برای فرزندش ارث بگذارد، دست و پا نکند که یک ملک به ارث بگذارد، بلکه بهترین میراث این است که بچه‌اش را خوب ادب کند. ادب از قیمتی‌ترین سرمایه‌ها و بهترین میراث حیات آدمی است. بدون تردید، سرمایه ادب بالاتر از سرمایه مادی و ثروت است: «ادب مرد به ز دولت اوست».

در برخوردها هیچ چیزی به زیبایی و جذابیت ادب نمی‌رسد اگر ادب را در برخوردهای اجتماعی به کار بندیم، روابطی سالم و پایدار خواهیم داشت. ادب هنری آموختنی است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم مرا به سه نکته ادب کرد و فرمود: هر کس با رفیق بد همنشینی کند، سالم نمی‌ماند و هر کس که مراقب گفتارش نباشد پشیمان می‌گردد و هر کس به جاهای بد، رفت و آمد کند، متهم می‌شود».^۲

امام علی علیه السلام فرمود: «كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكَرَّهُهُ مِنْ غَيْرِكَ؛ در ادب

۱. غرر الحکم، ص ۹۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱.

کردن تو نسبت به خویشتن، همین تو را بس که آنچه را از دیگری ناپسند می‌بینی، از آن پرهیز کنی»^۱.

هر کس حدّ و مرز خود را بشناسد و از آن فراتر نرود، دارای ادب است؛ زیرا ادب به معنای خوی و خصلت نیکو و به معنای حدّ و مرز هر چه نگه داشتن است.

بی‌ادبی نوعی ورود به منطقه ممنوعه و پایمال کردن حدّ و حریم در برخوردهاست.

امام علی علیه السلام فرمود: «أَفْضَلُ الْأَدَبِ أَنْ يَقِفَ الْإِنْسَانُ عَلَى حَدِّهِ وَلَا يَتَعَدَّى قَدْرَهُ؛ برترین ادب آن است که انسان بر سر حدّ و مرز و اندازه خویش بایستد و از قدر خود فراتر نرود»^۲.

ادب به خودی خود ارزشی اخلاقی و اجتماعی است، و در هر کس و هر کجا باشد، باعث محبت و مجذوبیت دیگران می‌شود و صاحبش را عزیز و دوست داشتنی می‌کند. حسب و نسب هم با ادب، ارزش می‌یابد.

امام علی علیه السلام فرمود: «لَا شَرَفَ مَعَ سُوءِ الْأَدَبِ؛ با بی‌ادبی، هیچ شرافتی نیست»^۳.

به این نکته باید توجه کرد که ادب و بی‌ادبی دارای نشانه‌هایی است و شناخت ادب، جز با شناخت بی‌ادبی میسر نیست؛ زیرا اشیا با ضد خودشان شناخته می‌شوند. اگر متانت در گفتار و وقار در رفتار، نشانه ادب است؛ بی‌تردید گفتار زشت، بددهانی، تندخویی، زشت‌گویی، دشنام، توهین، خیره‌سری و لجاجت علامت بی‌ادبی است. لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت:

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۲.

۲. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۶۸.

از بی ادبان: هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم.^۱
چنان‌که باید صفت کم حرفی را از وراجان پرحرف و بیهوده گو آموخت.
بزرگواری و کرامت نفس را از ملاحظه زشتی کار تنگ نظران و خسیس طبعان
فراگرفت.

امام علی علیه السلام فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ فِي غَيْرِكَ خُلُقًا ذَمِيمًا فَتَجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ أَمْثَالَهُ؛
هرگاه در دیگری اخلاق ناپسندی را دیدی، پرهیز که آن‌گونه رفتار در خودت
نباشد».^۲

از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: «چه کسی تو را ادب آموخت؟ فرمود: کسی
مرا ادب نکرد، من زشتی جهل را دیدم و از آن پرهیز کردم».^۳
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي؛ پروردگارم مرا ادب کرد
و نیکو ادب نمود».^۴

رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله نمونه عالی اخلاق و ادب است. آن حضرت با هر کس روبه
رو می شد، سلام می کرد؛ هرگز پای خود را پیش کسی دراز نمی کرد؛ هنگام نگاه،
به صورت کسی خیره نمی شد؛ با چشم و ابرو به کسی اشاره نمی کرد؛ هنگام نشستن،
تکیه نمی داد؛ وقتی با مردم دست می داد و مصافحه می کرد، دست خود را عقب
نمی کشید، تا طرف مقابل دست خود را بکشد؛ هیچ خوراکی را مذمت نمی کرد؛
به هیچ کس دشنام و ناسزا نمی گفت و بدی را با بدی پاسخ نمی داد؛ هیچ کس را
ملامت و سرزنش نمی کرد و در پی کشف اسرار دیگران نبود؛ خنده هایش تبسم
بود و قهقهه سر نمی داد؛ بسیار باحیا بود و سخن کسی را قطع نمی کرد.

امام علی علیه السلام فرمود: «الْأَدَابُ حُلُلٌ مُجَدَّدَةٌ؛ رعایت ادب همچون لباس فاخر

۱. گلستان سعدی.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۶.

۴. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۸.

و زینتی و نواست».^۱

همچنین فرمود: «الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ؛ ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند».^۲

نیز فرمود: «ادب نیکو جایگزین شرافت و افتخارات خانوادگی است. شرافتی سودمندتر از ادب نیست. زیور شما ادب است».

امام علی (ع) در جمله چهارم می فرماید: هیچ پشتیبانی مثل مشاوره نخواهد بود. معمولاً نیروی انسانی به تنهایی برای حل مشکلات کافی نیست؛ زیرا بین مشکلات و توان انسان اصولاً موازنه نیست و باید از دیگران کمک بگیرد. در اسلام به مشاوره اهمّیت خاصی داده شده است. رسول خدا (ص) با این که قطع نظر از وحی آسمانی، آنچنان فکر نیرومندی داشت که به مشاوره نیازی نداشت؛ در بسیاری از امور با دیگران مشورت می کرد و به رأی صاحب نظران احترام می نهاد؛ برای این که از یک سو مسلمانان را به اهمّیت مشورت متوجه سازد، و از سوی دیگر نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد. اصولاً کسانی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاحدید دیگران انجام می دهند، کم تر گرفتار لغزش می شوند و برعکس، کسانی که گرفتار استبداد رأی هستند و خود را از آرا و افکار دیگران بی نیاز می دانند، غالباً به اشتباه گرفتار می شوند. استبداد رأی، شخصیت انسان را می شکند، افکار را متوقف می کند و استعداد را نابود می سازد.

در روایات بر اصل مشاوره تأکید فراوانی شده است؛ چنان که موضوع بسیاری از روایات علاوه بر اهمّیت اصل مشاوره، بر این نکته متمرکز است که با چه کسانی مشورت کنیم و از مشورت با چه کسانی اجتناب نماییم:

۱. همان، ص ۶۸.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۸.

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا؛ کسی که استبداد رأی داشته باشد، هلاک می شود و هر کس با مردان بزرگ مشورت کند، در عقل و دانش آن‌ها شرکت می جوید».^۱

همچنین آن حضرت می فرماید: «وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ؛ با افراد بخیل مشورت نکن؛ زیرا تو را از بخشش و کمک به دیگران باز می دارند و از فقر می ترسانند. همچنین با افراد ترسو مشورت نکن؛ زیرا آن‌ها تو را از انجام دادن کارهای مهم باز می دارند و نیز با افراد حریص مشورت نکن؛ چون آن‌ها برای جمع آوری ثروت و یا کسب مقام، ستمگری را در نظر تو زیبا جلوه می دهند».^۲

همچنین آن بزرگوار فرمود: «لَا تَسْتَشِيرِ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ؛ يَقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُوعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ؛ با دروغگو مشورت مکن؛ زیرا دروغگو مانند سراب، دور را در نظرت نزدیک نشان می دهد و نزدیک را دور».^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که با او مشورت می کنی، باید این چهار شرط را داشته باشد: ۱. عاقل باشد ۲. آزاده و متدین باشد ۳. دوست و برادر وار باشد ۴. راز خودت را به او بگویی و او به اندازه خودت از آن راز آگاه باشد، اما آن را بیوشاند و به کسی نگوید».^۴

در جنگ بدر، لشکر اسلام طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در نظر داشتند که در منطقه‌ای اردو بزنند. یکی از یاران حضرت به نام «حباب بن منذر» عرض کرد: «ای رسول خدا! این محلی که برای استقرار لشکر انتخاب کردید، طبق فرمان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳، فرمان مالک اشتر.

۳. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۴.

۴. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۶.

خداست که تغییر آن جایز نباشد و یا طبق صلاحدید خود شما می‌باشد؟» پیامبر ﷺ فرمود: «فرمان خاصی در آن نیست.» حباب عرض کرد: که این جا به این دلیل و آن دلیل برای اردوگاه جای مناسبی نیست؛ دستور دهید که لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید. پیامبر ﷺ نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرده.

مشورت باعث می‌شود که انسان از تجربه دیگران استفاده کند. نمونه‌ای دیگر را ملاحظه فرمایید تا معلوم شود که تجربه چگونه باعث نجات انسان می‌شود: در زمان معتصم هشتمین خلیفه بنی عباس که به دستور او شهر سامرا ساخته شد وی ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز خلافت کرد و ۸ قصر ساخت و ۸ فتح داشت و امی بود و از نوشتن خط بهره‌ای نداشت و در سال ۲۲۷ هجری وفات کرد. لشکر روم در زمان او به شهرهای مرزی اسلام حمله کردند و به مال و جان مسلمین آسیب رساندند، یکی از مسلمانان که از نزدیک ناظر حملات دشمن به مسلمانان آن سامان بود، با سرعت خود را به مرکز خلافت رساند و به دربار معتصم آمد و گفت: من در قلعه عموریّه بودم و دیدم که یکی از سربازان رومی، زن مسلمانی را به اسیری گرفت و به صورتش سیلی زد. زن مسلمان با صدای بلند فریاد زد: **وامعتصماه!** و خلیفه وقت را به یاری طلبید؛ اما سرباز رومی با تمسخر به او گفت: بلی، اکنون معتصم بر اسب ابلق (سیاه سفید) سوار می‌شود و به یاری تو می‌آید! و دوباره او را سیلی زد. معتصم از شنیدن این خبر سخت ناراحت شد و به مرد گفت: عموریّه در کدام جهت واقع شده است؟ مرد به طرف عموریّه اشاره کرد. معتصم صورت خود را به آن طرف گرداند و با صدای بلند گفت: لبیک، ای زن ستمدیده‌مظلوم! به خدا قسم، معتصم دعوت تو را اجابت می‌کند. فوراً دستور داد که لشکر عظیم و کم نظیری مهیای حرکت کنند. طولی نکشید که کلیه ساز و برگ نظامی به طور کامل برای سپاه آماده شد و معتصم به

همراهی لشکر به طرف قلعه عموریه حرکت کردند تا به قلعه عموریه رسیدند. قلعه بسیار محکم بود، سپاه عظیم مدتی برای فتح قلعه کوشش کرد؛ ولی نتیجه‌ای به دست نیاورد؛ به طوری که سربازان رفته رفته روحیه خود را از دست می‌دادند و آثار یأس و شکست در قیافه آن‌ها خوانده می‌شد و از سویی منجمین هم خبر دادند که قلعه موقعی فتح می‌شود که انجیرها و انگورها برسند و لذا باید سربازان و فرماندهان چند ماه معطل بمانند تا تابستان فرا برسد. معتمصم از این قضیه بسیار ناراحت شد تا این‌که در یکی از شب‌ها در کمال پریشانی، با لباس مبدل از خیمه سلطنتی خارج شد تا شخصاً بین سربازان برود و سخنان آن‌ها را بشنود. ضمن گشت و گذار، عبورش به قسمت فنی سپاه افتاد، آهنگری را دید که مشغول کار است و نعل اسب می‌سازد، شاگرد جوانی دارد که سرش طاس و صورتش بدمنظر است. با کمال تعجب دید هر دفعه که شاگرد چکش خود را روی آهن سرخ می‌کوبد با خود می‌گوید: این چکش به کله معتمصم! چند بار این جمله را تکرار کرد. استاد آهنگر از شنیدن این سخن ناراحت شد و لذا به شاگردش گفت: پسر! تو با این سخنان ما را گرفتار خواهی کرد! تو را با معتمصم چه کار است، برای چه این حرف را می‌زنی؟ شاگرد گفت: معتمصم مرد بی‌تدبیری است. او این همه نیرو و قدرت در اختیار دارد؛ اما نمی‌تواند قلعه را فتح کند. اگر فرماندهی لشکر را به من بسپارد، فردا قبل از غروب داخل قلعه خواهم بود! معتمصم تعجب کرد و به خیمه بازگشت و صبح، شاگرد را به خیمه خود فراخواند و پرسید: این چه سخنانی است که از تو به من رسیده است؟! شاگرد گفت: تمام آنچه خبر دادند، صحیح است. معتمصم فرماندهی لشکر را به او داد و خلعتش بخشید و گفت: جنگ را آغاز کند. شاگرد ابتدا تمام تیراندازان را احضار و از میان آن‌ها تیراندازان حرفه‌ای را جدا کرد و همه آن‌ها را در پشت دیوار یک طرف قلعه مستقر نمود. در وسط دیوار این قسمت قلعه از الوار

درخت‌های ساج به طول تمام دیوار قلعه به عرض سه و جب چوب کشی کرده بودند که نمایان بود و ضمناً خاصیت چوب ساج این است که در مقابل آتش، خیلی زود مشتعل می‌شود. شاگرد دستور داد تمام کوره‌های آهنگری را در سراسر این قسمت دیوار قلعه مستقر نمایند و نیش تیرها را در آتش سرخ کنند و این خط چوب سراسری را نشانه قرار دهند و به آن تیراندازی نمایند و در این کار دقت داشته باشند؛ به طوری که هر کس تیرش به خطا رود، مجازاتش مر است! تیرهای گداخته پی در پی به چوب‌ها نشست. طولی نکشید که الوارهای ساج مشتعل شد و دیوارهایی که بر آن چوب‌ها ساخته شده بود فرو ریخت و راه برای ورود سربازان به داخل قلعه باز شد و به دنبال آن، سربازان تکبیر گویان وارد قلعه شدند. معتصم، بر اسب ابلقی سوار شد و آن کسی که خبر سیلی خوردن زن مسلمان را به وی داده بود، با خود به داخل قلعه آورد و گفت: آن نقطه‌ای که زن ستم‌دیده فریاد زد: وامتصماه! کجاست؟ معتصم در همان نقطه زن سیلی خورده را به حضور طلبید و به او گفت: ای بانوی مسلمان! آیا معتصم ندای تو را لبیک گفت؟ سپس سرباز را احضار کرد و به غلامی زن مسلمان در آورد و مردی را که زن مسلمان را به کنیزی گرفته بود، با تمام ثروتش به آن بانوی مسلمان تملیک نمود. لشکر اسلام ۵۵ روز در آن قلعه ماندند؛ امور داخلی آن را منظم کردند و سپس به پایتخت بازگشتند.^۱

۱. کتاب «جوان» فلسفی، ج ۱، ص ۲۲۹.

دوری از چهار طایفه (احمق، بخیل، فاسق و کذاب)

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضُرُّكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ؛ فرزندم! برحذر باش از دوستی با احمق که می خواهد به تو منفعت برساند؛ زیان می رساند. برحذر باش از دوستی با بخیل؛ چرا که به هنگام شدیدترین حاجت، تو را رها می سازد. برحذر باش از دوستی با انسان فاجر و فاسق؛ چرا که تو را به چیز کمی می فروشد. برحذر باش از دوستی با دروغگو؛ چرا که او مثل سراب است: دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می سازد».^۱

مقدمتاً این که دوستی و ارتباط با دیگران و همنشینی و مصاحبت، از مسائلی است که هم نیاز روحی انسان است و هم نیاز جسمی او. واژه انسان از ماده «انس» است و به کسی نیاز دارد که با او انس داشته باشد. وجود دوستان خوب

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

سبب می شود که انسان از شادی و سلامتی روحی و جسمی برخوردار باشد. چهار گروهی را که امام علیه السلام برای عدم ارتباط با آنها مطرح نمود، حساب شده هستند؛ زیرا انسان وقتی دوستی را انتخاب می کند یکی از استفاده های مورد نظرش، استفاده از فکر اوست؛ ولی آدم احمق نمی تواند کمک فکری به انسان بکند؛ زیرا او در تشخیص و تمیز خیر و شر ناتوان است و به جای این که به انسان سود برساند، ضرر می رساند. پس جای آن دارد که از مصاحبت با شخص احمق و نادان و جاهل پرهیز گردد.

گاهی انسان می خواهد از دوستش استفاده مالی ببرد؛ اما زمانی که به ثروت شخص بخیل محتاج هستی، به تو کمک نمی کند. گاهی انسان می خواهد از نفوذ اجتماعی دوستش استفاده کند؛ اما شخص فاسق مورد اعتماد نیست و برای رسیدن به هوس خود دوستش را به یک چیز ناچیز می فروشد. پس، از دوستی و ارتباط با وی باید بر حذر بود. گاهی انسان دوستی انتخاب می کند تا اطلاعاتش زیاد شود؛ اما دروغگو قابل اعتماد نیست: دور را نزدیک و نزدیک را دور می کند و کار سهل و آسان را سخت و مشکل جلوه می دهد، لذا ارتباط و دوستی با دروغگو به مصلحت نیست. در این جا مناسب است که درباره دروغ، بحثی داشته باشیم؛ چرا که جامعه ما به آن مبتلاست.

دروغ از دیدگاه آیات و روایت و آثار زیان بار آن:

آیات قرآن و روایات، دروغگویان را در ردیف کافران و منکران الهی قرار داده، دروغ را کلید تمام گناهان معرفی می کند. انسان تا دروغ را ترک نکند طعم ایمان را نخواهد چشید و این نکته در روایتی مورد اشاره قرار گرفته است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ»؛ خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده

است، هرگز هدایت نمی‌کند.^۱

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»؛ خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست، هدایت نمی‌کند.^۲

هدایت و ضلالت و گمراهی به دست خداست. این نکته بدان معنی نیست که خداوند گروهی را به اجبار هدایت و گروهی را به اجبار گمراه کند، بلکه منظور این است که وقتی زمینه‌های هدایت و ضلالت از طریق اعمال خود انسان‌ها فراهم شود، خداوند هر کس را مطابق لیاقت و شایستگی‌هایش پاداش می‌دهد. بی‌تردید از مهم‌ترین اموری که زمینه گمراهی را فراهم می‌سازد، دروغ و اسراف و کفران نعمت است. در دو آیه‌ای که آن اشاره شد، این نکته مطرح شده است. از نظر روایات، امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكِذْبُ؛ تمام پلیدی‌ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن اتاق، دروغ است».^۳

این نکته بدان علت است که انسان‌های گنهکار، هنگامی که خود را در معرض رسوایی می‌بینند، گناهان خود را با توسل به دروغ می‌پوشانند و در حقیقت، دروغ به آن‌ها اجازه می‌دهد که انواع گناهان را مرتکب شوند، بدون آن‌که از رسوایی بترسند؛ در حالی که انسان راستگو ناچار است گناهان دیگر را ترک کند؛ زیرا راستگویی به او اجازه انکار گناه را نمی‌دهد و ترس از رسوایی‌ها او را به ترک گناه دعوت می‌کند. بر این اساس، دروغ زمینه ساز بسیاری از گناهان دیگر است؛ گویی کلیدی است که به اتاق سایر گناهان راه می‌برد.

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که به انواع گناهان آلوده بود. وی از آن حضرت موعظه طلبید. حضرت از او خواست که

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره غافر، آیه ۲۸.

۳. بحارالانوار، ج ۱۶۹، ص ۲۶۳.

دروغ نگوید. رعایت همین دستورالعمل سبب شد که تمام گناهانش را ترک کند.^۱
 دروغ با ایمان سازگار نیست؛ چنان که در حدیثی آمده است: «سُئِلَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ وَيَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ
 يَكُونُ كَذَابًا؟ قَالَ: لَا؛ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: آیا انسان مؤمن ممکن است
 ترسو باشد؟ فرمود: آری. باز پرسیدند: آیا ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: آری.
 پرسیدند: آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه».^۲

همچنین امام علی عليه السلام فرمود: «لَا يَجِدُ الْعَبْدُ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكِذْبَ
 هَزْلَهُ وَجِدَهُ؛ انسان، هیچ گاه طعم ایمان را نمی چشد، مگر این که دروغ را ترک
 گوید؛ خواه شوخی باشد، یا جدی».^۳

این که دروغ با ایمان سازگار نیست به آن دلیل است که شخصی که دروغ
 می گوید، یا به این دلیل است که به منفعتی برسد و یا بر آن مبناست که مشکلی از
 او رفع شود؛ در حالی که اگر ایمان انسان قوی باشد، می داند که خیر و شر به
 دست خداست و لذا برای رسیدن به مقصودش هرگز به دروغ متوسل نمی شود.
 رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذِبَةً تَبَاعَدَ الْمَلِكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ
 تَيْنِ مَا جَاءَ بِهِ؛ هنگامی که یکی از بندگان دروغ بگوید، فرشته به خاطر بوی
 تعفنی که از آن دروغ بر می خیزد، به اندازه یک میل از او دور می شود».^۴
 «میل» واحد طول است و اندازه آن را مختلف ذکر کرده اند، از ۱۶۰۹ متر،
 ۱۸۵۲ متر و

امام علی عليه السلام فرمود: «مَنْ عُرِفَ بِالْكَذِبِ قَلَّتِ الثِّقَّةُ بِهِ؛ کسی که به دروغگویی
 شناخته شود، اعتماد مردم به او کم می شود».^۵

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۷.

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۷.

۵. شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۳۹۰.

دستاورد دروغگویی رسوایی و بی‌آبرویی است و باعث می‌شود که دروغگو در اندک زمانی پایگاه اجتماعی خود و اعتماد مردم را از دست بدهد. دروغ، شخص دروغگو را به ارتکاب دروغ‌ها و گناهان دیگر وادار می‌کند؛ چون شخص دروغگو برای مخفی ساختن دروغش مجبور است که دروغ‌های دیگری را مرتکب شود.

روایات ما شخص دروغگو را با مرده برابر می‌داند؛ زیرا فضیلت زنده بر مرده همان اعتمادی است که به او دارند؛ حال چنانچه به کسی به خاطر دروغگویی‌اش اعتمادی نباشد، گویی زندگی او باطل شده؛ چنین شخص با مرده مساوی است.

دروغ سبب گناهان قلبی دیگر، مثل حسادت، کینه و بخل می‌شود.

دروغ انسان را از نماز شب محروم می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذْبَةَ فَيُحْرَمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِذَا حُرِمَ صَلَاةَ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقُ؛ انسان دروغی می‌گوید و از نماز شب محروم می‌شود و هنگامی که از نماز شب محروم شد، از روزی محروم می‌گردد»^۱.

دروغ باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می‌شود و سبب قطع برکات الهی از انسان گردیده، فقر و تنگدستی را به دنبال دارد.

دروغ، دارای سرچشمه‌ها و انگیزه‌های مختلفی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. ضعف ایمان و اعتقاد؛
۲. ضعف شخصیت و عقده حقارت؛
۳. حسد و بخل و تکبر و خودبرتر بینی؛
۴. علاقه شدید به دنیا و حفظ مقامات آن.

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۰.

برای درمان دروغ، باید پایه‌های ایمان خود را تقویت کنیم و بدانیم که قدرت در دست خداست و رزق و روزی و موفقیت و عزت و آبرو به دست اوست. هر کس را که بخواهد عزیز می‌کند و دروغ‌گویی جز بدبختی و رسوایی و سلب اعتماد چیز دیگری را به دنبال ندارد.

با این‌که دروغ از مهم‌ترین گناهان است؛ در روایات و سخنان فقها استثنائاتی هم ذکر شده که مهم‌ترین آن‌ها چند مورد است. در حقیقت مهم‌ترین موارد جواز دروغ عبارتند از:

۱. دروغ گفتن برای اصلاح بین دو نفر؛
 ۲. دروغ گفتن برای فریب دادن دشمن در میدان جنگ؛
 ۳. دروغ گفتن در مقام تقیه؛
 ۴. دروغ گفتن برای دفع شرّ ظالمان؛
 ۵. در مواردی که جان و ناموس انسان در خطر است و برای رهایی از مخمصه راهی جز دروغ گفتن نیست.
- در این موارد دروغ گفتن جایز است و البته باید به مقدار ضرورت اکتفا کنند. به امید روزی که جامعه ما از دروغ پاک و مبرّا بشود، إن شاء الله!

سنخیت در ایمان و محبت (حب و بغض و محبت اهل بیت علیهم السلام)

امام علی علیه السلام می فرماید: «لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَيَّ لِسَانَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ؛ اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد، دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا را در گلوی منافق بریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت، و این به دلیل آن است که بر زبان پیامبر امی (درس نخوانده) گذشته است که فرمود: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت»^۱.

امام علی علیه السلام در وصف خودش، به کلامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکیه و استناد می کند که آن حضرت فرمود: ای علی! مؤمن، هرگز با تو دشمن نخواهد شد و منافق هرگز تو را دوست نخواهد داشت؛ چرا که اصولاً محبت نوعی جاذبه است و عداوت و دشمنی نوعی دافعه است و جاذبه میان افراد به خاطر سنخیت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۵.

بین آن‌هاست و دافعه به خاطر عدم سنخیت میان آنان است. سنخیت را می‌توان با یک مثال ساده توضیح داد: وقتی انسان با بچه‌اش به خانه همسایه می‌رود، در آن‌جا بچه او با بچه همسایه بدون هیچ مقدمه‌ای دوست می‌شود و بازی می‌کند. این به دلیل همان سنخیت است که در دو کودک وجود دارد؛ به طوری که تفکر و روحیه آن‌ها مثل یکدیگر است.

این‌که در روایات آمده است که افراد را باید با دوستانش شناخت و انسان به دین رفیقش شناخته می‌شود، به خاطر تناسب و سنخیت میان افراد است و اصولاً نمی‌توان میان دو نفر که هم سنخ نیستند، رابطه دوستی پیدا کرد.

امام علی علیه السلام نمونه اتم ایمان است و هر کس مؤمن باشد، جاذبه آن حضرت، او را به سوی خود می‌کشد و هر کس کافر باشد، دافعه آن بزرگوار، او را از خود دور می‌کند. در روایات آمده است که امام علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله میزان سنجش مؤمن و منافق بود که هر کس که آن حضرت را دوست می‌داشت، مؤمن بود و الاً منافق. در زیارت آن حضرت آمده است که آن وجود مبارک میزان الاعمال و ترازوی سنجش است. الگوی سنجش انسان امام علی علیه السلام است هرچه شباهت انسان به آن حضرت بیش‌تر باشد، مقام انسانی فرد بیش‌تر است.

حب و بغض از مهم‌ترین انگیزه برای کسب فضایل و دوری از رذایل اخلاقی است؛ چرا که انسان تا چیزی را دوست نداشته باشد، به سوی آن حرکت نمی‌کند و تا از چیزی متنفر نباشد، از آن دوری نمی‌ورزد، و شخصیت انسان از لابه لای همین دوستی‌ها و دشمنی‌ها شناخته می‌شود. با عنایت به آنچه گفته شد، کسی می‌تواند به امام علی علیه السلام محبت داشته باشد که از سنخ و صنف حضرتش باشد، یعنی دارای ایمان عالی باشد؛ و الاً میزان محبت او کم‌تر خواهد بود. طبعاً میان منافق و کافر و امام علی علیه السلام این هم سنخی وجود ندارد؛ لذا منافق و کافر آن حضرت را دوست ندارند.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا حب و بغض از ایمان است؟ حضرت فرمود: «وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؛ آیا ایمان جز حب و بغض است».^۱

همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: «الَّذِينَ هُوَ الْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ؛ دین عین محبت و محبت عین دین است».^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که محبت خدا بر باطن بنده ای بتابد، او را از هر چیز و از هر ذکری جز یاد خدا نهی می سازد. محب خدا، خالص ترین مردم از جهت باطن، راستگوترین آن‌ها در گفتار، باوفاترین آن‌ها در عهد و پیمان، پاک ترین آن‌ها از نظر اعمال و کردار، با صفاترین آن‌ها از جهت یاد و توجه به خداوند و عابدترین مردم از جهت خضوع و خشوع نفسانی است. چنین شخصی، هنگامی که با خدا مناجات می کند، ملائکه آسمان‌ها به او مباحثات و به خاطر دیدن او افتخار می کنند. خداوند به برکت وجود او شهرها و زمین‌های خود را آباد می سازد و به واسطه بزرگواری او به بندگان نظر لطف دارد و هنگامی که مردم، خدا را به حق او قسم می دهند خواسته‌های آن‌ها را برآورده می کند و با لطف و مهربانی خود بلاها و گرفتاری‌ها را از آنان برطرف می سازد. اگر مردم به عظمت و مقام محب خدا پی ببرند که تا چه اندازه نزد پروردگار بزرگ است، بدون شک جز با خاک قدم او به خدا تقرب نمی جویند».^۳

محبت خداوند، در صورتی ارزش دارد و کارساز است که فرد، در مقام عمل خود را نشان بدهد؛ یعنی خواسته محبوب را بر خواسته خود مقدم دارد. به این نکته باید توجه کرد که محبت رسول خدا و ائمه علیهم السلام از شاخه‌های محبت خداست و معنی ندارد که کسی خدا را دوست داشته باشد اما پیامبرش و ائمه علیهم السلام را که ذوی القربی هستند، دوست نداشته باشد.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۸۴.

۳. مصباح الشریعه، باب ۹۶.

خداوند در سوره شوری، آیه ۲۳ می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». شأن نزول آیه این است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و پایه‌های اسلام محکم گردید، انصار خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و گفتند: اگر مشکلات مالی پیدا کردید، اموال ما بدون هیچ قید و شرطی در اختیار شما قرار دارد. هنگامی که این سخن را خدمت حضرت عرض کردند، آیه ۲۳ شوری نازل شد که «بگو: من در برابر رسالت، جز محبت نزدیکانم مزدی از شما نمی‌خواهم.» پیامبر، سپس فرمود: «نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید». دوستی ذوی القربی به مسأله ولایت و قبولی رهبری ائمه علیهم السلام معطوف است، که تداوم خط رهبری پیامبر و ادامه مسأله ولایت الهیه است که سبب سعادت خود انسان می‌شود و نتیجه‌اش به خود آن‌ها بر می‌گردد. روایات فراوانی در این زمینه در منابع اهل سنت و شیعه آمده است؛ به عنوان نمونه:

۱. احمد در فضائل الصحابه نقل می‌کند: «لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتِكَ؟ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا، وَقَالَهَا ثَلَاثًا؛ هِنَاكَمِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد، اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آن‌ها بر ما واجب است، کیانند؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو. این سخن را سه بار تکرار فرمود.^۱
۲. مرحوم طبرسی از شواهد التنزیل حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است، نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند انبیا را از درختان مختلفی خلق کرد؛ ولی من و علی علیه السلام را از یک درخت آفرید. من اصل آن هستم و علی شاخه آن. فاطمه موجب باروری آن است و حسن و حسین

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۱۱، (ذیل آیه ۲۳ سوره شوری) به نقل از احقاق الحق، ج ۳، ص ۲.

میوه‌های آن و شیعیان ما بر های آنند.» سپس افزود: «اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال، و از آن پس هزار سال عبادت کند تا همچون مشک کم‌تر شود؛ اما محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ».^۱

۳. سیوطی در الدرالمنثور نقل می‌کند که وقتی علی بن الحسین علیه السلام را به اسارت آوردند و بر در دروازه دمشق نگه داشتند، مردی از اهل شام گفت: «الحمد لله الذي قتلکم و استأصلکم؛ خدا را شکر که شما را کشت و ریشه کن ساخت!» امام سجاد علیه السلام فرمود: «آیا قرآن را خوانده‌ای؟» گفت: «آری». فرمود: «سوره‌های حامیم را خوانده‌ای؟» عرض کرد: «نه». فرمود: «آیا این آیه را نخوانده‌ای: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»؟» گفت: «آیا شما همان‌ها هستید که در این آیه اشاره شده است؟» فرمود: «آری».^۲

۴. زمخشری در کشف حدیثی نقل کرده که بروشنی مقام اهل بیت علیهم السلام و اهمیت دوستی آن‌ها را بیان می‌کند. وی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَغْفُوراً لَهُ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانَ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَزِفَ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَزِفُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَتَحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ. أَلَا

۱. تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶.

۲. الدرالمنثور، ج ۶، ص ۷.

وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ؛ هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام بمیرد، شهید از دنیا رفته است؛ آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، بخشوده است؛ آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، با توبه از دنیا رفته است؛ آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است؛ آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، فرشته مر ، او را به بهشت بشارت می دهد و سپس منکر و نکیر [فرشتگان مأمور سؤال در برزخ] به او بشارت دهند؛ آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، او را با احترام به سوی بهشت می برند؛ آن چنان که عروس به خانه داماد می رود؛ آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد؛ آگاه باشید: هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته است؛ آگاه باشید: هر کس با دشمنی آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده است: مأیوس از رحمت خدا!؛ آگاه باشید: هر کس با بغض آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، کافر از دنیا رفته است؛ آگاه باشید: هر کس با دشمنی آل محمد علیهم السلام از دنیا برود، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد».^۱

فخر رازی در تفسیرش بعد از ذکر این حدیث می افزاید: «آل محمد علیهم السلام کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است. کسانی که ارتباطشان محکم تر و کامل تر باشد، آل محسوب می شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکم ترین پیوند را با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و این نکته از مسلمات

۱. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

و استفاد از احادیث متواتر است. بنابراین، لازم است که آن‌ها را از آل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدانیم.^۱

در کتاب سفینه البحار چنین آمده است: «جمّال از مدینه تا خراسان همسفر و شتربان حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام بود و وسایل حضرت را نگهداری می‌کرد. وقتی به خراسان رسیدند و جمّال می‌خواست از حضرت جدا شود و خداحافظی کند، به حضرت عرض کرد: «يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ شَرَّفَنِي بِشَيْءٍ مِنْ خَطِّكَ أَتَبَرَّكَ بِهِ؛ ای فرزند رسول خدا! مدتی خدمت شما بودم و هم اکنون می‌خواهم از شما جدا شوم. نوشته‌ای به من بدهید تا متبرک شوم». حضرت دو جمله نوشت: «كُنْ مُحِبًّا لِأَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا، وَمُحِبًّا لِمُحِبِّيهِمْ وَإِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ؛ سعی کن آل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دوست داشته باشی، اگرچه معصیت کارید و دوستان ما را دوست بدارید، اگرچه گنهکارند».^۲

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «مَثَلُ تُو مَثَلُ سُوْرَةِ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ اسْتِ كِهْ اِگْر كَسِي يَكْ بَار بَخْوَانْدِ يَكْ سُوْمِ قُرْآنِ رَا خْوَانْدِه اسْتِ وَاِگْر دُو بَار بَخْوَانْدِ، دُو سُوْمِ قُرْآنِ رَا خْوَانْدِه اسْتِ وَاِگْر سِه بَار بَخْوَانْدِ، هَمِه قُرْآنِ رَا خْوَانْدِه اسْتِ وِهْر كَسِ تُو رَا تَنَهَا دَر قَلْبِ دُوْسْتِ دَاشْتِه بَاشْدِ، يَكْ سُوْمِ اِيْمَانِ رَا دَارْدِ وِهْر كَسِ بَا قَلْبِ وَزْبَانِ تُو رَا دُوْسْتِ دَاشْتِه بَاشْدِ، دَارَايِ دُو سُوْمِ اِيْمَانِ اسْتِ وِهْر كَسِ بَا قَلْبِ وَزْبَانِ وَعَمَلِ تُو رَا دُوْسْتِ دَاشْتِه بَاشْدِ، هَمِه اِيْمَانِ رَا دَارَا اسْتِ.» یعنی محبت کامل با ارتکاب گناه سازگاری ندارد.

آثار محبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام:

محبت و دوستی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام دارای آثار دنیوی و اخروی عدیده‌ای است. در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. سفینه البحار، ماده حبیب.

۱. دستگیری انسان در هفت جا: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَأُ لَهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ الْوَفَاةِ وَفِي الْقَبْرِ وَعِنْدَ النُّشُورِ وَعِنْدَ الْكِتَابِ وَعِنْدَ الْحِسَابِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ؛ مَحَبَّتِ مَنْ وَخَانَ دَانِمِ دَرِ هَفْتِ مَوْرِدِ كِه بَسِيَارِ وَحَشْتَنَاكَ اسْتِ، سُوْدِ مِي دَهْد: هَنْگَامِ مَرِ ، دَرِ قَبْرِ، هَنْگَامِ زَنْدِه شْدَنْ، كِنَارِ نَامَهٗ عَمَلِ، زَمَانِ حِسَابِ، نَزْدِ مِيزَانِ وَ نَزْدِ صِرَاطِ».^۱

۲. آمرزش گناهان: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُكَفِّرُ الذُّنُوبَ وَ يُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ؛ مَحَبَّتِ مَا اَهْلِ بَيْتِ، بَاعَثِ مِي شُوْدِ گَنَاهَانِ مَحُوِ وَ حَسَنَاتِ چَنْدِ بَرَابِرِ شُوْد».^۲

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «إِنَّ حُبَّنَا لِيُسَاقِطُ الذُّنُوبَ مِنْ بَنِي آدَمَ كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ الشَّجَرِ؛ بَدْرَسْتِي كِه دُوسْتِي مَا اَهْلِ بَيْتِ، گَنَاهَانِ فَرْزَنْدَانِ آدَمِ رَا مِي رِيزْد؛ هَمْچَنَانِ كِه بَادِ، بَرِ دَرْخْتِ رَا مِي رِيزْد».^۳

۳. قبولی اعمال: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْ عِبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ قَسْمِ بِهِ كَسِي كِه مَرَا بِهِ حَقِّ مَبْعُوثِ كَرْدِ، خِداوَنْدِ اَزِ بَنْدِهِ عَمَلِ نِيكِي رَا قَبُولِ نَمِي كَنْدِ تا اَيْنِ كِه اَزِ مَحَبَّتِ عَلِيِ بِنِ ابِي طَالِبِ اَزِ وِي سْوَالِ شُوْد».^۴ بَرِاساسِ اَيْنِ فَرْمَايشِ، مَحَبَّتِ اميرمؤمنان علیه السلام اساسِ پذيرشِ اعمالِ و ملاکِ قبولی عباداتِ افرادِ است.

۴. ایمن از عذاب قیامت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسْرَهُ اللهُ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ هَرِ كِه مَا رَا دُوسْتِ دَاشْتِه بَاشْدِ، خِداوَنْدِ دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ او رَا اِيْمَنْ مَحْشُورِ مِي كَنْد».^۵

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۰۰.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۳.

۴. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۱.

۵. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۷۹.

۵. تصفیه روح: امام صادق علیه السلام فرمود: «وَاللَّهِ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ؛
 به خدا قسم بنده‌ای ما را دوست نمی‌دارد، مگر این‌که خداوند قلبش را پاک
 می‌کند».^۱

امیدواریم با محبت اهل بیت زنده باشیم و با محبتشان بمیریم و با اهل بیت
 محشور شویم!

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۳.

عامل پیروزی (انقلاب اسلامی)

امام علی علیه السلام می فرماید: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ؛ پیروزی در پرتو تدبیر و احتیاط است و تدبیر و احتیاط به فکر است و فکر صحیح به نگهداری [ورازداری] است».^۱

حضرت در این سخن، سه جمله را که با هم ارتباط و پیوند دارند، بیان می کند و می فرماید: عامل پیروزی، «حزم»، یعنی محکم کاری و دوراندیشی است، و محکم کاری از جولان دادن فکر پیدا می شود که مشورت و بررسی به پشتوانه آن باشد و تفکر و رأی درست هم با راز نگه داری به دست خواهد آمد.

از آن جا که در این کلام امام علیه السلام اشاره به پیروزی اشاره شده است، چند جمله درباره انقلاب اسلامی مطرح بکنیم. لذا اول فهرست عناوین را ذکر می کنیم و بعد در زمینه هر کدام مختصراً توضیح می دهیم:

۱. واژه انقلاب از نظر لغت و اصطلاح.
۲. برای پی بردن به اهمیت هر انقلاب، مطالعه دو چیز لازم است.
۳. اصول مشترک انقلاب ها.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۸.

۴. اهداف انقلاب اسلامی ایران.

۵. ویژگی های نظام حکومتی و انقلاب اسلامی ایران.

۱. «انقلاب» از نظر لغت، به معنای دگرگونی و بازگشت نمودن است.

خداوند متعال در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا». این آیه در جنگ احد نازل شد و به زمانی مربوط است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مجروح گردید. در این حال شخصی با صدایی بلند گفت: «محمد را کشتم، محمد را کشتم!» این خبر باعث تزلزل در میان مسلمانان شد و بیش تر یاران حضرت پا به فرار گذاشتند. این آیه می فرماید که «اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید و با مر او اسلام را رها کرده و به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد؟!»

همان طور که ملاحظه می فرمایید در این آیه دو کلمه «انقلبتم» و «ینقلب» از ماده «انقلاب» است و به معنای برگشت و رجعت و به طور مصداقی در این آیه، رجعت به نظام جاهلیت حاکم بر جزیره العرب قبل از اسلام می باشد.

نیز در آیه ۵۰ سوره شعرا آمده است که ساحران در پاسخ به فرعون که آن ها را به دلیل ایمان آوردن به موسی علیه السلام به مر تهدید می کرد، گفتند: «لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ». که مقصود از «منقلبون» بازگشت به خداوند متعال می باشد که الگوی همه خوبی هاست.

در اصطلاح فقهی نیز انقلاب به دگرگونی بنیادینی که موجب تغییر ماهوی است، گفته می شود؛ مثل این که شراب، سرکه شود.

ولی انقلاب به معنای اصطلاحی آن، از دیدگاه دانشمندان علوم سیاسی عبارت از حرکتی است سریع و ناگهانی که به وسیله توده مردم بر اساس ایدئولوژی و مکتب خاصی در جامعه رخ داده و همه معیارها و روابط اجتماعی،

سیاسی، فرهنگی و حقوقی آن جامعه را دگرگون می‌سازد.

۲. برای پی بردن به اهمیت هر انقلابی مطالعه دو چیز لازم است:

الف) مطالعه در سرمایه‌گذاری‌ها که برای آن صورت گرفته است. هرچه سرمایه‌های مصرف شده بیش‌تر و با اهمیت‌تر باشد، دلیل بر اهمیت آن انقلاب است.

ب) مطالعه در خصوص توانایی‌های بالقوه آن انقلاب است؛ به طوری که مشخص شود آن انقلاب دارای چه توانایی‌ها و قدرت‌هایی است و چه می‌تواند صورت بدهد.

اما سرمایه‌ای که در انقلاب اسلامی ایران گذارده شده، برترین سرمایه بود. بعضی افراد صرفاً به شهدای قبل از انقلاب و در طول و بعد از انقلاب می‌نگرد که مثلاً این همه شهید دادیم. گرچه هر خونی عظمت دارد، به خصوص که در میان این شهدا، افراد مخلص و بزرگواران بودند؛ در عین حال تنها سرمایه‌گذاری انقلاب به این‌ها منحصر نمی‌گردد؛ حتی زندان رفتن‌ها و تبلیغات هم نبود، بلکه سرمایه‌گذاری اصلی از زمان رسول خدا ﷺ شروع شد؛ چون ما به اتکای عقاید مردم به این صحنه قدم گذاشتیم و اگر تعلیمات این چهارده قرن و زحمات رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام و علمای اسلام در طول این قرون نبود، نسل حاضر این حرکت را صورت نمی‌داد. مثلاً مفهوم شهید و شهادت که الآن به آن افتخار می‌کنند، ۱۴ قرن فرهنگ‌سازی را پشتوانه دارد.

اما توانایی‌های بالقوه انقلاب اسلامی آن است که اگر بتوانیم آن را از خطرات دور نگه داریم، قدرت آن را دارد که به کل جهان صادر شود؛ ولی خطراتی از بیرون و درون، آن را تهدید می‌کند. بر همین مبناست که می‌گویند اهمیت نگهداری یک انقلاب بیش‌تر از خود انقلاب است. لذا اخلاصی که از زمان شروع انقلاب، رخ نمود باید حفظ شود. بایستی کارها برای خدا باشد، تا

خداوند دست اندرکاران را یاری کند؛ چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۱ یعنی اگر دو کار و دو ویژگی از تو باشد، بقیه‌اش را من انجام می‌دهم. یکی تلاش و کوشش و دیگری اخلاص در کارها. در این صورت، ما شما را هدایت کرده و پیشرفت می‌دهیم و موانع را از پیش روی شما بر می‌داریم. لذا اگر در جایی ملاحظه می‌کنیم که کارمان لنگ شده و در چاله افتاده‌ایم، احتمالاً در یکی از این دو امر نقصی حاصل شده است: یا تلاش وجود ندارد، یا اخلاص در کارها بی‌رنگ شده است.

۳. اصول مشترک انقلاب‌ها: عواملی که به عنوان عوامل مشترک در تمامی انقلاب‌ها مطرح می‌گردد، عبارت است از: الف) عامل رهبری؛ ب) عامل مردمی؛ ج) عامل مکتب.

توده‌ای که فاقد مقام راهبری و رهبری باشد، نمی‌تواند بقا و استمرار و ثبات اجتماعی داشته باشد. از طرفی دیگر مقام رهبری نیز بدون همکاری و تأیید مردم از ایجاد و استمرار حرکت انقلابی عاجز خواهد بود؛ زیرا در حقیقت، توده مردم هستند که گستره دگرگونی و انقلاب بنیادی را پذیرا شده، آن را در زندگی اجتماعی خود اجرا می‌کنند.

سومین عامل در پیدایش انقلاب، عامل مکتب است. توضیح این‌که هرگونه دگرگونی بنیادی در یک جامعه که به تغییر دیدگاه‌ها و ارزش‌های حاکم بر آن می‌انجامد، بدون وجود مکتبی که مردم بدان گرویده و صحت آن را تأیید نموده باشند، امکان‌پذیر نخواهد بود.

۴. اهداف انقلاب اسلامی ایران: انقلابی که به وسیله ملت مسلمان ایران، برای احیای اصول، معیارها و ارزش‌های اسلامی تحقق یافت، نمی‌تواند و نبایستی هدفی غیر از اهداف مقدس شریعت اسلام داشته باشد. در ادامه به

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹

پارهای از اهداف اساسی این انقلاب اشاره می‌کنیم:

الف) مبارزه با خودکامگی مستبدان داخلی از طریق آگاهی دادن به مردم مسلمان. این نکته بر این اصل متکی است که مبارزه سیاسی با مستبدان وظیفه‌ای شرعی و مذهبی است و سیاست از دین و دین از سیاست جدا نیست.

ب) مجهّز شدن به علوم و فنون جدید؛ زیرا در واقع سلاح مهم غرب نیز در زمینه هرگونه پیشرفت و ترقی، همین سلاح علم و صنعت است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^۱.

ج) بازگشت به اسلام نخستین و دور ریختن خرافات و پیرایه‌هایی که در طول تاریخ، به اسلام بسته شده است.

د) مبارزه با استعمار خارجی، اعم از استعمار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

ه) اتّحاد جهان اسلام. بدین معنی که مسلمین در صف واحد در برابر شرق و غرب به پا خیزند و اختلافات مذهبی را که در واقع یکی از عوامل بزرگ منزوی شدن اسلام است، کنار بگذارند.

و) تحقق عدالت اقتصادی و قضایی و احیای دیگر ارزش‌های فردی و اجتماعی.

آنچه گفته شد، مهم‌ترین اهداف انقلاب اسلامی ایران است.

۵. ویژگی‌های نظام حکومتی و انقلاب اسلامی ایران:

نظام اسلام و انقلاب اسلامی ایران، دارای ویژگی‌های فراوانی است که به بخشی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) حاکمیت خدا بر مردم، در عین حاکمیت مردم بر خودشان. آنچه امروزه «مردم سالاری دینی» گفته می‌شود، در حاکمیتی که گفته شد، تحقق می‌یابد.

ب) امتزاج عنصر دین با سیاست، برخلاف مسیحیت کنونی که دین را

۱. سوره انفال، آیه ۶۰.

امری فردی و مناسب با صومعه نشینی می‌داند.

ج) حفظ کرامت انسان از دیگر ویژگی‌های نظام حکومت دینی و انقلاب اسلامی است؛ زیرا اسلام، مقام و منزلت و ارزش‌های معنوی انسان را ستوده و بشر را به عنوان گل سرسبد مخلوقات و خلیفه الله و مسجود فرشتگان و امانت دار الهی معرفی کرده است.

د) حریت انسان و وحدت نژادی و برابری حقوق آنان.

ه) قبول سازمانی به اسم دولت عدل و لزوم مقام رهبری در جامعه.

و) حرکت به طرف جامعه بی‌طبقه و جانبداری از مستضعفین.

آنچه مطرح گردید، عمده ویژگی‌های اسلام در تفکر مربوط به حاکمیت بر جوامع است و از آن‌جا که انقلاب اسلامی ایران بر پایه اسلام شکل گرفت، این انقلاب دارای همان ویژگی‌هایی است که عنوان گردید.

چهار رکن ایمان و اسلام

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ، أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ؛ پارساترین مردم کسی است که در مواجهه و رویارویی با شبهه توقف کند. خداپرست‌ترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد. زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند و کوشاترین مردم ترک کننده گناهان است».^۱

قرآن کریم و روایات، به چهار مفهوم اهمّیت فوق العاده‌ای داده‌اند: اوّل مفهوم «ورع» می‌باشد که مقامی بالاتر از تقواست. تقوا و پرهیزکاری از نظر اسلام معیار شخصیت و کرامت و بزرگواری انسان است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست».^۲

اما بالاتر از مقام تقوا، مقام ورع است. ورع و پارسایی از مهم‌ترین معیار قرب به خداست. اگر انسان علاوه بر ترک گناه و محرمات، شبهات را ترک کرد، دلیل

۱. تحف العقول، کلمات قصار آن حضرت.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

بر بهره‌مندی او از ورع و برخورداری از عالی‌ترین مرحله تقواست. شبهه‌ها حریم محرمات است و اگر کسی به آن‌جا ورود کند، زود آلوده می‌شود. به عبارت دیگر، محرمات، پرتگاه و شبهات آمدن نزدیک پرتگاه است که ممکن است انسان با نزدیک شدن به این پرتگاه بلغزد و بیفتد. شبهات و مشکوکات، مقدمه محرمات است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تشبیه جالب توجهی آمده است: «مَحَارِمُ اللَّهِ حِمَى اللَّهِ وَمَنْ رَاعَ غَنَمَهُ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهَا؛ حرام‌های خداوند قُرُقگاه و منطقه ممنوع الهی است و کسی که گوسفندش را نزدیک منطقه ممنوع بیاورد، ممکن است [گوسفندان] وارد آن [منطقه ممنوع] شود».^۱

محرمات، همان منطقه ممنوع است و نزدیک آن هم شبهات می‌باشد. در مرزهای جغرافیایی نزدیک مرز هم یک منطقه ممنوعه وجود دارد و این منطقه دارای حریمی است به نام نوار مرزی که چند کیلومتر است و افراد اجازه ندارند وارد آن شوند. محارم الهی هم مرزهای خداست. برای این‌که انسان وارد آن نشود و در گناه سقوط نکند، باید از شبهات دوری کند.

دوم: مسئله عبودیت است که هدف و غایت خلقت می‌باشد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ من جن و انس را نیافریدم جز این‌که عبادتم کنند [و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند].^۲

کسی که بخواهد به کمال برسد، باید نسبت به استمرار در انجام دادن فرایض و واجبات مقید باشد و به هیچ قیمتی آن را رها نکند.

سوم: مفهوم زهد است. حقیقت زهد این نیست که انسان از نظر لباس و غذا خیلی فقیرانه زندگی کند، بلکه مراد از زهد این است که انسان در عین این‌که

۱. المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۲۱۹، نزدیک به این مضمون آمده.

۲. سورة ذاریات، آیه ۵۶.

بتواند از تمام امکانات زندگی بهره ببرد، اسیر آن نباشد، بلکه امیر آن باشد. اگر تمام دنیا را داری، اما اسیر آن نیستی، زاهد واقعی هستی؛ ولی اگر تنها یک لباس کرباس داری؛ اما اسیر و در بند همان یک لباس کرباس باشی، زاهد نیستی. امام علی علیه السلام در رأس حکومت اسلامی بود، و تمام امکانات برای آن حضرت آماده بود؛ اما به ساده‌ترین شیوه زندگی می‌کرد و ساده‌ترین لباس و غذا و مرکب و منزل را اختیار کرده بود.

«دنیاپرستی»، نقطه مقابل زهد است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «حب الدنيا رأس كل خطيئة؛ دوستی دنیا، سرچشمه همه خطاهاست.»^۱ از این منظر، زهد، مایه نجات از هر خطا و لغزش است.

چهارم: مفهوم جهاد و اجتهاد است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»؛ و آن‌ها که در راه ما [با خلوص نیت] جهاد کنند، قطعاً هدایت‌شان خواهیم کرد.^۲ تعبیر «جهاد» و «فینا» که در آیه آمده است، تعبیر وسیع و مطلق است و هرگونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور رسیدن به اهداف خداوندی صورت می‌گیرد، شامل می‌شود؛ خواه جهاد در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت، یا شکیبایی در برابر وسوسه معصیت، یا جهاد در مسیر کمک به افراد مستضعف، و یا انجام دادن هر کار نیک دیگر. کسانی که در این راه‌ها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت خداوند خواهند بود.

این وعده‌ای است که خداوند مؤکداً به همه مجاهدان راهش داده است و در واقع، پیروزی و ترقی و موفقیت آن‌ها را در گرو دو چیز برشمرده است: «جهاد» و «خلوص».

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

بر این اساس، اگر شکست و ناکامی در یک جریان به ما برسد، معلول یکی از این دو چیز یا معلول هر دو می‌باشد: یا در جهاد کوتاهی کرده‌ایم، و یا در کار ما اخلاص نبوده یا کم رنگ بوده است. لذا اگر درست بیندیشیم، می‌توانیم سرچشمه مشکلات و مصایب جوامع اسلامی را در همین امر پیدا کنیم. برآستی چرا مسلمانان که تا دیروز پیشرو علوم و تمدن بودند، امروز عقب مانده‌اند؟ چرا دست نیاز به سوی بیگانگان دراز می‌کنند؟ چرا برای حفظ خود به بیگانگان تکیه می‌ورزند؟ و چرا در چنگال دیگران اسیرند؟ پاسخ تمام این سؤالات این است که مسلمانان یا جهاد را فراموش کرده‌اند و یا نیت آن‌ها به اغراض مادی آلوده شده است.

واعظ درونی

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ قَلْبِهِ؛ هنگامی که خداوند اراده کند به بنده‌اش خیری برساند، برای او واعظ درونی قرار می‌دهد».^۱

آن حضرت در جای دیگر فرمود: «مَنْ كَانَ لَهُ فِي قَلْبِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ کسی که واعظ درونی داشته باشد، نگاهبانی از طرف خداوند برای او خواهد بود».^۲

این تعبیر در احادیث فراوان دیده می‌شود و بدان مفهوم است که وقتی خداوند بخواهد کسی را مورد لطف خود قرار دهد، از جمله نعمت‌هایی که برای او مقرر می‌دارد، این است که برای وی واعظ درونی قرار می‌دهد. در مسائل اخلاقی قبل از هر چیز واعظ درونی لازم است. قرآن تعبیر جالب توجهی دارد، مبنی بر این که می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است».^۳

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۱.

۲. همان.

۳. سورة بقره، آیه ۲.

این فرمایش قرآن کریم، بر این اصل اساسی استوار است که اگر بخواهیم قرآن به عنوان معلم قلمداد گردد، بایستی شخص دارای تقوا و واعظی باشد تا آموزه‌های این معلم در آن اثر کند. تقوا مراتبی دارد که یک مرتبه آن، تقوای قبل از هدایت است و آن تسلیم در برابر حق می‌باشد. لذا در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظًا، فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئًا؛ کسی که خداوند برای او واعظی درونی قرار ندهد، موعظه‌های مردم هرگز در او سودمند نمی‌افتد»^۱.

سؤال مشخص این است که واعظ درونی چیست و از کجا پیدا می‌شود؟ اگر به درون خود نگاه کنیم، واعظ‌هایی در آن می‌بینیم که اگر به تذکرات آن‌ها توجه کنیم، بی‌شک متعظ خواهیم شد. در این مختصر به چند نمونه از این واعظ‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. یکی از این واعظان، وجدان خدادادی فطرت است که درون هر انسانی وجود دارد؛ هرچند گاهی اوقات بر اثر عوامل خارجی، پرده بر روی آن گذاشته می‌شود. البته کوچک‌ترین زنگارگیری آن پرده کنار می‌رود و باعث تذکر انسان می‌شود. کار پیامبران شکوفا ساختن فطرت‌ها و به یاد آوردن نعمت‌های فراموش شده به انسان است.

این وجدان و فطرت در هر کسی که شکوفا شود، بهترین واعظ درونی برای او خواهد بود.

۲. ایمان، از دیگر واعظان درونی است. ایمان باعث روشنایی روح فرد می‌شود و زبان و اعضای دیگر بدن تحت تأثیر ایمان قرار می‌گیرد. شخص در این حال، هر چیزی را نمی‌گوید و هر کاری را انجام نمی‌دهد.

ایمان در انسان حالت خداترسی ایجاد می‌کند که در این حالت میان او و گناه

۱. تحف العقول، کلمات آن حضرت.

سدی ایجاد می‌شود؛ به طوری که اگر هم گناه از انسان سر بزنند، بلافاصله پشیمان می‌شود و توبه می‌کند.

۳. تقوا و پرهیزکاری از دیگر واعظان درون است که از ایمان و عمل صالح پیدا می‌شود. تقوا واعظ بسیار قوی درونی است و این همان چیزی است که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ آن زن قصد او را کرد و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی می‌نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان منخلص ما بود.^۱

همسر عزیز مصر، نسبت به کامجویی از یوسف تصمیم و اراده داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد؛ حضرت یوسف هم به مقتضای طبع بشری و این‌که در سن و سال جوانی بود و هنوز همسری نداشت، و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود؛ هرگاه برهان پروردگار، یعنی روح ایمان و تقوا و تربیت نفس و بالاخره مقام عصمت، در این وسط حائل نمی‌شد؛ همان تصمیم همسر عزیز مصر را می‌گرفت. درباره «برهان رب» مطالب زیادی گفته شده است که یکی از آن‌ها همان واعظ درونی و همان ایمان و تقوا می‌باشد. لذا یوسف علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد: «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه این‌ها مرا به سوی آن می‌خوانند.^۲

حضرت یوسف حاضر است به زندان برود؛ اما تن به گناه ندهد. این رویکرد، دستاورد همان واعظ درونی است.

براستی این واعظ درونی از کجا پیدا می‌شود؟ خواستن این واعظ از خداوند

۱. سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۳.

با تمام توجه، عبادت با حضور قلب، به جا آوردن سجده‌های طولانی، خواندن نافله و نماز شب، از جمله عواملی است که در انسان واعظ درونی را ایجاد و آن را مستحکم می‌سازد؛ چنان‌که خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: اگر مقام محمود می‌خواهی نماز شب بخوان: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»^۱.

از خداوند می‌خواهیم این واعظ‌های درونی را به ما عنایت فرماید، إن شاء الله!

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹.

نزدیک‌ترین مردم به انبیای الهی کیست؟

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ ثُمَّ تَلَا ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعَدَتْ لُحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ؛ نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین مردم به پیامبران کسانی‌اند که از همه به آموزه‌های آنان آگاه‌ترند. سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا»؛ «شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آن‌هایی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر می‌باشند»، سپس فرمود: دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که از خدا اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی او دور باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که معصیت خدا کند، هرچند خویشاوندی او نزدیک باشد»^۱.

آیاتی در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد که یهود و نصارا در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام دعوا داشتند و هر کدام مدعی بودند که ابراهیم علیه السلام از ماست. این بحث به درازا کشید تا این‌که سه آیه نازل شد و به آنان سه جواب ارائه داد:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۶.

جواب اول: سوره آل عمران، آیه ۶۵: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟» ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم گفت و گو و نزاع می کنید [و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می کنید] در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل گردید. آیا اندیشه نمی کنید؟!».

قرآن این نکته را گوشزد می کند که چگونه ممکن است ابراهیم از شما باشد، در حالی که از نظر تاریخی او بر شما مقدم است!

جواب دوم: سوره آل عمران، آیه ۶۷: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟» ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه مرد موحد خالص و مسلمانی بود و هرگز از مشرکان نبود».

برنامه شما با برنامه ابراهیم علیه السلام شباهت ندارد؛ زیرا ابراهیم توحید خالص داشت، ولی توحید شما با شرک همراه است. شما به اقالیم ثلاثه و تثلیث، یعنی خدای پدر و پسر و خدای واسطه بین این دو که روح القدس می باشد؛ قائل هستید. یهود هم می گفتند: «عزیز ابن الله و نحن ابناء الله» که این شرک است.

علّت دعوی میان یهود و نصارا این بود که شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان شیخ الانبیا، در میان اقوام و مردم معروف بود و طبعاً هر قومی می خواست این شخصیت را به خود نسبت دهد. لذا میان آنها اختلاف ایجاد می شد.

جواب سوم: بیان امام علی علیه السلام است که ذیل آیه ۶۸ همین سوره آمده است: فرض کنید که ابراهیم جزء شما باشد باید دید نزدیکان ابراهیم چه کسانی هستند. آیا کسانی که با او ارتباط نسبی دارند و نژادشان به او می رسد و جزء قبیله او هستند، یا کسانی که با او پیوند مکتبی با او دارند؟

قرآن یک اصل اساسی را متذکر شده است و آن این که ولایت و ارتباط با پیامبران تنها از طریق ایمان و پیروی از آنها مسیر می شود. بنابراین، نزدیک ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از مکتب او پیروی کنند و نسبت به اهداف او

وفادار باشند؛ اعم از کسانی که در زمان او زندگی داشتند: «لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» و چه کسانی که بعد از او به مکتب و برنامه‌های او وفادار ماندند، مانند پیامبر اسلام ﷺ و پیروان این پیامبر: «وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا».

دلیل این موضوع؛ روشن است: احترام پیامبران به خاطر مکتب آن‌ها بود، نه به خاطر نژاد و قبیله و نسب آن‌ها. بنابراین، هنگامی که مشاهده می‌کنیم اهل کتاب با عقاید شرک‌آمیز خود از اساسی‌ترین اصل دعوت ابراهیم، یعنی توحید منحرف شده‌اند، ولی پیامبر اسلام و مسلمانان با تکیه بر این اصل، و بسط و گسترش آن در تمام اصول و فروع اسلام، صمیمی‌ترین وفادار او بوده‌اند؛ باید اعتراف کنیم که نزدیک‌ترین افراد به ابراهیم این‌ها هستند، نه کافران و مشرکان. امام در آخر مطالب خود فرمود: نزدیک‌ترین دوست پیغمبر کسی است که خدا را اطاعت کند، اگرچه با ایشان بُعد نسبی داشته باشد و دشمن پیغمبر کسی است که خدا را نافرمانی بکند، اگرچه قرابت او به پیامبر نزدیک باشد؛ عمومی پیامبر و ابولهب باشد یا پسر نوح.

خداوند متعال در قرآن کریم، در این زمینه می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ ای پیامبر! به آن‌ها بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارید و مساکن مورد علاقه شما، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند.^۱ یعنی این افراد کسانی هستند که حقیقت اسلام را درک نکرده‌اند. این‌ها بر سر

۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

دو راهی‌ها عشق به زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده را بر خدا و احکامش مقدم می‌دانند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که عملش او را زمین گیر کند، نَسَبش او را از زمین بلند نمی‌کند».

در حقیقت آنچه انسان را رفعت و رتبه می‌بخشد، عمل اوست، نه نسب و قوم و خویش وی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عملتان را برایم بیاورید، نَسَبتان را برایم نیاورید».

امام حسن علیه السلام فرمود: «قریب، کسی است که پیوند روحانی و معنوی او را نزدیک کند، اگرچه نسبتش دور باشد و بعید، کسی است که دوستی او و قلبش دور باشد، اگرچه نسبتش نزدیک باشد».

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود. مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و باتقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق. همه مردم فرزند آدم هستند. و خداوند آدم را از خاک آفریده است؛ چنان‌که می‌گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید. از همه گرامی‌تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزکارتر باشد. خداوند دانا و آگاه است».^۱

آن بزرگوار در حدیث دیگر فرمود: «خداوند نه به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه می‌کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان؛ ولی به دل‌های شما می‌نگرد. کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می‌کند. شما همگی فرزندان آدمید و محبوب‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست».^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۰، (ذیل آیه ۲۴ سوره ۲۴) به نقل از تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶.

۲. همان.

معلومات اندک در مقابل مجهولات بی‌نهایت

امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أُدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛ کسی که واژه "نمی‌دانم" را ترک کند، خود را به کشتن خواهد داد».^۱

«مقاتله» جمع «مقتل» است که به محل قتل اطلاق می‌گردد. همچنین به هر جایی از بدن که حساس است و اگر ضربه به آن برسد، کشنده است (مثل دو طرف پیشانی یا مخ انسان) مقتل گفته می‌شود.

یک احتمال در معنای این حدیث آن است که بر جاهای حساس از بدن شخص نفرین باشد، یعنی بر جاهای حساس از بدن او ضربه باد! این احتمال، بنابراین است که کلمه «اصیب» را به معنای دعا و نفرین بگیریم. لذا در این صورت معنای حدیث آن می‌شود که محل‌های آسیب‌پذیر بدن شخصی که «نمی‌دانم» را ترک کند، در معرض آسیب باد!

در تحلیل این حدیث باید به چند نکته توجه داشت:

نکته اول: این که مجهولات انسان با معلومات او قابل مقایسه نیست. برای انسان، در مقابل هر معلومی ده‌ها مجهول وجود دارد و هر معلومی که برای او

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۵.

کشف می‌شود، صفی از مجهول به وجود می‌آید؛ مثلاً سابقاً خیال می‌کردند که سیاره‌های منظومه شمسی، همان پنج سیاره معروف است؛ یعنی غیر از زمین و ماه (که دور زمین می‌گردد و جزء زمین نیست، بلکه جزء قمرهای زمین است) خیال می‌کردند که منظومه شمسی را تنها پنج سیاره تشکیل می‌دهند که عبارتند از: عطارد، زهره، زُحل، مشتری و مریخ؛ اما بعداً سه سیاره دیگر به نام‌های اورانوس، نپتون و پلوتون کشف شد. با این کشف، هزاران مجهول برای بشر مطرح گردید، از جمله این‌که آیا این سیاره‌ها قابل سکونت است یا؛ دوران‌ش چگونه است؛ حرکت وضعی و انتقالی آن چقدر است؛ حرارتش و فاصله‌اش تا خورشید چقدر است؛ و ده‌ها سؤال دیگر. ایجاد مجهولات بر اساس افزایش معلومات، مثل این است که انسان وارد منزلی می‌شود و می‌بیند که در اتاق‌ها بسته است. در این صورت هر اتاقی برای او یک مجهول است؛ اما وقتی در اتاقی باز شود، هرچند یک مجهول از او برطرف می‌شود؛ ولی ده قفسه در آن است که هر کدام یک مجهول است و وقتی یک قفسه را باز می‌کند، می‌بیند چندین کتاب در آن است که هر کتابی خود، یک مجهول است؛ لذا نمی‌توان معلومات انسان را با مجهولات او قابل مقایسه دانست. انیشتین، آن دانشمند معروف جمله‌ای دارد که می‌گوید: تمام علومی که بشر از روز اول تا امروز پیدا کرده است، به منزله الفباست.

نتیجه این‌که خیلی از چیزهاست که انسان به آن‌ها علم و اطلاع ندارد. در این صورت وقتی در این زمینه‌ها از او سؤال شود، گفتن «نمی‌دانم» را ترک نکند و بیان این واژه را کسر شأن خود نداند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می‌گوید که شخصی نزد بُوذَرِ جُمَهر رفت و از او مطالبی پرسید. او جواب داد: نمی‌دانم. آن مرد عصبانی شد و گفت: این همه حقوق می‌گیری و می‌گویی نمی‌دانم؟! بوذرجمهر گفت:

پول‌هایی که می‌گیرم، برای مواردی است که می‌گویم: می‌دانم. اگر قرار بود پول نمی‌دانم‌هایم را بگیرم، تمام خزانه مملکت را هم اگر می‌دادند، کافی نبود.

نکته دوم: اگر «نمی‌دانم» به «می‌دانم» تبدیل بشود و جواب‌های گمراه‌کننده به مخاطب بدهیم، چه بسا حلالی را حرام و حرامی را حلال بکنیم و علاوه بر گمراه کردن طرف مقابل، آخرتمان خراب بشود؛ زیرا گاهی ندانسته سخن گفتن، موجب قتل کسی یا هتک حرمت دیگران می‌شود. از جمله چیزهایی که در قرآن کریم مذمت شده است، گفتن بدون علم می‌باشد: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۱.

نکته سوم: این‌که درباره فلسفه احکام سؤال می‌شود که چرا فلان مسأله حرام شده است و فلان نکته واجب؛ باید به این نکته اشاره کرد که در خصوص فلسفه احکام ما با چهار گونه فلسفه احکام روبه‌رو هستیم:

۱. احکامی که فلسفه آن را عقل درک می‌کند؛ مثلاً بد بودن ظلم و ستم. حرام بودن این عمل را عقل درک می‌کند؛ زیرا ظلم و ستم موجب متلاشی شدن جامعه خواهد شد، و یا این‌که چرا عدل خوب است. دلیل این را هم عقل می‌فهمد.

شراب حرام است؛ چون دشمن عقل است، یا غیبت بد است؛ چون باعث بدبینی افراد به یکدیگر می‌شود.

۲. احکامی که ممکن است عقل ما فلسفه و دلیل آن را درک نکند؛ ولی در آیات و روایات فلسفه آن ذکر شده است؛ مثلاً این‌که چرا روز بگیریم؛ چون: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» روزه باعث تقوا خواهد شد و خداترسی و قدرت اجتناب انسان را از گناه، تقویت می‌سازد.

۳. احکامی که دارای فلسفه‌هایی بوده است؛ اما در گذشته فلسفه آن‌ها معلوم نبود و با گذشت زمان فلسفه آن آشکار شد؛ مثلاً حرام بودن خوردن گوشت خوک. با پیشرفت علم معلوم شد که خوردن گوشت خوک دو اثر منفی بر انسان

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

می‌گذارد: اول، از نظر بهداشتی است که گوشت خوک بسیار آلوده است و میکروب‌ها و انگل‌هایی که در بافت‌های گوشت خوک وجود دارد، حتی در مقابل حرارت شدید هم ممکن است مقاومت کند؛ لذا منشأ بیماری‌های مختلف می‌شود.

دوم این‌که مصرف گوشت هر حیوانی صفات آن حیوان را به انسان منتقل می‌کند و خوک حیوانی است بی‌غیرت که این صفت زشت، با خوردن گوشت آن وارد بدن و غده‌ها می‌شود و به هورمون تبدیل می‌گردد و در خون می‌ریزد و طبعاً در صفات اخلاقی انسان اثر می‌گذارد. به عبارت دیگر، انسانی که گوشت خوک مصرف می‌کند، خواه و ناخواه بی‌غیرت خواهد شد.

۴. احکامی که فلسفه آن‌ها را نمی‌دانیم؛ مثلاً چرا نماز صبح دو رکعت است. وقتی دلیل آن را نمی‌دانیم. در این موارد لازم نیست خیلی دنبال دلیل و فلسفه حکم بگردیم. شما به دکتر رفتی و نسخه‌ای را برای شما پیچید که فلان دارو را هر ۸ ساعت بخور و از فلان دارو هر ۶ ساعت؛ شما از دکتر فلسفه ۸ ساعت و ۶ ساعت را نمی‌پرسی، بلکه بدون چون و چرا از نسخه دکتر تبعیت می‌کنی. در مقابل خدا و پیامبرش هم باید این‌گونه باشی؛ به این معنا بدون چون و چرا حکم آنان را بپذیری.

فقیه واقعی

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَفْتِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ؛ فقیه و عالم کامل کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند، و از لطف و محبت او مأیوس نسازد، و [در عین حال] از مجازات‌های غافلگیرانه او ایمن ننماید».^۱

فقیه به تمام معنی و کامل کسی است که دارای این سه صفت باشد:

اول: مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و همواره آیه یأس نخواند.

دوم: آن‌ها را از روح خدا مأیوس نکند. ناامیدی از رحمت خدا در مقابل گناهان است، یعنی اگر مردم گناهی انجام دادند، کسی نگوید که شما اهل معصیت هستید و رحمت خدا شامل شما نمی‌شود و مثلاً من با شما صحبت نمی‌کنم، بلکه درهای توبه و رحمت را باز بگذارد، و آنان را به توبه و بازگشت سوق دهد. در خصوص «روح الله» به این نکته باید توجه کرد که «روح» به معنای رحمت و راحت و فرج و گشایش در کار است؛ چرا که رَوْح و رُوح در اصل به معنای جان و تنفس است؛ سپس روح به معنای رحمت و فرج آمده است؛ زیرا

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۰.

همیشه به هنگام گشایش مشکلات، روح و جان تازه‌ای ارزانی انسان می‌گردد و شخص نفسی آزاد می‌کشد؛ لذا فقیه کسی است که وقتی مردم گرفتاری پیدا می‌کنند، آن‌ها را به فرج و گشایش در امور امیدوار می‌سازد.

سوم: فقیه کسی است که مردم را از «مکر» خدا در امان ندارد. مکر دو قسم است: یکی مکر پسندیده که همان چاره‌اندیشی برای انجام دادن کار خوب و تدبیر در امور است؛ مثلاً برای پیروزی مسلمانان و یا حلّ مشکل اقتصادی و یا صلح بین دو گروه مسلمانان نقشه و تدبیری بیندیشد. قسم دوم، مکر مذموم است و آن، این است که با مکر و نقشه‌کشی بخواهد ضرری به کسی بزند. مکری که به خدا نسبت داده می‌شود، همان چاره‌اندیشی خوب است. منظور از عدم ایمن نمودن از مکر خدا در این حدیث آن است که فقیه به مردم برای انجام گناه چراغ سبز نشان ندهد، بلکه آن‌ها را از نافرمانی خداوند بترساند.

امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد: «خدایا! وقتی به گناهانم می‌نگرم، وحشت می‌کنم و وقتی کرم تو را می‌بینم، در کرم تو طمع می‌ورزم».

فقیه واقعی کسی است که تعادل بین خوف و رجا را بین مردم حفظ کند. در متون روایی ما، روایات فراوانی آمده که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم: امام کاظم علیه السلام فرمود: «برتری فقیه بر عابد، همچون برتری خورشید بر ستارگان است و هر که در دین خود دانا نشود، خداوند هیچ عملی از او را نپسندد».^۱

امام علی علیه السلام فرمود: «آیا شما را از فقیه واقعی آگاه نکنم؟ [فقیه واقعی] کسی است که در معاصی خدا به مردم جواز ندهد و از رحمت خدا نومیدشان نکند و آنان را از مکر و عذاب خدا آسوده خاطر نسازد و از قرآن به چیز دیگر رو نکند».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱.

۲. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۳۲.

امام باقر علیه السلام فرمود: «... إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْمَمْسُوكُ بِسُنَّةِ نَبِيِّهِ؛ ... فقیه حقیقی کسی است که به دنیا بی اعتنا و به آخرت راغب باشد و به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چنگ زند».^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ؛ وجود یک فقیه برای ابلیس، سخت تر از هزار عابد است».^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ؛ هرگاه مؤمن فقیه درگذرد، رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که هیچ چیز آن را مسدود نمی‌سازد».^۳

مبنای این همه اهمیتی که در روایات به فقیه داده شده، آن است که فقیه واقعی مانند چراغی است فراروی افراد جاهل که باعث هدایت آنها می‌شود و در مقابل شبهات و انحرافات فکری همانند یک سدّ محکم عمل می‌کند و اگر مردم کشوری دنباله رو فقها باشند، مملکت آنها از گزند حوادث مصون خواهد ماند. نمونه آن را در فتوای تحریم تنباکوی میرزای شیرازی و انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی رحمته الله علیه می‌بینیم.

از خدا می‌خواهیم ما را از عالمان با عمل و فقیه در دین قرار دهد!

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۳۲.

۲. همان، ص ۵۳۴.

۳. همان، ص ۵۳۵.

ارزش علم (حکمت)

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجَّحُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ؛ حکمت و دانش را فراگیر، هر جا که باشد؛ چرا که حکمت گاهی در سینه منافق است و آرام نمی‌گیرد تا این‌که خارج شود و در کنار دوستانش در سینه مؤمن جای گیرد».^۱

«حکمت» در این حدیث، به معنای دانش است، نه فلسفه و در اصل، «حکَم» به معنای «منع» است و از آن‌جا علم و دانش مانع انسان از زشتی و پلیدی و ارتکاب گناه و خلاف است؛ لذا به آن «حکمت» گفته‌اند.

این حدیث به نکته‌ای اشاره دارد که دنیای امروز خیال می‌کند دستیابی به این نکته از کشفیات اوست و آن این‌که امروزه می‌گویند علم و دانش وطن ندارد، یعنی علم و دانش هر جا که یافت شد، هر انسان باید به دنبالش برود، از هر کس و در هر جا دانش پیدا شود، باید آن را آموخت. چه بسا افراد غیر مؤمنی که گاهی نکات علمی را درک می‌کنند و می‌توانند آن را در اختیار دیگران بگذارند و چه

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۹.

بسا حرف‌های خوب که بر زبان دشمنان ما جاری می‌شود. علم و دانش و حکمت و وطن خاصی ندارد، بلکه باید آن را از هر کس و در هر جا شکار کرد. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح این جمله امام علیه السلام می‌گوید: یکی از بزرگان نشستہ بود در حالی که حجاج روی منبر خطابه می‌خواند. از جمله سخنان حجاج این جمله بود که خداوند به ما دستور داده است که دنبال آخرت بروید، دنیای شما را من تأمین می‌کنم؛ زیرا روزی شما مقسوم است. ای کاش خداوند آخرت را قسمت می‌کرد و به ما دستور می‌داد که دنبال دنیا برویم.

وقتی که آن عالم این سخن حجاج را شنید، گفت: این همان حکمتی است که گمشده مؤمن است و بر زبان منافق جاری می‌شود. این، همان حقیقتی است که بر لسان منافق جاری می‌شود و امام علی علیه السلام در حکمت ۸۰ می‌فرماید: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخِذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ التَّفَاقُ؛ گفتار حکمت‌آمیز، گمشده مؤمن است. پس، حکمت را بگیر ولو از اهل نفاق باشد».

آیات و روایات درباره حکمت فراوان است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

خداوند می‌فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ [خداوند] به هر کس که خواهد، حکمت عطا کند و به هر که حکمت عطا شود، نیکی فراوان داده شده است و جز خردمندان پند نپذیرند.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ سخن حکیمانه‌ای را که مؤمن بشنود، بهتر از عبادت یک سال است».^۲

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ عُرِفَ بِالْحِكْمَةِ لَحِظَتْهُ الْعُيُونُ بِالْوَقَارِ وَالْهَيْبَةِ؛ هر

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۲.

کس به حکمت شناخته شود، چشم‌ها با دیده وقار و شکوه به او بنگرند.^۱
همچنین فرمود: «از حکمت بی‌بهره است کسی که مدارا نکند با فردی که جز
مدارا کردن با او چاره‌ای ندارد».^۲

همچنین آن بزرگوار فرمود: «أَوْلُ الْحِكْمَةِ تَرْكُ اللَّذَاتِ وَ آخِرُهَا مَقْتُ الْفَانِيَاتِ؛
نخستین گام حکمت، وانهادن لذت‌هاست و آخرین گام آن دشمن داشتن هر
آنچه فانی می‌شود».^۳

نیز فرمود: «از حکمت است که با بالا دست خود نستیزی و فرودست خود را
خوار نشماری و به کاری که در توان تو نیست، نپردازی و زیانت با دلت
و گفتارت با کردارت ناسازگار نباشد و درباره آنچه نمی‌دانی، سخن‌نگویی و کار
را آن‌گاه که به تو روی می‌آورد، رها نکنی و چون از تو روی گرداند، به دنبالش
بروی».^۴

امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا حکمت عبارت است از: شناخت و فهم دین.
پس، هر یک از شما که در دین فقیه و فهیم باشد، حکیم است».^۵
امام کاظم علیه السلام فرمود: «به لقمان گفته شد: چکیده حکمت تو چیست؟ گفت: از
آنچه می‌دانم، نمی‌پرسم و برای آنچه به من مربوط نمی‌شود، خود را به زحمت
نمی‌اندازم».^۶

در روایات ما، ترس از خدا و اطاعت از او و مدارا کردن و پابندی به حق
اساس حکمت عنوان شده است.

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۴۹۱.

۲. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۴۹۳.

۳. غرر الحکم، ص ۳۰۵۲؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۹۵.

۴. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۹۵.

۵. همان، ص ۴۹۴.

۶. همان، ص ۴۹۵.

همچنین روایات ما، چیره شدن بر شهوت و خواهش نفس، و خویشتن داری از گناه و پشت کردن به دنیا را عامل ایجاد حکمت دانسته و معده پر و ارضای شهوت و غضب و خشم و سخت دلی را مانع کسب حکمت برشمرده‌اند.^۱

از خداوند می‌خواهیم به ما حکمت عنایت فرماید!

۱. جهت بررسی تفصیل این احادیث ر.ک: جلد ۲، میزان الحکمه، ص ۴۸۹ به بعد.

مدح و ثنا

امام علی علیه السلام به مردی که در ثناخوانی بر او افراط کرد، ولی در دل امام را متهم می نمود، فرمود: «أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ؛ من کم تر از آن هستم که می گویی و بالاتر از آنم که در دل توست».^۱

شاید این شخص در وصف امام مبالغه کرده؛ مثلاً برای امام علیه السلام مقام الوهیت قائل بوده یا امام را از مقام امکان بالاتر برده باشد که امام این جواب را به او داده است.

چند نکته در خصوص این حدیث قابل بیان است:

اول: اولین نکته، مسئله افراط در ثناست که تملق و چاپلوسی نام دارد. چاپلوسی بلایی است که به جان افراد جامعه می افتد و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: «أَنْ نَحْتُوَ فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ الثَّرَابَ؛ بر صورت مدح گویان خاک بپاشید»؛^۲ به دلیل این است آن ها که مدح می شوند، خود را گم نکنند؛ زیرا شخصی که مدح و ستایش می شود، خیال می کند که واقعاً آدم مهمی هست که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۳.

۲. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۸۱.

مردم از او تعریف می‌کنند. از طرف دیگر، شخص مدح‌کننده با این کار ناپسند شخصیت خود را در هم می‌شکند و این نکته‌ای است که انسان حق ندارد در مورد خودش اعمال نماید. در این فرایند چاپلوسی و تملق، شخصی که مدح می‌شود نه به خود حق مشورت می‌دهد و نه انتقاد. لذا اسلام با این خصیلت ناپسند مبارزه کرده و امام علی علیه السلام در خطبه همام (خطبه ۱۹۳) وقتی صفات متقین را بر می‌شمرد، می‌فرماید که هرگاه یکی از آنها ستوده شود، از آنچه درباره‌اش گفته شده است، به هراس می‌افتد و می‌گوید: «أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَاعْزِزْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ من از دیگران نسبت به خود آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمالم از من آگاه‌تر است. بار پروردگارا! ما را در مورد گناهیانی که به ما نسبت می‌دهند، مؤاخذه مفرما و ما را نسبت به نیکی‌هایی که درباره ما گمان می‌برند، برتر قرار ده و گناهیانی را که نمی‌دانند، بیامرزا!».

این دستور العمل اسلام است که انسان خویشتن خود را گم نکند و امام علی علیه السلام در حکمت صد نهج البلاغه وقتی گروهی او را ستودند، همین نکات را بیان فرمودند.

مردی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی دیگر تعریف و ستایش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: این حرف‌ها را به گوش وی نرسان که او را هلاک می‌کنی. اگر از تو این تعریف‌ها را بشنود، رستگار نمی‌شود.^۱

دوم: نکته دوم، این‌که همان‌گونه که مدح زیاد غلط است و شائبه تملق داده می‌شود، کم‌گزاردن از بیان شخصیت افراد هم غلط است. در بعضی از کلمات نهج البلاغه آمده است که هرگاه شخصی درباره دیگری که بیش از آنچه هست، ثنا بگوید، تملق کرده است و اگر از آنچه هست، کم‌تر ستایش کند، علامت

۱. کنز العمال، ص ۸۳۳۹.

حسادت یا ناتوانی اوست.

سوم: نکته سوم، مسئله نفاق است به این معنا که شخص یک دفعه چاپلوسی می‌کند و به آنچه می‌گوید، باور دارد؛ اما وای بر زمانی که در دل چیزی دارد و در زبان چیز دیگر که طبعاً در این صورت منافق به حساب می‌آید. نمونه‌اش حدیث مورد بحث می‌باشد.

ارزش انسان

امام علی علیه السلام می فرماید: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛ قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که به خوبی می تواند انجام دهد».

شریف رضی می گوید: «وهي الكلمة التي لا تصاب لها قيمة و لا توزن بها حكمة و لا تقرن إليها كلمة؛ این، از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود و هیچ حکمتی، هم وزن آن نیست و هیچ سخنی به آن نمی رسد».^۱

بر اساس این فرمایش امام علیه السلام: قیمت هر انسانی براساس چیزی خواهد بود که خوب بلد است و از آن آگاه است. مسئله قیمت گذاری و ارزش انسان، چه مادی و چه معنوی، از مسائل مهم در سرنوشت انسان است و از این رهگذر می توان ملاحظه نمود که عامل تعیین کننده قیمت انسان چیست: چه چیز قیمت و ارزش او را بالا می برد و چه چیز ارزش او را پایین می آورد.

در مورد این نکته، در عالم ماده و اقتصاد، نظرات مختلفی وجود دارد؛ مثلاً مارکسیست ها می گفتند که قیمت هر متاع به مقدار کاری است که برای آن صورت گرفته؛ چون از نظر آن ها اصل «کار» است و لذا هرچه کار بیش تری برای

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۱.

متاعی انجام شده باشد، آن چیز قیمت بالاتری دارد و هرچه کار کم تر صورت گرفته باشد، قیمت آن هم کم تر است. در مقابل، نظریه دیگری که می گوید: اساس قیمت، مسئله عرضه و تقاضاست؛ یعنی هر چیزی که خواستار بیش تری داشته باشد و مقدار آن کم تر باشد، به همان نسبت قیمت آن بالا می رود؛ مثلاً هوا از همه چیز برای انسان لازم تر است، به طوری که اگر دو دقیقه هوا به ما نرسد، سلول های مغزی از کار می افتد؛ پس تقاضا برای هوا خیلی زیاد است؛ اما چون عرضه آن فراوان می باشد، ظاهراً بی ارزش است و برای آن قیمت گذاری نمی شود.

اما معیار ارزش معنوی انسان به چیست و چه چیزی به انسان ارزش می دهد؟ بعضی در ارزش های معنوی انسان هم دیدگاه مادی دارند و می گویند که قیمت هر انسانی به اندازه ثروت اوست و از نظر عملی هم این ملاک را به رسمیت شناختند؛ به طوری که اگر در مجلسی فرد سرمایه داری وارد بشود، او را بالای مجلس جای می دهند، هر چند به اندازه یک گوسفند هم فهم و درک نداشته باشد و اگر روزی ورشکست شود، او را در پایین مجلس به زحمت جا می دهند. گاهی نظام قیمت گذاری بر اساس مقام صورت می گیرد، به طوری که پست اجتماعی هر کس بالاتر باشد، قیمت و ارزش بالاتری پیدا می کند و زمانی که آن پست را از دست داد، به او اعتنا نمی شود.

اما از نظر اسلام و امام علی علیه السلام ارزش انسان به این نکته است که چه چیزی را خوب می داند؛ یعنی قیمت انسان را علم و آگاهی او تعیین می کند. پس ملاک ارزش انسان علم و معرفت و توان درک اوست.

البته قیمت از کرامت جداست؛ زیرا: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَقِكُمْ» لذا قرب به خدا یک مسئله است و قیمت انسان مسئله ای دیگر، هر چند گاهی این دو مسئله با هم هستند.

به این نکته باید توجه کرد که قیمت و ارزش انسان چیزی است که درون ذات اوست، نه بیرون ذات او؛ لذا ثروت و مقام و امثال این‌ها نمی‌تواند به عنوان معیار قیمت‌گذاری انسان مطرح باشد؛ چون انسان گاهی اوقات از این موارد بهره‌مند است و چندی بعد آن را از دست می‌دهد. مقام مادی، اگرچه در حکومت دینی باشد، باز هم ارزش برون ذاتی است و چیزی که ارزش درون ذاتی انسان است، علم و صفات والای انسانی اوست و این علم، هر علم سودمندی را شامل می‌شود. گاهی انسان از نظر معنوی چنان ارزش پیدا می‌کند که به اندازه یک دنیا است: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» آری، ارزش ابراهیم علیه السلام به اندازه یک امت بود.

از خدا می‌خواهیم به ما علم همراه با عمل و تقوا عنایت بفرماید!

ارزش علم همراه با عمل

امام علی علیه السلام می فرماید: «أَوْضَعَ الْعِلْمُ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَأَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ؛ پست ترین دانش ها آن است که تنها روی زبان متوقف شود، و برترین دانش ها آن است که در اعضا و ارکان بدن آشکار شود».^۱

حضرت علی علیه السلام برای علم دو مرحله قائل شده است: یکی بالاترین مرتبه علم و دیگری پایین ترین مرتبه. از نظر آن حضرت، پایین ترین مرحله علم آن است که در زبان باقی بماند و به مرحله عمل نرسد. اما بالاترین و با ارزش ترین مرحله علم آن است که بر اعضای بدن و ارکان وجود و زندگی انسان ظاهر شود و در عمل به کار برود. این نکته همان مسئله علم همراه با عمل است که آیات و روایات در این زمینه فراوان است؛ چنان که خداوند متعال در سوره صف، آیه ۲ و ۳ می فرماید: «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوید که به آن عمل نمی کنید؟! این کار موجب خشم عظیم نزد خداست که سخنانی بگویند که به آن ها عمل نمی کنید!.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۲.

از نشانه‌های مؤمن آن است که گفتار و کردارش صد در صد هماهنگ باشد و هر قدر انسان از این اصل دور شود، از حقیقت ایمان دور شده است؛ زیرا ماهیت ایمان را علم و عمل به دانسته‌ها تشکیل می‌دهد.

امام علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر می‌فرماید: «از این‌که به مردم وعده‌ای بدهی و تخلف کنی، سخت پرهیز؛ زیرا این، موجب خشم عظیم نزد خدا و مردم خواهد شد؛ چنان‌که قرآن می‌گوید: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾»^۱.

زبان ترجمان دل است، و اگر این دو از یکدیگر جدا شوند، نشانه نفاق است. از بدترین بلاهایی که ممکن است در جامعه به وجود آید، بلای سلب اطمینان افراد از یکدیگر است، و عامل اصلی سلب اعتماد، عدم مطابقت گفتار با کردار است. مردمی که حرف و نکته‌ای می‌گویند، ولی به آن عمل نمی‌کنند، هرگز نمی‌توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند و طبعاً هرگز برادری و صمیمیت در میان آن‌ها حاکم نخواهد شد. چنین افرادی ارزش و قیمتی هم نخواهند داشت.

هنگامی که غارتگران لشکر شام، مرزهای عراق را مورد تاخت و تاز قرار دادند و این خبر به امام علی علیه السلام رسید، آن بزرگوار سخت ناراحت شد و خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردمی که بدن‌هایتان جمع و دل‌ها و افکارتان پراکنده است! سخنان داغ شما سنگ‌های سخت را در هم می‌شکند؛ ولی اعمال سست شما دشمنان‌تان را به طمع و امید دارد. در مجالس و محافل چنین و چنان می‌گویید، اما به هنگام پیکار فریاد می‌زنید که ای جنگ! از ما دور شو»^۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: «بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ عالم کسی است که عملش، گفتارش را تصدیق کند؛ و هر کس عملش گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست.^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس دانش را برای فریفتن مردم بجوید، بوی بهشت را نیابد».^۲

همچنین آن حضرت فرمود: «هر کس دانش را برای غیر خدا بیاموزد، جایگاهش دوزخ است».^۳

آن بزرگوار در کلامی دیگر فرمود: گروهی از بهشتیان به گروهی از دوزخیان می‌نگرند و می‌گویند: ما به برکت تربیت و آموزش شما به بهشت رفتیم. چه شده است که شما خود به دوزخ افتاده‌اید؟! گویند: ما به نیکی فرمان می‌دادیم، ولی خود به آن عمل نمی‌کردیم».^۴

امام علی عليه السلام فرمود: «الْعِلْمُ بِلَا عَمَلٍ وَبِالْأَعْمَلِ بِلَا عِلْمٍ ضَلَالٌ؛ علم بدون عمل وزر و وبال است، و عمل بدون علم گمراهی است».^۵

رسول خدا ﷺ فرمود: «أَلَا إِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ، وَإِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خِيَارُ الْعُلَمَاءِ؛ بدانید که بدترین بد، علمای بدند و خوب‌ترین خوب، علمای خوب‌اند».^۶

چرا علم بی‌عمل بی‌ارزش است؟ این نکته می‌تواند بر چند دلیل مبتنی باشد:
 ۱. علم جنبه‌طریقی دارد، نه جنبه‌موضوعی؛ مقدمه است نه نتیجه؛ وسیله است نه هدف و علم با ارزش، علمی است که انسان را به نتیجه برساند، لذا علم

۱. اصول کافی، ج ۱، باب صفة العلماء، حدیث ۲.

۲. مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۶۴.

۳. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۷۹.

۴. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۵۱۳.

۵. همان، ص ۵۰۹.

۶. همان، ص ۵۱۷.

بدون عمل، در حکم مقدمه و ابزاری است که نتیجه‌ای به دنبال نداشته باشد.

۲. دلیل دوم، همان است که در احادیث آمده، مبنی بر این که وقتی عالم به علمش عمل نکند، موعظه‌اش از دل‌های مردم بیرون می‌رود، همان‌گونه که باران از روی سنگ سخت به زمین می‌ریزد. مردم در مقابل کلام عالم بی‌عمل، نفوذ ناپذیرند. مردم سخن عالم را زمانی می‌پذیرند که بدانند عالم به گفتارش باور دارد و این باور از عمل به گفتارش روشن می‌شود. به همین دلیل است که امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «ای مردم! وقتی من شما را به اطاعتی دعوت می‌کنم، اول خودم به آن عمل می‌کنم، و وقتی از معصیتی نهی می‌کنم، اول خودم آن را ترک می‌کنم».

بر این اساس، موعظه زمانی در دل‌های مردم مؤثر است که گفتار با کردار موعظه‌کننده همخوان و همسو باشد. اصولاً تأثیر رفتار موعظه‌کننده بر مردم، بیش از گفته‌های اوست.

امیدواریم خداوند توفیق علم با عمل را به همه ما عنایت فرماید!

رابطه بین سکوت و عقل

امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ؛ هنگامی که عقل انسان کامل شود، سخنش کم می‌شود».^۱

بین عقل و سکوت رابطه‌ای مستقیم است؛ به طوری که هرگاه عقل کسی بیش‌تر باشد، سکوتش بیش‌تر است و هر کس سکوتش کم‌تر باشد؛ گویای آن است که عقل وی کم‌تر است. سکوت، سبب پرورش عقل می‌شود، و این‌که هرچه عقل کامل‌تر باشد، سکوت بیش‌تر خواهد بود؛ بر چند علت مبتنی است: اول این‌که وقتی عقل انسان کامل شود، به این نکته پی می‌برد که حرف زیاد باعث خطای فراوان است.

دوم این‌که وقتی عقل انسان کامل شد، بیش‌تر به اندیشیدن علاقه پیدا می‌کند و از این رهگذر فکر و اندیشه او بارور می‌شود؛ چون قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان، در زواید کلام و سخنان بیهوده او از میان می‌رود و طبعاً هنگامی که انسان سکوت را پیشه کند، این نیروها متمرکز می‌گردد و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد، و بی‌تردید ابواب حکمت را به روی انسان می‌گشاید. به همین دلیل

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۱.

است که حتی عموم مردم هم سخن گفتن زیاد را دلیل کم عقلی شخص می‌شمارند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می‌گویند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است».^۱

امام علی علیه السلام فرمود: «بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود و عقلت نورانی گردد و مردم از دست تو سالم بمانند».^۲

امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فواید و آثار سکوت را بیان می‌فرماید که خلاصه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم:

سکوت، کلید هرگونه راحتی و آسایش دنیا و آخرت است؛ موجب رضا و خشنودی خداست؛ باعث سبک شدن حساب انسان در روز قیامت است؛ وسیله محفوظ ماندن انسان از خطاها و لغزش‌هاست؛ برای جاهل پرده و ساتر و برای عالم زینت است؛ وسیله رضایت نفس است؛ قساوت و سختی دل را از بین می‌برد؛ سبب زیاد شدن تدبّر و تعقل و مروّت و مردانگی است و موجب فهم و کیاست و عقل انسان می‌شود.^۳

به این نکته مهم باید توجه کرد که آنچه درباره اهمیت سکوت و آثار مثبت آن ذکر شد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا مذموم و ناپسند باشد، بلکه مبنای ستایش سکوت در آیات و روایات، باز داشتن انسان از پرگویی و سخنان بیهوده است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن واجب و سکوت کردن حرام است. بسیاری از عبادات، مثل نماز، تلاوت قرآن و اذکار به وسیله زبان انجام می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم دینی، ارشاد جاهل با

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۹۹.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۳۶.

۳. مصباح الشریعه، باب ۲۷.

زبان انجام می‌گیرد. لذا سکوت و سخن گفتن هر کدام جایی و مقامی دارد و هر یک دارای جنبه‌های مثبت و جنبه‌های منفی است که باید جنبه‌های مثبت آن را گرفت و جنبه‌های منفی آن را رها کرد. این نکته بر اساس تشخیص انسان است. به این معنا که انسان بر مبنای آموزه‌ها و وظایف دینی، به این مسئله راه یابد و برایش روشن شود که وظیفه او در برابر فلان موضع و فلان نکته سکوت است یا سخن گفتن و احیاناً فریاد زدن و در هر حال وظیفه خود را انجام بدهد.

اول اصلاح خود، بعد اصلاح دیگران

امام علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ؛ کسی که خود را در مقام پیشوایی و امام مردم قرار می دهد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران بپردازد، به تعلیم خویش بپردازد و باید تأدیب کردن او به علمش، پیش از تأدیب کردن به زبانش باشد. کسی که معلم و ادب کننده خویشتن است، به احترام سزاوارتر است، از کسی که معلم و مربی مردم است».^۱

این روایت در واقع شامل سه جمله پر معنایی است که بیش تر به درد اهل علم می خورد و در حقیقت هشداری به این قشر است:

جمله اول: حضرت می فرماید: کسی که خود را امام و پیشوای مردم قرار داد، باید تعلیم و تربیت را از خود شروع کند؛ چون چیزی که دارای چیزی نباشد، نمی تواند آن را عطا کند: «فاقد شیء معطی شیء نیست». کسی که خود تقوا و پرهیزکاری ندارد، چگونه می تواند به دیگری روح تقوا عنایت کند؟! معطی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

کمال نمی‌تواند و نباید فاقد کمال باشد. این قانون مسلم علت و معلول است. کسی که خودش فاقد چیزی باشد، نمی‌تواند امام مردم باشد. این مسئله علاوه بر این که قانونی فلسفی است، دارای جنبه‌های روانی و اجتماعی محسوسی می‌باشد؛ مثلاً کسی که فریاد می‌زند دود سیگار مضر است اما خودش سیگار می‌کشد، معتقدیم که او دروغ می‌گوید؛ زیرا اگر راست می‌گفت، وبه این گفته اعتقاد داشت؛ اول خودش به گفته‌اش عمل می‌کرد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی که در مقدمه کتاب معالم الاصول آمده است، می‌فرماید: «إِذَا لَمْ يَعْمَلِ الْعَالِمُ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنْ الصَّفَا؛ کسی که عالم است، اما به علمش عمل نمی‌کند، موعظه‌اش از دل‌ها می‌رود، همان‌طور که باران از سنگ سخت می‌ریزد.»، یعنی مردم در مقابلش حالت عدم پذیرش پیدا می‌کنند.

جمله دوم: توصیه دیگر امام علی علیه السلام آن است که قبل از آن‌که با زبان مردم را تأدیب کنی، با سیره و عمل خود مردم را ادب کن؛ چرا که اگر عمل کسی با گفتارش مخالف باشد، اثر تخریبی خواهد داشت. مردم آنچه می‌خواهند، عمل فرد است، نه سخنوری او.

جمله سوم: احترام کسی که معلم خود است، از معلم مردم بیش‌تر است. مقام معلم در اسلام بسیار والاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی به این مضمون فرمود: اگر معلم از دانش آموز بخواهد که وی بسم الله بگوید و بچه هم بسم الله بگوید؛ خداوند آزادی او و معلم و والدین او را از آتش به او عطا می‌کند. با این حال، اگر معلم خویشتن باشی، مقامت از معلم دیگران بودن بالاتر است. این جاست که بحث «خودشناسی» که همان «معرفة النفس» است و «خودآگاهی» که همان «يقظة» است پیش می‌آید. نتیجه خودشناسی و خودآگاهی، «خداشناسی» و «خداآگاهی» است که بالاترین توفیقات در سلسله توفیقات الهی است.

انسان برای معرفت خویشتن و معلم خود شدن به «مربطه» نیاز دارد که علمای علم اخلاق، آن را برای تکامل لازم می‌دانند. «مربطه» در اصطلاح اهل سلوک به معنای به خود پیوستن و مراقب خود بودن است و نیز به این معناست که انسان نگران احوال خویشتن باشد. علمای اخلاق برای مربوطه چهار مرحله ذکر کرده‌اند:

۱. مشارطت (معاهده) ۲. مراقبت ۳. محاسبت ۴. معاتب (انتقاد از خویشتن). «مشارطه» آن است که انسان با خود عهد و پیمان ببندد که در انجام دادن تکالیف و وظایف دینی و انسانی خود کوتاهی نکند و در کارهای خیر کوشا باشد. این عهد و پیمان باید هر روز تجدید شود تا این‌که این عمل در نفس انسان نهادینه گردد. بهترین زمان برای مشارطه، بعد از نماز صبح است.

مرحله دوم «مراقبه» است و بدان معناست که وقتی انسان با خود عهد و پیمان بست، باید در تمام احوال مراقب و نگران خود باشد که این پیمان را نشکند. خداوند متعال یکی از صفات مؤمن را پابندی به امانت‌ها و عهد و پیمان می‌داند:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۱

مرحله سوم «محاسبه» است. محاسبه به معنای آن است که شخص، ساعتی از روز را برای محاسبه و بازنگری اعمال خود در نظر بگیرد. بهترین زمان برای محاسبه، شامگاهان و پیش از خواب است تا کاملاً از سود و زیان روزانه آگاه شده باشد.

در آیات و روایات، به محاسبه نفس اهمّیت فراوانی داده شده است؛ چنان‌که در سوره صافات، آیه ۲۴ می‌خوانیم: ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾؛ آن‌ها را بازدارید که باید مورد بازجویی قرار گیرند.

همچنین قرآن کریم در سوره بقره، آیه ۲۸۴ می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي

۱. سوره مؤمنون، آیه ۸.

أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللهُ؛ اگر آنچه را در دل هایتان هست، آشکار یا پنهان کنید؛ خداوند طبق آن، شما را مورد محاسبه قرار می‌دهد».

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مردم! پیش از آن‌که شما را مورد محاسبه قرار دهند، خودتان به حسابتان رسیدگی کنید؛ زیرا در روز قیامت پنجاه موقف است که هر موقفی هزار سال طول می‌کشد.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است».^۱

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از وصایای خود به ابوذر غفاری می‌فرماید: «ای اباذر! پیش از آن‌که مورد محاسبه قرارگیری، به حساب نفس خود رسیدگی کن؛ زیرا این کار، حساب قیامت تو را آسان‌تر می‌کند و قبل از آن‌که تو را ارزیابی کنند، خود را ارزیابی کن و خویش را برای روز قیامت که در آن روز هیچ چیز پنهان نمی‌ماند؛ آماده کن.

ای اباذر! هیچ کس از پرهیزکاران محسوب نمی‌شود، جز این‌که نفس خود را محاسبه کند؛ محاسبه‌ای سخت‌تر از حسابرسی شریک از شریک خود؛ تا در نتیجه این محاسبه بدانند که خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌هایش از کجاست؛ از حلال به دست آورده است، یا از حرام. ای اباذر! کسی که به قوانین و مقررات الهی اعتنا نکند و پروا نداشته باشد که از چه راهی مال کسب می‌کند؛ خدا هم باک ندارد که از چه راهی او را وارد جهنم کند».^۲

مرحله آخر «معاتبه» است. معاتبه، یعنی این‌که انسان پس از آن‌که اعمال خود را ارزیابی کرد و در محکمه وجدان، خود را مقصر شناخت، از خود انتقاد کند و خود را مورد ملامت قرار دهد. در این مرحله، انسان باید خود را مورد عتاب و خطاب و سرزنش قرار دهد و خود را برای جبران آماده سازد. امام

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَىٰ عُيُوبِهِ وَأَحَاطَ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَأَصْلَحَ الْعُيُوبَ؛ هر کس به محاسبهٔ نفس خود پردازد، به عیب‌هایش آگاه می‌شود و به گناهانش پی می‌برد و گناهان را جبران می‌کند و عیب‌ها را برطرف می‌سازد».^۱

در روایات آمده است که هر کس از خود انتقاد کند، خود را اصلاح کرده و هر کس خودستایی نماید، خود را تباه کرده است. خوشا به حال آن‌که پرداختن به عیب‌هایش، او را از پرداختن به عیوب دیگران بازدارد؛ یعنی آن‌قدر گرفتار عیوب خود و به اصلاح خود مشغول باشد که برای پرداختن به عیب‌های مردم فرصتی نداشته باشد.

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۰۹.

تأثیر دنیا بر انسان

امام علی علیه السلام می فرماید: «الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَيَجِدُّ الْأَمَالَ وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبٌ وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ؛ روزگار بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌کند؛ مر را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌سازد؛ کسی که به آن برسد، خسته می‌شود و کسی که به آن نرسد، رنج می‌برد».^۱

امام علیه السلام در این کلام به وضع دنیا و اثر متضاد آن اشاره می‌کند. منظور از دنیا، مجموعه اعتباریات، موجودات، مواد و حوادثی است که در عالم اتفاق می‌افتد؛ اعم از طبیعت و آسمان و زمین و حرکت افلاک. مجموع حوادث دنیا دارای چند کارکرد متضاد در انسان است که اهم آن‌ها عبارتند از:

اول: عالم و گذشت زمان چیزهایی را کهنه می‌کند و چیزهایی را هم نو می‌سازد، گذشت زمان، بدن انسان را کهنه می‌کند و این خاصیت عالم طبیعت است؛ اما در مقابل، آرزوها را نو و بیش‌تر می‌کند و این‌که معروف است که هرچه انسان پیرتر شود، آرزوهایش جوان‌تر می‌شود، واقعیتی انکارناپذیر است. رابطه کهنه شدن جسم انسان با جوان شدن آرزوهای انسان بر این نکته استوار است که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۲.

هرچه سن انسان بیش‌تر شود، تجربیاتش افزون‌تر می‌گردد و این افزون‌تری تجربیات، دامنه آرزوهایش را گسترش می‌دهد؛ مثلاً یک بچه نمی‌داند که دنیا چه خبر است و انسان چه کارهایی را می‌تواند انجام دهد؛ اما وقتی سنی از او گذشت، راه‌های درآمد و انواع بهره‌برداری‌های از زندگی را یاد می‌گیرد و به موازات آن، آرزوهایش بیش‌تر و جوان‌تر می‌شود.

دوم: دو اثر متضاد دیگر دنیا این است که انسان را به مرز نزدیک می‌کند؛ ولی امیدواری‌ها او را افزایش می‌دهد و امیدهایش را دور می‌سازد. استعداد و آمادگی انسان برای بقا محدود است و هر لحظه یک گام به سوی مرز نزدیک‌تر می‌شود: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ نفس‌های انسان، گام‌های او به سوی مرز است».^۱

سوم: کسی که به این دنیا می‌رسد، خسته می‌شود و کسی که دستش از این دنیا بریده می‌شود، به زحمت می‌افتد. وقتی انسان به دنیا و به مقام و موقعیتی دست می‌یابد، برایش مشکلاتی پیش خواهد آمد؛ مثلاً از مشکلاتش این است که وقت و بی‌وقت به سراغش می‌آیند و زمانی که دارای ثروت شود، برای نگه‌داری آن مشکل پیدا می‌کند و افراد فراوانی به عنوان درخواست‌مساعدت سراغش می‌آیند و او را در تنگنانهایی قرار می‌دهند.

نکته قابل‌توجه این‌که این طبیعت و خاصیت دنیا که بیان شد، برای افراد معمولی است. در مورد اولیای الهی فقط بدنشان کهنه می‌شود؛ اما آرزوها و آمال آن‌ها چیز دیگری است. آن‌ها به دنیا دلبستگی ندارند که دلبستگی به دنیا بخواهد باعث زحمت آن‌ها شود.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

بی نیازی و فقر در وطن

امام علی علیه السلام می فرماید: «الْغِنَى فِي الْعُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ؛ توانگری در غربت، وطن است و ناداری در وطن، غربت است»^۱.

مبنای سخن امام علیه السلام این است که اگر انسان، در غربت بی نیاز باشد، گویی در وطن مستقر است و اگر در وطن خود، فقیر باشد، گویی در غربت است. از این حدیث سه نکته می توان استفاده کرد:

نکته اول: وطن به جایی گفته می شود که انسان در آن جا به دنیا آمده و مسکن اصلی او آن جاست. انسان در وطن دارای پیوندهایی است: اول، انسان با آب و خاک پیوند و سنخیت دارد که همان پیوند تکوینی است و این پیوند، جاده را برای زندگی او هموار می کند.

دوم، پیوند با خویشاوندانی است که آن جا هستند و امکانات زندگی را برای او فراهم می کند.

سوم، پیوند با جامعه و همسایگان و دوستان است. منشأ علاقه به وطن همین امور سه گانه است. اما کسی که دور از وطن است، نه پیوند تکوینی دارد، نه

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۶.

عاطفی، نه فرهنگی و نه اقتصادی و طبعاً امکانات برای زیستن او کم است؛ لذا انسان ایامی که در غربت می ماند، خسته می شود و جاذبه وطن، او را به طرف خودش می کشاند. در عین حال گاهی اوقات شرایطی پیش می آید که بر عکس این قضیه رخ می دهد؛ یعنی انسان در وطن خودش احساس غربت و عدم پیوند دارد و بالعکس، در غربت، احساس پیوند می کند.

در واقع، امام علیه السلام در این حدیث این نکته را گوشزد می کند که گاهی مسائلی پیش می آید که تمام آن پیوندها تحت الشعاع آن جریان قرار می گیرد؛ به طوری که غربت برای او وطن و وطن برای او غربت می شود. یکی از مصادیق آن را امام علیه السلام غنی و فقر عنوان می کند. اگر در وطن سکونت داری، ولی فقیر باشی؛ این فقر بر تمام آن پیوندها حاکم می شود، و اگر در غربت باشی و غنی باشی، آن غربت برای تو وطن می شود.

نکته دوم: مسئله فقر و غنی از نظر اسلام بسیار مهم است؛ چرا که مال و ثروت و بی نیازی می تواند منشأ بسیاری از موفقیتهای باشد؛ همان طور که فقر منشأ بسیاری از مفسدات محسوب می گردد و این که در حدیث آمده است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ؛ فقر باعث سیاه رویی در دنیا و آخرت است»؛^۱ به یک معنی واقعیت دارد. تجربه نشان می دهد که ملت های فقیر، خود به خود وابسته می شوند و وقتی از لحاظ اقتصادی وابسته شدند، از لحاظ فرهنگی هم وابسته می شوند و مفسدات فرهنگ کشورهای غنی به کشورهای فقیر سرایت می کند. این کشورها نمی توانند استقلال واقعی داشته باشند و به مرور زمان عزت و آبروی آنها خواهد رفت.

بی تردید، بسیاری از بدبختی های زاییده فقر است. ملت مستقل و غنی، فرهنگ مستقل دارد؛ لذا اسلام طرفدار غنای جامعه است، نه فقر جامعه. جامعه اسلامی

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

باید غنی باشد. از یک زاویه، برنامه‌های مالی اسلام، مثل زکات برای این است که جامعه اسلامی غنی بشود. لذا به این نکته بایستی توجه داشت که اسلام به غنای جامعه ارزش قائل است؛ اما این نکته یک امتیاز و یک ارزش است نه این که تمام ارزش‌ها در این نهفته باشد. در حقیقت، غنای جامعه، ابزاری است تا جامعه اسلامی راه به کمال ببرد. در جامعه اسلامی نباید حتی یک فقیر هم وجود داشته باشد. در این صورت است که می‌توان به ارتقای فرهنگی جامعه امید بست.

اسلام، غنا و ثروت جامعه را به عنوان یک وسیله می‌بیند، نه هدف. اسلام غنا را برای این نکته می‌پسندد که جامعه مهذب و آبرومند و با شرافت باشد و مفساد فقر، مثل دزدی، رشوه خواری، بیکاری و پیامدهای این‌گونه‌ای از جامعه کنده شود.

نکته سوم: غنا و فقر در اسلام، دارای یک مفهوم عامی است که مهم‌ترین آن غنا و فقر روحی و اخلاقی است. غنای واقعی، غنای نفس است: «وَلَا غِنَى كَفَعَنِي النَّفْسُ»^۱.

روح انسان باید سیراب باشد؛ اگر روح شخص تشنه باشد، حتی اگر تمام دنیا را به او بدهید، باز به اموال دیگری چشم طمع دارد.

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۱۰.

بشارت و انداز

امام علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ؛ کسی که تو را [از چیزی که خطرناک است] بترساند، همچون کسی است که تو را [به چیزی که مایه سرور و خوشحالی است] بشارت می دهد».^۱

بیان مقدماتی مطلب این که معمولاً حرکات انسان تحت تأثیر دو عامل است: جلب منفعت و دیگری دفع مفسده و مضر است. انسان دارای جاذبه و دافعه است. انسان آنچه را به نفع خود تشخیص می دهد جلب و جذب می کند، چه سود مادی باشد، چه معنوی، چه فردی و چه جمعی. در مقابل، انسان آنچه را به زیان خود می داند، اعم از مادی، معنوی، فردی و اجتماعی، از خود دفع می کند. لذا انبیا و اولیای الهی برای تربیت و تکامل مردم از این دو نیرو استفاده می کنند. بشارت و انداز همان جاذبه و دافعه است. البته از آیات قرآن استفاده می شود که انداز اثر قوی تری بر انسان دارد. اولین آیاتی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، آیات انداز است: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿۲﴾؛ ای در بستر خواب آرمیده! برخیز و انداز کن [و عالمیان را بیم ده]».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۹.

توضیح مطلب این که اصولاً عواملی که بشارت انسان در آن‌ها نهفته است، انسان را به خود جلب و جذب می‌کند و عواملی که انذار انسان در آن‌هاست، طبع انسان از آن‌ها گریزان است. پیامبران از این ابزار مهم استفاده کرده و انسان‌ها را به تکامل و تربیت و هدایت فرا خوانده‌اند.

با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بشیر است و هم نذیر؛ بیش تر بر انذار و ترساندن و بیم دادن تکیه می‌کند؛ زیرا انذار مخصوصاً در آغاز کار در بیدار کردن ارواح خفته تأثیر بیش تری دارد.

در آیه «نُفِرَ» هم وقتی خداوند دستور می‌دهد که گروهی بر خیزند، به تحصیل علم پردازند، تفقه در دین کنند، به قوم خود برگردند و انذارشان کنند: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نُفِرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۱، ملاحظه می‌شود که بحث انذار به عنوان یک وسیله و ابزار مهم برای تربیت، مطرح است.

با توجه به این مقدمه برگردیم به کلام امام علی علیه السلام که می‌فرماید: کسی که تو را از عوامل خوفناک می‌ترساند، همانند کسی است که به تو بشارت می‌دهد یعنی تحذیر، حکم تبشیر را دارد، همان تأثیری که بشارت دارد انذار هم داراست و هر دو برای تهذیب نفوس لازم هستند. وقتی به کسی می‌گویند که فلان کار خلاف را انجام نده، چون ضرر دارد، در واقع به سلامتی او بشارت می‌دهند. وقتی به او می‌گویند: دروغ نگو؛ او را به بهشت بشارت می‌دهند. انسان از کسانی که عیب او را می‌گویند، نباید برنجد، بلکه باید از آنان ممنون باشد؛ زیرا انتقاد نردبان تکامل و ترقی است.

اصل تشویق و تنبیه، به عنوان امری که دارای تأثیر مسلم در تربیت اسلامی دارد، شناخته و پذیرفته شده است و توجه به وجود بهشت و جهنم، انذار و تبشیر

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

پیامبران، آیات مربوط به پاداش و کیفر، وعده و وعیدهای شوق‌انگیز و خوفناک، همه در جهت تشویق و تنبیه است. بدیهی است که وجود انذار و تبشیر برای تربیت و ترقی ضروری است؛ زیرا اگر نیکوکاران و بدکاران از نظر جزا یکسان باشند، زمینه بی‌رغبتی نیکوکاران به کارهای نیک، و جرأت یافتن بدکاران به تبهکاری‌ها فراهم می‌شود؛ لذا نباید این دو گروه را یکسان نگریست. امام علی علیه السلام در فرمانش به مالک اشتر می‌فرماید: «مبادا نیکوکاران و بدکاران پیش تو یکسان باشند؛ زیرا چنین روشی نیکوکار را از انجام دادن کار نیک دور ساخته و بدکار را به ارتکاب کار بد تشویق می‌کند؛ وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ»^۱.

در تربیت اسلامی، از هر دو روش، تشویق و تهدید و انذار استفاده می‌شود؛ چنان‌که قرآن کریم، در آموزه‌های خود، از هر دو روش استفاده کرده است. در فواید دنیوی و اخروی جهاد، مردم را به نبرد تشویق می‌کند (انفال/۶۵) و متقابلاً شیوه‌های مختلف انذار در قرآن آمده است؛ از جمله در سوره‌ها و آیات ذیل: سوره حدید، آیه ۱۶؛ سوره نور، آیات ۱۴ - ۱۷؛ سوره بقره، آیه ۲۷۸ و آیه ۲۷۹؛ سوره فرقان، آیه ۶۸ و ۶۹؛ سوره توبه، آیه ۳۹؛ سوره فتح، آیه ۱۶؛ سوره نور، آیه ۲؛ سوره مائده، آیه ۳۸. قرآن کریم، در این آیات، گاهی شخص متخلف را به عدم رضایت خدا از وی تهدید می‌کند و گاهی مجرمین را از خشم خدا می‌ترساند و گاهی متخلف را با عنوان اعلام جنگ با خدا و رسول هشدار می‌دهد و گاهی به کیفر اخروی تهدید می‌کند و گاهی به عذاب در همین دنیا انذار می‌دهد.

به این امید که تشویق‌ها و تهدیدهای قرآن بر ما مؤثر بیفتد. إن شاء الله تعالی!

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

شفاعت

امام علی علیه السلام می فرمایند: «الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ؛ شفاعت کننده، بال و پیر طلب کننده است».^۱

از این حدیث می توان دو نکته استفاده کرد:

نکته اول: درباره ماهیت و چیستی شفاعت است. آیا شفاعت پارتی بازی به درگاه خداوند است که باعث نجات اهل گناه بشود و یا چراغ سبزی است برای گناهکاران که به اتکای آن به گناه آلوده شوند؟ آیات قرآن به خوبی به این سؤالات و ابهامات جواب می دهد قبل از آن که به آیات قرآن مراجعه کنیم، از همین کلام امام علیه السلام فلسفه شفاعت را به دست می آوریم. امام علیه السلام شفیع را به منزله بال می داند. پرنده برای پرواز کردن به چند چیز نیاز دارد: پرنده باید از نیرویی برای پرواز بهره مند باشد؛ بال و پر هم داشته باشد؛ طرز پرواز را نیز بلد باشد و مقصد را هم تشخیص بدهد. این چهار چیز اصلی برای پرواز است هر کدام از اینها نباشد، کار پرواز لنگ است. از این جا معلوم می شود کسی که به اذن خداوند، به وسیله امام یا پیامبر شفاعت می شود، زمینه هایی در وجود او باید باشد؛ چون شفیع فقط

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶۳.

بال است، بقیه باید از خود بنده باشد. بنده باید نیرو و علم و هدف داشته باشد تا شفاعت نقصان او را برطرف کند، نه این که شخص هیچ توان و قدرت و هم و عملکرد خوبی نداشته باشد، آن وقت شفاعت تمام این ها را ارزانی اش کند. لذا کسی که هیچ نقطه قوت در او نیست، مورد شفاعت قرار نمی گیرد.

اما بحث شفاعت از منظر آیات و روایات: بدون شک مجازات های خداوند در هر دو جهان جنبه انتقامی ندارد، بلکه این مجازات ها در حقیقت ضامن اجرای اطاعت از قوانین الهی و در نتیجه باعث پیشرفت و تکامل انسان هاست. از سوی دیگر، نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی به روی گناهکاران بست، بلکه باید به آن ها این امکان را داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی و پرهیزکاری باز گردند. شفاعت به معنای واقعی و صحیح برای حفظ همین تعادل می باشد و وسیله ای برای بازگشت گناهکاران و آلودگان است.

ریشه کلمه شفاعت، «شفع» به معنای «جفت» می باشد و مفهوم اصلی شفاعت بر محور تغییر موضع شفاعت شونده دور می زند؛ یعنی شخص شفاعت شونده، موجباتی را فراهم می سازد که از یک وضع نامطلوب و در خور کیفر بیرون آمده، به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار می دهد که شایسته و مستحق بخشودگی می گردد. ایمان به این نوع شفاعت باعث اصلاح افراد گناهکار می شود؛ زیرا او را به تغییر رویکرد تشویق می کند.

در قرآن کریم، حدود سی مورد درباره شفاعت، بحث شده که می توان آیات مربوط را به چند گروه تقسیم کرد:

۱. آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند: بقره/۲۵۴ و ۴۸ مدثر/۴۸؛
۲. آیاتی که شفیع را منحصرأ خدا معرفی می کند: سجده/۴ و زمر/۴۴؛
۳. آیاتی که شفاعت را به اذن و فرمان خدا مشروط می کند: بقره/۲۵۵ و سبأ/۲۳؛

۴. آیاتی که شرایطی برای شفاعت شونده بیان کرده است: انبیا/۲۸، مریم/۸۷ و غافر/۱۸.

از این آیات استفاده می‌شود که مسأله شفاعت موضوعی بی‌قید و شرط نیست، بلکه قیود و شرایطی دارد: از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می‌شود؛ از نظر شخص شفاعت شونده و از نظر شخص شفاعت کننده. در واقع نوع جرم، شفاعت شونده و شفاعت کننده قیود و شرایط شفاعت را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، هر جرمی قابل شفاعت نیست و هر کسی لیاقت شفاعت شدن را ندارد و هر کسی نمی‌تواند شفاعت کند. مثلاً گناهایی مثل ظلم و ستم، به طور کلی از دایره شفاعت بیرون هستند، و اگر ظلم را به معنای وسیع کلمه بگیریم، شفاعت در این مورد به مجرمانی منحصر خواهد بود که از کار خود پشیمان شده، در مسیر اصلاح قرار دارند.

نکته دوم: حدیث ممکن است مفهوم عامی داشته باشد، به طوری که هم شفاعت رسول خدا ﷺ و ائمه عليهم السلام را شامل بشود و هم شفاعت در امور دنیا را شامل شود. به این معنی که در امور دنیوی هم افراد توانمند واسطه حل مشکلات دیگران شوند.

امیدواریم زیارت معصومین عليهم السلام در دنیا و شفاعتشان در قیامت نصیبمان بشود، إن شاء الله!

انفاق

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ؛ از بخشش کم حیا مکن؛ زیرا محروم ساختن از آن هم کم‌تر است».^۱
چند نکته از این حدیث استفاده می‌شود:

نکته اول: مسئله انفاق و اعطا، یکی از قوانین گسترده عالم آفرینش است. در عالم هستی، هر موجودی سرمایه‌ای دارد که از آن انفاق می‌کند و بخشی را در اختیار دیگران می‌گذارد: خورشید نورش را در اختیار موجودات دیگر می‌گذارد؛ به طوری که هر روز میلیاردها تن از وزنش کم می‌شود و به نور و حرارت تبدیل می‌شود و مثل شمع می‌سوزد و سوختش هم مثل انفجار اتمی است تا دیگران از آن بهره ببرند. هوا، زمین، دریاها نیز انفاق می‌کنند. ما نیز در لایه لای این قوانین مبتنی بر انفاق قرار داریم و جزئی از این عالم بزرگ هستیم؛ طبعاً نمی‌توانیم و نباید وصله ناهماهنگ باشیم؛ لذا باید از نیروهای خود، اعم از عقل، علم، نیروی مال و نفوذ اجتماعی خود برای انفاق استفاده کنیم و نباید این سرمایه‌ها را احتکار کنیم. قانون انفاقی که در شریعت اسلام آمده است، در

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶۷.

حقیقت با آن قانون عالم آفرینش، یعنی انفاق هماهنگ و همسو می‌باشد.

نکته دوم: برخلاف آنچه بعضی‌ها خیال می‌کنند، مسئله انفاق قبل از آن‌که یک مسئله اجتماعی باشد یک مسئله اخلاقی و تربیتی است یعنی کم‌تر عملی است که مثل انفاق انسان را از لحاظ نفسانی تربیت بکند و به انسان روحانیت بدهد. مسئله خمس و زکات از واجبات است و قصد قربت می‌طلبد؛ در حالی که اگر این دو مسئله‌ای اجتماعی بود به قصد قربت نیاز نداشت؛ لذا این‌ها امری تربیتی است.

خداوند متعال می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱ در این آیه، خداوند، کسانی را که در راه خدا انفاق می‌کنند به تخم و دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشانده شود، تشبیه کرده که این تشبیه، بسیار عمیق و جالب توجه است. قرآن کریم به این نکته گوشزد می‌کند که عمل هر انسانی پرتوی از وجود اوست. هر قدر عمل شخص توسعه پیدا کند، در حقیقت وجود آن انسان توسعه پیدا کرده است؛ لذا کسانی که انفاق می‌کنند خودشان رشد و نمو می‌یابند و پربار می‌شوند و اگر انسان در این مسیر، یک قدم برداشته است، هفتصد قدم به سوی خدا نزدیک می‌شود که این، همان اثر تربیتی انفاق است.

نکته سوم: حدیث راه هر گونه بهانه را از انسان سد می‌کند. بعضی به بهانه‌های مختلف از انفاق سرباز می‌زنند؛ گاهی شخص به بهانه تأمین آینده خود و بچه‌ها انفاق نمی‌کند؛ گاهی به بهانه ترس از ریا انفاق نمی‌کند و گاهی به بهانه کم بودن مال مورد انفاق است و آن را اندک می‌شمرد و از انفاق کردن سر باز می‌زند. امام می‌فرماید: از دادن کم و انفاق هر چه اندک حیا نکن؛ چرا که محروم ساختن مستمندان و عدم انفاق، از انفاق اندک هم کم‌تر است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

رعایت چهار نکته

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند: «يَا بُنَيَّ... إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ وَأكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ فرزندم! این چند نکته را از من داشته باش که با آن هر کاری بکنی، به تو زیان نخواهد رسید: بالاترین سرمایه‌ها عقل است و بزرگ‌ترین فقر حماقت است و بدترین تنهایی و وحشت خودبینی است و برترین حسب و نسب اخلاق نیک است.»^۱

این حدیث، مشتمل بر هشت صفت است که چهار مورد را در ضمن «دوری از چهار طایفه» بحث کردیم. در این بخش، چهار صفت نخست حدیث را بحث می‌کنیم:

عقل، از هر سرمایه‌ای مهم‌تر است و بدترین فقر، فقر عقل است. انسان سرمایه‌هایی در اختیار دارد، از جمله سرمایه عمر، سلامتی، مال، آبرو و نفوذ اجتماعی و علم؛ ولی اگر این سرمایه‌ها زیر چتر عقل قرار نگیرد، از بین می‌رود: عالم نمی‌تواند از علمش استفاده کند و ثروتمند از ثروتش بی‌بهره می‌ماند

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

و همین‌طور دارنده سایر نعمت‌ها. کسی که همه چیز دارد، الا عقل؛ انسان فقیر و بی‌مایه‌ای است؛ زیرا مسئله مهم در سرمایه، تدبیر آن است، به این معنا که سرمایه را چگونه و در کجا خرج کند و این تنها عقل است که می‌تواند نعمت‌ها آن را در جای مناسب به کار بگیرد و به جا مصرف کند.

سومین جمله: وحشت‌ناک‌ترین وحشت‌ها، عجب و خودبرتربینی است. بالاترین تنهایی، خودبرتربینی است؛ زیرا وقتی که کسی خود را از مردم برتر می‌بیند، مردم او را ترک می‌کنند و از او دور می‌شوند. نتیجه این کار تنهایی و وحشت است.

چهارم: برترین حب و شرف و شخصیت، اخلاق نیک است. این شرف و بزرگی را گاهی اوقات انسان از پدران خود کسب می‌کند؛ به این معنا چون فرزند فلان شخصیت است مردم به او احترام می‌کنند؛ اما گاهی اوقات، انسان شرف و بزرگی را خودش به دست می‌آورد؛ مثلاً علم و دانش اوست که باعث شرف وی می‌شود. امام می‌فرماید: بالاترین شرف، حسن خلق است که می‌تواند شخص را در دل‌ها جا بدهد؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جاذبه اخلاقی خود، در دل‌ها نفوذ کرد.

بحث کوتاهی درباره صفت عجب داشته باشیم:

عُجْب به معنای خود را از دیگران برتر دیدن است. سرچشمه اصلی این صفت ناپسند، عدم شناخت خویشتن است؛ زیرا اگر انسان خود را بخوبی بشناسد و کوچکی خود را در برابر عظمت و بزرگی خداوند در نظر بگیرد، هرگز دچار عُجْب و خودستایی نمی‌شود. عجب، گویای اعتقاد انسان به کمال خویشتن است؛ لذا باعث عقب ماندگی شخص می‌گردد؛ چون رمز تکامل انسان، اعتراف به تقصیر و قبول ضعف‌هاست.

خداوند در سوره نجم، آیه ۳۲ می‌فرماید: «فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ

اتَّقَى؛^۱ خودستایی مکنید، خداوند پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد».

سرچشمه خودستایی، همان عجب و غرور و خودبینی است که از تکبر و برتری جوئی سر در می‌آورد.

امام علی علیه السلام در خطبه همام درباره صفات پرهیزکاران می‌فرماید: «لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطُّونَ وَاعْفُرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ آن‌ها هرگز از اعمال کم خود راضی نیستند و هیچ‌گاه اعمال زیاد خود را بزر نمی‌شمردند و آن‌ها در همه حال خود را در برابر انجام دادن وظایف متهم می‌شمردند و از اعمال خویش بیمناکند. هنگامی که کسی یکی از آنان را بستاید، از آنچه در حق آن‌ها می‌گوید، وحشت می‌کند و چنین می‌گوید: من به حال خود از دیگران آگاه‌ترم و خدا نسبت به من از من آگاه‌تر است. پروردگارا! به این ستایشی که ستایشگران در حق من می‌کنند، مرا مؤاخذه مکن و مرا از آنچه گمان می‌برند نیز برتر قرار بده و آنچه را آن‌ها از خطاهای من نمی‌دانند، بر من بیخس!»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: «لَا يَفْتَخِرُ أَحَدُكُمْ بِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ وَزَكَاتِهِ وَنُسُكِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى؛ هیچ کس از شما نباید به زیادی نماز و روزه و زکات و مناسک حج و عمره افتخار کند؛ چون خداوند پرهیزکاران شما را از همه بهتر می‌شناسد».^۲

در حدیث آمده است که: «الْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ عجب، نیکی‌های انسان را می‌خورد، همان‌گونه که آتش، هیزم را می‌خورد».^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۶۵.

۳. روح البیان، ج ۸، ص ۵۲۲.

امام علی علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تَرْضَىٰ عَنْ نَفْسِكَ فَيَكْثُرَ السَّخِطُ عَلَيْكَ؛ مبادا از خود راضی باشی که در این صورت، ناراضیان از تو زیاد می‌شوند!»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ إِبْلِيسُ - لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - لِحُودِهِ: إِذَا اسْتَمَكَنْتُ مِنْ إِبْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ: إِذَا اسْتَكْتَرَّ عَمَلَهُ، وَنَسِيَ ذَنْبَهُ، وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ؛ ابلیس - لعنت خدا بر او باد! - به لشکریانش گفت: اگر در سه کار بر فرزند آدم چیره شوم، دیگر باکی ندارم که چه کاری بکند؛ زیرا او پذیرفته نمی‌شود: هرگاه عملش را زیاد شمارد و گنااهش را از یاد ببرد و خودپسند شود».^۲

راهکار معالجه عُجْب و خودپسندی این است که به فرموده امام علی علیه السلام انسان به خلقت اولیه خود نگاه کند و بنگرد که از چه چیز آفریده شده است: «مَا لِإِبْنِ آدَمَ وَالْعُجْبِ؟ وَأَوَّلُهُ نُطْفَةٌ مَذْرُوءَةٌ، وَآخِرُهُ حَيْفَةٌ قَدِرَةٌ وَهُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَحْمِلُ الْعَذْرَةَ؟ آدمیزاد را چه به خودپسندی؟! آغازش نطفه‌ای گندیده است و فرجامش مرداری پلید و او در این میان، حامل کثافت است».^۳

۱. غرر الحکم، حدیث ۲۶۴۲.

۲. الخصال، ص ۱۱۲.

۳. غرر الحکم، حدیث ۹۶۶۶.

احترام بیش از حد ممنوع!

امام علی علیه السلام می فرماید: «وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينُ الْأَنْبَارِ فَرَجَلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خُلِقْنَا مِنْ نُعْظِمٍ بِهِ أُمَرَاءُنَا فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَرَاؤُكُمْ وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشُقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ وَمَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ وَأَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ؛ این سخن را امام علیه السلام هنگامی فرمود که در مسیر حرکتش به شام، دهقانان شهر انبار با او ملاقات کردند و به احترام امام علیه السلام از مرکب پیاده شدند و با سرعت به سوی حضرت شتافتند [و مراسمی که نشانه ذلت در برابر امرا بود، انجام دادند] امام فرمود: این چه کاری بود که شما انجام دادید؟! عرض کردند: این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند با این عمل، زمامداران شما بهره مند نمی شوند. شما با این کار در دنیا به خود مشقت می دهید و در قیامت بدبخت خواهید بود و چه زیانبار است مشقتی که پشت سر آن مجازات الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از عذاب دوزخ باشد!». ^۱

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷.

قدر مسلم این است که این دهقانان کاری انجام داده‌اند که مشتمل بر نوعی عبودیت و پرستش و یا خضوع در حدّ پرستش بوده است.

از این حدیث سه نکته استفاده می‌شود:

۱. این‌گونه احادیث، دلیل بر حقانیت اسلام و پیشوایان آن است؛ زیرا اگر پیشوایان اسلام، دنبال حکومت و سیاست ظاهری بودند، این‌گونه خضوع‌ها می‌بایست برای آن‌ها مهم باشد و از این کارها لذّت ببرند؛ حال این‌که حضرت از این کار نهی فرمود. معلوم می‌شود که سیره آن‌ها از سیره زمامداران جداست و نظر آن‌ها، تفکر انبیاست.

این نکته عیناً همان داستانی است که در قرآن کریم درباره حضرت سلیمان و ملکه سبا آمده است: ملکه گفت: باید قبل از هر کار، سلیمان و اطرافیان او را بیازمایم و ببینیم که پادشاه است یا پیامبر. برای این کار، باید از هدیه استفاده کرد؛ لذا من هدیه قابل ملاحظه‌ای برای آن‌ها می‌فرستم تا ببینم فرستادگان من، چه واکنشی را از ناحیه آن‌ها برای ما گزارش می‌کنند: ﴿وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾.^۱ پادشاهان به هدایا علاقه زیادی دارند و آن‌ها را می‌توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد. اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد، معلوم می‌شود، شاه است و در برابر او می‌ایستیم؛ اما اگر به ما بی‌اعتنایی ورزید و به سخنان و پیشنهادهایش اصرار داشت، معلوم می‌شود که پیامبر خداست.

هنگامی که فرستادگان ملکه سبا نزد سلیمان علیه السلام آمدند، سلیمان علیه السلام گفت: «می‌خواهید مرا با مال کمک کنید و فریب دهید؟! آنچه خدا به من داده است، از آنچه به شما داده است، بهتر است، بلکه شما هستید که به هدایای خود خوشحال می‌شوید. به سوی آن‌ها بازگردید و اعلام کنید با لشکریایی به سراغ آن‌ها می‌آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند و آن‌ها را از آن سرزمین آباد، به

۱. سوره نمل، آیه ۳۵.

صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می‌رانیم».^۱
 پیشوایان دینی ما هم این‌گونه بودند؛ به طوری که هرگز مقام و ثروت بر آن‌ها
 اثر نمی‌کرد و باعث فریب آن‌ها نمی‌شد.

۲. دومین نکته‌ای که از این حدیث استفاده می‌شود، این است که اسلام معتقد
 است آداب و رسوم هم باید معنی دار باشد؛ لذا آدابی که باعث مشقت بی‌فایده
 باشد، از نظر اسلام منفی است. البته اسلام، احترام به مؤمن و اکرام او را لازم
 می‌داند؛ چنان‌که آدابی مثل مصافحه و معانقه و سلام و تحیت بخش مهمی از
 آداب و تعاملات اجتماعی افراد را شامل می‌شود.

۳. نکته سوم، ارزش و شخصیت والایی است که خداوند به انسان داده
 و خداوند به هیچ وجه راضی نیست که انسان، این شخصیت و کرامت و آزادی
 خود در هم بشکند و خود را ذلیل و کوچک برده کند.

۱. سوره نمل، آیه ۳۶ و ۳۷.



نیاز به الگو

امام علی علیه السلام درباره خباب بن ارت فرمود: «يَرْحَمُ اللهُ حَبَّابَ بْنَ الْأَرْتِّ فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِباً وَهَاجَرَ طَائِعاً وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللهِ وَعَاشَ مُجَاهِداً؛ خدا خباب بن ارت را رحمت کند! او از روی میل ایمان آورد و از روی اطاعت خدا هجرت کرد و به زندگی ساده قناعت نمود، و از خدا خشنود و در تمام دوران زندگی مجاهد بود».^۱

از جمله دلایل انتخاب فرستادگان خدا از میان انسان‌ها آن است که آن‌ها بتوانند سرمشق عملی برای امت‌ها باشند؛ چرا که مهم‌ترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیا، دعوت‌های عملی آن‌هاست؛ زیرا عمل هر کس، از ایمان عمیق انسان به گفتارش حکایت می‌کند و سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل می‌نشیند. به همین دلیل است که دانشمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت می‌دانند؛ چرا که آن‌ها باید اسوه و الگوی مردم باشند.

همیشه وجود الگوها و سرمشق‌های بزرگ در زندگی انسان‌ها، وسیله مؤثری برای تربیت آن‌ها بوده است. به همین دلیل، پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳.

مهم‌ترین شاخهٔ هدایت را با عمل خود نشان می‌دادند. بر همین مبناست هنگامی که سخن از سنت به میان می‌آید، گفته می‌شود که سنت عبارت است از: قول و فعل و تقریر معصوم. یعنی سخن، عمل و سکوت پیشوایان معصوم، همه حجت و راهنما است.

قرآن کریم نیز بر این مسأله مهم صحه گذارده، الگوها و سرمشق‌هایی در همهٔ زمینه‌ها برای مؤمنان معرفی می‌کند؛ چنان‌که در داستان حضرت یوسف علیه السلام آن حضرت را الگوی عفت و شجاعت و تقوا معرفی می‌کند. همچنین در سوره احزاب، آیه ۲۱، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را الگو معرفی می‌کند و می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود؛ برای آن‌ها که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

اسوه، تاسی کردن و اقتدا نمودن است؛ یعنی برای شما در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاسی و پیروی خوبی است و می‌توانید با اقتدا کردن به او، در صراط مستقیم قرار بگیرید. قرآن در این آیه، این اسوهٔ حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند: به خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

در حقیقت ایمان به مبدأ و معاد، انگیزهٔ این حرکت است، و ذکر خداوند تداوم بخش آن؛ زیرا بدون شک کسی که قلبش از چنین ایمانی سرشار نباشد، به قدم گذاشتن در جای قدم‌های پیامبر توانمند نیست. در ادامه این راه نیز اگر پیوسته خدا را یاد نکند و شیاطین را از خود نرانند، نسبت به ادامهٔ تاسی و اقتدا توانا نخواهد بود.

این نکته قابل توجه است که تاسی به پیامبر صلی الله علیه و آله که در این آیه آمده است، به صورت مطلق ذکر شده؛ به آن معنا که تاسی در همه زمینه‌ها را شامل می‌شود؛ لذا در احادیث ما در مهم‌ترین و ساده‌ترین مسائل موضوع تاسی و پیروی کردن

مطرح گردیده است. در حقیقت مؤمنان در اعمال بزرگ و کوچک خود می‌توانند به پیشوایان دینی اقتدا کنند. امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که نماز عشا را می‌خواند، آب وضو و مسواکش را بالای سرش می‌گذاشت و سر آن را می‌پوشانید.» سپس آن حضرت، کیفیت نماز شب خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می‌فرماید: و در آخر آن می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱.

براستی اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زندگی ما، اسوه و سرمشق باشد، در ایمان و توکلش در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش، و در زهد و تقوایش باید او را سرمشق قرار دهیم. در این صورت بکلی برنامه‌های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنایی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت.

روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاةً بِأَلْسِنَتِكُمْ؛ مردم را به اعمال خویش به سوی خدا دعوت کنید نه به زبان خود.»^۲ از این روایت استفاده می‌شود که همه مسلمانان، به نوبه خود باید الگو و اسوه برای دیگران باشند و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند.

خداوند متعال در سوره ممتحنه آیه ۴، حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان الگو و اسوه به مسلمانان معرفی می‌کند: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...؛ برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت...».

امام علی علیه السلام در حدیث مورد بحث، یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو معرفی و پنج وصف برای او بیان می‌کند. نام این شخص، خباب بن ارت است که از سابقین در اسلام می‌باشد. وی در سه سال اول دعوت مخفیانه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۸ (ماده عمل).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به آن حضرت ایمان آورد و از اصحاب سرّ و مورد اعتماد آن حضرت واقع گردید. خباب از شکنجه دیده‌ها و مهاجرین و از شرکت کننده‌های در جنگ بدر و از مبلغین بود و خواهر عمر و شوهر او را مسلمان کرد. ابن هشام می‌نویسد: از خاندان «خطّاب» (پدر عمر) فقط دختر او «فاطمه» و شوهر وی «سعید بن زید» ایمان آورده بودند. روابط عمر با مسلمانان در آغاز اسلام بسیار تیره بود، به گونه‌ای که از دشمنان سرسخت پیامبر به شمار می‌رفت. از این رو خواهر عمر و شوهر او، اسلام خود را پیوسته از عمر پنهان می‌داشتند. با این حال، «خباب بن ارت» در مواقع معینی به خانه آن‌ها می‌آمد و به هر دو قرآن می‌آموخت.^۱

اما پنج صفتی را که خباب به خاطر آن‌ها فضیلت پیدا کرد، عبارتند از:

۱. اسلام آوردن جناب با میل و رغبت بود، نه از روی اکراه یا طمع.
 ۲. هجرت کردنش از ترس جان نبود، بلکه به خاطر اطاعت فرمان خدا بود. در واقع هجرت وی، هجرت از ارزش‌های فاسد مگّه، به ارزش‌های صحیح و از باطل به سوی حقّ بود؛ چرا که مهاجر واقعی کسی است که از سیئات و گناهان به سوی طاعت خداوند هجرت کند.

۳. زندگی او ساده بود، بدون تجملات و اسراف و اشرافی‌گری.

۴. او از خدا راضی بود و برای خداوند تعیین تکلیف نمی‌کرد.

۵. سراسر زندگی او جهاد بود؛ جهاد با نفس و جهاد با دشمن.

در این حدیث، امام علیه السلام از علم، پول و مقام اجتماعی صحبت نمی‌کند. معلوم می‌شود که این‌ها در درجه بعد قرار دارند و در برخی مواقع راهزن راه هستند. آنچه مهم است، این پنج صفت است که حضرت به آن‌ها اشاره فرمود. معیار حقّ و باطل و خوب و بد بودن افراد، در این امور است.

۱. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۸۵، به نقل از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۶۵.

افراد با شخصیت و افراد بی شخصیت

امام علی علیه السلام می فرمایند: «اَحْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ اِذَا جَاعَ وَاللَّيْمِ اِذَا شَبِعَ؛ پرهیزید از حمله بزرگوار به هنگام نیاز و گرسنگی و از حمله انسان پست به هنگام سیری».^۱

مفهوم جمله دوم امام روشن است: وقتی که شکم افراد بی شخصیت سیر شود، افرادی دیوانه و خطرناک می شوند؛ چرا که کم ظرفیت هستند و خود را می بازند.

اما در خصوص معنای جمله اول امام علیه السلام اقوال مختلفی صورت گرفته است. بعضی از مفسران گفته اند که منظور امام، گرسنگی معمولی نیست، بلکه چند معنای دیگر برای گرسنگی ذکر کرده اند:

۱. منظور این است که وقتی شخصیت آنها در هم کوبیده شود، باید از آنها پرهیز کرد؛ زیرا افراد با شخصیت در برابر تحقیر خود عکس العمل تند نشان می دهند.

۲. منظور این است که این گرسنگی، رفع نیاز و حاجت دیگران است، نه رفع

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۹.

حاجت خودشان.

۳. منظور از این گرسنگی، گرسنگی در جنگ است. توضیح این که در گذشته، افراد شجاع اصرار داشتند که وقتی عازم میدان جنگ می‌شوند، گرسنه باشند؛ زیرا وقتی گرسنه بودند، شجاع‌تر از افراد سیر می‌جنگیدند؛ زیرا افراد سیر نمی‌توانستند شجاعانه بجنگند.

استفاده اخلاقی‌ای که از این حدیث صورت می‌گیرد، این است که افراد با شخصیت، در فکر خویش نیستند، بلکه به فکر دیگران هستند، برای پول و مقام اهمیت قائل نیستند، بلکه برای شخصیت خود و دیگران ارزش قائلند و هرگاه افراد جامعه به آن‌ها نیاز داشته باشد و آنان نتوانند حاجت دیگران را برطرف کنند، ناراحت هستند؛ به خلاف افراد پست و بی‌شخصیت که وقتی سیر شدند، هر کاری که از دست آنان برآید، انجام می‌دهند و خوی حیوانی و درندگی پیدا می‌کنند.

الْفِتْ قَلْب

امام علی علیه السلام می فرمایند: «قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحَشِيَّةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ؛ دل‌های انسان‌ها همچون حیوانات وحشی است: هر کس از راه محبت وارد شود، با او الفت می‌گیرند».^۱

کلمه قلب چند معنی دارد:

۱. عضو مخصوصی است که درون سینه است و حکم یک تلمبه خودکار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلول‌های بدن را دارد و کار دیگری از او ساخته نیست. خون را می‌گیرد و به تمام بدن می‌فرستد، منتهی دو دستگاه تلمبه وجود دارد: دستگاهی است که خون سیاه را به ریه می‌فرستد و در آن‌جا تصفیه می‌شود و خون قرمز رنگ به قلب بر می‌گردد. و دستگاه دیگری هست که خون را به تمام اعضای بدن می‌فرستد.

۲. یک معنای قلب همان عقل و روح انسان است. روح انسان دارای شئونی است: نفس، عقل، حافظه، عواطف و احساسات. در قرآن کریم هم به این عقل اشاره شده است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»؛ عقل دارند اما به کار نمی‌گیرند».^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. معانی دیگری هم در قالب کنایه برای قلب بیان کرده‌اند؛ مثلاً به فردی که در جمعیتی شاخص است، قلب جمعیت می‌گویند. به عنوان مثال، به امام خمینی علیه السلام قلب تپنده امت می‌گفتند و یا به کسی قلب لشکر می‌گویند. امام علی علیه السلام در این کلام می‌فرماید: دل‌های انسان‌ها، همچون حیوانات وحشی است که از دیگران می‌رمد. هر کس بتواند این قلوب را رام کند و در اختیار بگیرد، این دل‌ها به او توجه می‌کنند.

در این جا بین شارحان نهج البلاغه مثل ابن میثم، ابن ابی الحدید و مرحوم میرزا حبیب الله خوئی سؤالی مطرح شده مبنی بر این‌که معنای این حدیث چیست؟ آیا این حدیث با آنچه می‌گویند انسان مدنی بالطبع است، منافات ندارد؟ در این مورد مفسران نهج البلاغه به فکر تفسیرهای مختلف افتادند و این کلام را بر یک قضیه جزئیة حمل کردند؛ مبنی بر این‌که منظور امام همه مردم نیستند، بلکه رؤسا مورد نظر می‌باشند که اگر انسان با آن‌ها بجوشد و رابطه داشته باشد، به آن‌ها اقبال پیدا می‌کند.

ولی راه حل بهتری هم وجود دارد و آن این‌که اولاً، این قضیه کلی است و مراد از وحشی، تألیف و اقبال یک چیز اضافه بر مدنی بالطبع بودن انسان است. به عبارت دیگر، ما دو مرحله تألیف و الفت داریم: یک نوع همان است که مقتضای زندگی اجتماعی است؛ به این معنا که مثلاً من با کاسب محل و او با من؛ معلم با شاگرد و شاگرد با استاد در ارتباط هستند. منظور امام علیه السلام این الفت نمی‌باشد، بلکه مرحله دومی از الفت وجود دارد که بر محور دوست و رفیق می‌باشد و مرحله بالاتری است؛ لذا این فرمایش امام مبتنی بر این است که علاوه بر مدنی بالطبع بودن انسان، زمانی مردم به تو علاقه پیدا می‌کنند که از تو محبت ببینند. در واقع، محبت است که جاذبه دارد.

درباره راه‌های نفوذ در دیگران، کتاب‌هایی نوشته شده است که افراد

می‌توانند به آن‌ها مراجعه کنند؛ از جمله آیین دوست‌یابی؛ راه نفوذ در دیگران؛ زندگی در پرتو اخلاق؛ محجة البیضاء و ... ما در این مختصر به چند راه نفوذ در دیگران و جلب محبت آنان اشاره می‌کنیم:

۱. خوشرویی و خوشخویی ۲. مردم‌داری ۳. صله رحم ۴. برخورد خوب با همسایه ۵. ادب ۶. برخورد کریمانه ۷. عزت نفس ۸. شوخی و مزاح ۹. نقدپذیری ۱۰. صداقت ۱۱. تواضع ۱۲. عفو و گذشت.
- از همه این راه‌ها مهم‌تر، بندگی صادقانه خدای متعال است. هرگاه کسی خداوند را صادقانه عبادت کند، خدای متعال او را در دل‌ها نفوذ می‌دهد.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- بحارالانوار
- ۳- تحف العقول
- ۴- غرر الحکم
- ۵- اصول کافی
- ۶- نهج البلاغه
- ۷- تفسیر نمونه
- ۸- مجمع البیان
- ۹- بصائر الدرجات
- ۱۰- اعیان الشیعه
- ۱۱- دلائل الامامه طبرسی
- ۱۲- سفینه البحار
- ۱۳- ارشاد القلوب
- ۱۴- میزان الحکمه
- ۱۵- کشف الغمه
- ۱۶- نور الثقلین
- ۱۷- مشکوة الانوار
- ۱۸- مرآة العقول
- ۱۹- تفسیر صافی
- ۲۰- دیوان ناصر خسرو
- ۲۱- نقطه های آغازین در اخلاق عملی
- ۲۲- المحجة البيضاء
- ۲۳- مثنوی معنوی
- ۲۴- مصباح الشریعه
- ۲۵- احیاء العلوم الدین غزالی
- ۲۶- الحقائق فی محاسن الاخلاق
- ۲۷- کشکول شیخ بهایی
- ۲۸- امالی صدوق
- ۲۹- تفسیر قرطبی
- ۳۰- اخلاق در قرآن
- ۳۱- تصنیف الغرر
- ۳۲- ثواب الاعمال
- ۳۳- جامع السعادات
- ۳۴- وسائل الشیعه
- ۳۵- مناقب آل ابی طالب
- ۳۶- عیون اخبار الرضا
- ۳۷- صحیح مسلم
- ۳۸- سیره ابن هشام
- ۳۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
- ۴۰- فروغ ابدیت

- ۴۱- تاریخ یعقوبی
 ۴۲- کتاب «جوان» فلسفی
 ۴۳- مستدرک الوسائل
 ۴۴- صحیفه سجادیه
 ۴۵- تاریخ فلاسفه اسلام
 ۴۶- فروغ ولایت
 ۴۷- فروع کافی
 ۴۸- ۲۵ اصل از اصول اخلاقی
 امامان علیهم السلام
 ۴۹- روح البیان
 ۵۰- الخصال
 ۵۱- جامع احادیث الشیعه
 ۵۲- مکارم الاخلاق
 ۵۳- تفسیر الدر المنثور
 ۵۴- تفسیر کشاف
 ۵۵- تفسیر فخر رازی
 ۵۶- سنن ابن ماجه
 ۵۷- کنز العمال
 ۵۸- کشف المراد

۲۸۰ صفحه، ۳۵ زینک

پایان تایپ اولیه با فهرست‌گیری و صفحه‌بندی اولیه ۹۰/۵/۲۳

پایان غلط‌گیری و صفحه‌بندی دوم با فهرست‌گیری مجدد ۹۰/۶/۱۶

پایان غلط‌گیری و صفحه‌بندی نهایی و ویرایش‌های درخواستی ۹۰/۷/۲

اعمال ویرایش پاورقی‌ها و مصادر ۹۰/۱۰/۶